

روژناوا روژه لات

- ترکیب در مبارزه و تکرر در مدیریت، تضمین ایرانی دموکراتیک
- روژناوا؛ از شیوع اپیدمی جهادی تا رستاخیز نشانگان انقلابی
- مبارزات زنان و خلق ها، مژده ی آزادی ست
- گه نجان؛ مه شخه لبه دهستانی شورشی نازادی



آرشیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان / پژاک

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی

سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی چهارم

بهمن ۱۴۰۴

FEBRUARY 2026



مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان



آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:

[PJAKMEDIACENTER](https://t.me/PJAKMEDIACENTER)

Gmail:

PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM

آلترناتیو

آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان/پژاک



فهرست

۵	سخن آغازین
۷	اصل جمهوری دموکراتیک / (رهبر آپو)
۸	مصاحبه‌ی اختصاصی آلترناتیو با رفیق ریوار آبدانان
۱۵	روژئاوا؛ از شیوع اپیدمی جهادی تا رستاخیز نشانگان انقلابی / (دنیز چیا)
۲۱	ترکیب در مبارزه و تکرر در مدیریت، تضمین ایرانی دموکراتیک / (اهون چیاکو)
۲۹	آلترناتیو دموکراتیک در برابر مصادره‌ی انقلاب / (بهار اورین)
۳۵	سوسیالیسم دموکراتیک / (رامین گارا)
۳۹	مبارزات زنان و خلق‌ها، مژده‌ی آزادی‌ست / (چیمن شنه)
۴۳	ایران در آستانه‌ی دگرگونی / (دیاکو مرادی)
۴۹	ژن ژیان آزادی؛ پیوند حافظه‌ی تاریخی با افقی نو از آزادی! / (گلاویژ اورین)
۵۵	تداوم سیر انقلابی در ایران و نقش جنوب زاگرس / (سیروان چیا)
۶۰	ونزوئلا؛ شکست دولت‌محوری از بولیوار تا ترامپ / (فواد نغده)
۶۴	هنر اعتراضی / (هیمن ئالان)
۶۸	گه‌نجان؛ مه‌شخه‌لبه‌ده‌ستانی شورشی ن‌آزادی / (کۆردیناسیۆنی که‌جهره)
۷۸	رۆلی په‌وه‌ندی کوردی له ده‌روه‌ی وڵات / (سه‌روه مه‌هاباد)



سخن آغازین

رژیم جمهوری اسلامی که حکومتی مرکزگرا و تک ساحتی است همواره کثرت فرهنگی و سیاسی موجود در ایران را نادیده گرفته است و برای یک دست کردن جامعه از هر خدعهای استفاده می‌کند. این رژیم که در کنه سسپتم فکری و اداری خویش دچار نفاق ساختاری شده است، حتی مردم مرکز را نیز فریب داده است و تقریباً گامی مثبت در جهت تحقق وعده‌های خویش به پایتخت نشینان ننهاده است. مردم تهران در وضعیت حاد اقتصادی و تنگنای سیاسی و فرهنگی قرار دارند و فقط طبقه‌ای مشخص از رفاه نسبی برخوردارند.

دی ماه ۱۴۰۴ که نقطه‌ای آغاز و شعله‌ور شدن اعتراضات، به پیشاهنگی بازاریان و اصناف متعدد تهران بود، فوراً از جانب دانشجویان و دیگر اقشار مورد حمایت قرار گرفت. این نشان می‌دهد که مطالبات مردم تقریباً یکی است و آن هم سقوط رژیم است. دیری نگذشت که مردم دیگر استان‌ها، علی‌الخصوص استان‌های کرمانشاه و ایلام به خیابان آمدند و هم‌نوا با دیگر مردم ایران حقوق خود را فریاد زدند. این نشان می‌دهد که مردم از دست سیاست‌های رژیم به ستوه آمده و دیگر تحمل نمی‌کنند. زنان و دختران که نیروی محرکه‌ی تمامی اعتراضات

تاریخ صحنه‌ی رویاروی و نبردگاه میان نیروهایی است که در دو جهت حق و باطل قرار دارند. حقانیت و باطل بودن این نیروها را خود جامعه و با توجه به پارامترهای هستی‌شناختی تعیین می‌کند. جبهه‌ی دولت و اقتدارگرا که همیشه انرژی و سرمایه را در ید خود منحصر می‌کند و از آن در جهت تصرف عدوانی و تجاوز استفاده می‌کند با تحریف مفاهیم کلیدی و روایت حق به جانب، همان جهت باطل تاریخ است. عامه‌ی خلق که محرکه‌ی تولید و کار هستند و همیشه تحت ستم هستند، به مثابه‌ی بنیان جامعه، جهت بر حق تاریخ هستند.

سیستم‌های دولتی که متکی بر مرکز و ذهنیت تمرکزگرایی هستند همیشه سعی نموده‌اند که پیرامون را در وضعیت انحلال و اضمحلال هویتی و سیاسی قرار دهند. جهان بینی روان نژدانه‌ی دولت باعث شده که پیرامون را به سان یک خطر جدی تلقی کند که تمامیت او را تهدید می‌کند. این نگرش موجب شده که مرکز همیشه بخواهد پیرامون را به لحاظ سیاسی و اقتصادی اخته کند و نقش تعیین کننده‌ی او را محو کند. آسیمیلیسیون خلق‌های پیرامون در ابعاد وسیع و در ساحت زبان، هویت، جنسیت و باورهای مذهبی توسط دولت انجام می‌گیرد.

گسترده‌ی این قیام، نقش افشار جامعه و علی‌الخصوص زنان در پیشبرد قیام و روند تاریخی آن مفصلاً و مدقانه مورد بررسی واقع شده است. آلترناتیو با تعهد به آزادی و دموکراسی همواره در صدد روشنگری و تحلیل واقعی امور است و بر این اساس گام می‌نهد.

و قیام‌های انقلابی هستند، با حضور چشمگیر خود بار دیگر علیه سیستم مردسالار و پیرمحور ایستادند و خواهان پایان یافتن ظلم و تبعیض جنسیتی شدند.

این اعتراضات ادامه‌ی قیام تاریخی « زن زندگی آزادی » است و بر اساس این پارادایم خود را سازماندهی می‌کند. هیچ جریان و جناحی نمی‌تواند که اعتراضات را مصادره کند و بر روی مطالبات مردم موج سواری کند. زن زندگی آزادی مطالبه‌ی اساسی و ضامن دموکراسی و عدالت اجتماعی است.

پژاک بر اساس پارادایم همزیستی خلق‌ها و با به رسمیت شناختن تنوعات هویتی، سیاسی، جنسیتی و فرهنگی، زن زندگی آزادی را سرمشق تمام فعالیت‌های خود قرار داده و بر این اساس، آلترناتیو خود را که همان پروژه‌ی جمهوری دموکراتیک ایران است را تقدیم خلق‌ها می‌کند. این بدیل که حاصل تحقیق و مطالعات گسترده است با در نظر گرفتن تمام جوانب در صدد رفع مشکلات در ساحت سیاست ایران است.

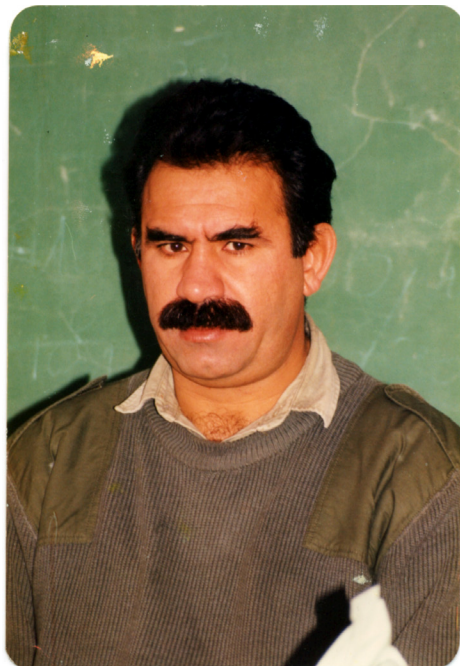
در این شماره از آلترناتیو به صورت مفصل و دقیق، وضعیت کنونی ایران تحلیل شده است. در این شماره با رفیق ریوار آبدانان، عضو شورای مدیریتی پژاک مصاحبه‌ای به عمل آمده است که در آن به علل و عوامل وضعیت فعلی، راهکارها و آلترناتیو پژاک برای ایران پرداخته است. در سایر مقالات که توسط رفقایمان نوشته شده، ابعاد

خود استحاله کرده و نابود سازد. اصل «چاره‌یابی دموکراتیک» با ماهیت جمهوری انطباق دارد، اما برقراری چنین انطباقی با ساختار دولت-ملت ممکن نیست. با توجه به اهمیت موضوع، آشکار است که جمهوری به مثابه‌ی تشکیلی همگرا با دموکراتیزه کردن جامعه در نظر گرفته شده و بنیان گذاشته می‌شود. برای تحقق چاره‌یابی دموکراتیک، «غیرایدئولوژیک بودن دولت» و پیوند ندادن آن به یک «اتنیک» یا «دین خاص»، اهمیتی حیاتی دارد.

ارائه‌ی تعریفی نو از جمهوری به عنوان یک «سازمان همگرای دموکراتیک»، صحیح‌ترین گامی است که باید برداشته شود؛ یعنی تعریف جمهوری به مثابه‌ی سازماندهی حقوق دموکراتیک تمامی شهروندان. به این ترتیب، اصول «اجتماعی بودن» و «لایسم» نیز به شکلی حقیقی به محتوای این تعریف افزوده می‌شوند. تنها در صورت ارائه‌ی چنین تعریف صحیحی است که جمهوری را به یک نژاد، دین یا ایدئولوژی وابسته نخواهیم کرد. برای نمونه، پسوندها و صفاتی مانند کرد، تورک و فارس که بیانگر نژاد و اتنیک هستند، یا صفاتی همچون اسلامی، شیعی و سنی، حاکی از ماهیت ایدئولوژیک جمهوری بوده و با دموکراتیزه کردن جامعه منافات دارند.

از کتاب کنفدرالیسم دموکراتیک

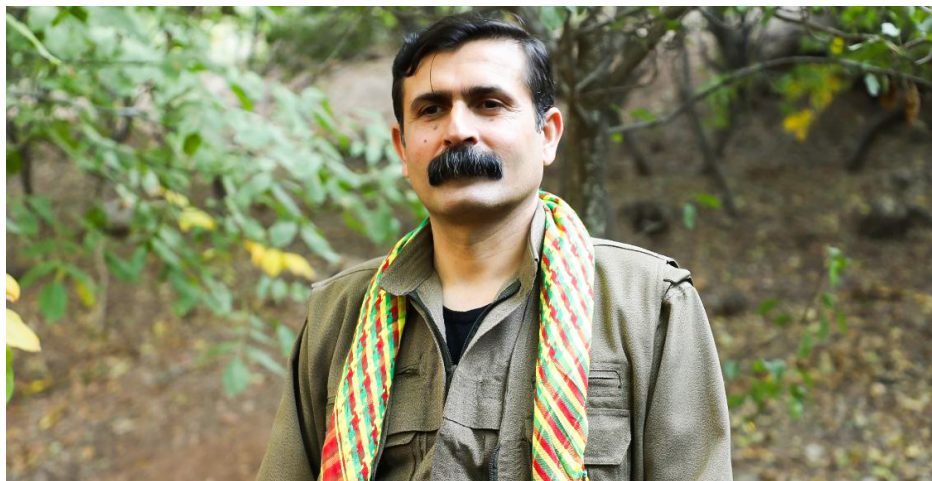
رهبر آپو



اصل جمهوری دموکراتیک

کجه رهبر آپو

رژیم دولتی ایده‌آل برای یک «جمهوری»، نه «دولت-ملت» بلکه «دولت دموکراتیک» است. یک دولت نمی‌تواند در عین حال هم «دولت-ملت» باشد و هم «دموکراتیک»؛ چرا که این دو صفت، مفاهیمی کاملاً متفاوت و متضاد هستند. دولت دموکراتیک، دولتی است که با سازماندهی دموکراتیک جامعه در تضاد نیست و با آن به سازش و همسویی می‌رسد. اما دولت-ملت نه تنها چنین هدفی را دنبال نمی‌کند، بلکه می‌کوشد جامعه‌ی سازمان‌یافته‌ی دموکراتیک را در



مصاحبه‌ی اختصاصی آلترناتیو با رفیق ریوار آبدانان، عضو شورای مدیریتی حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" پیرامون مسایل روز ایران، اعتراضات همه جانبه خلق‌ها و ارائه‌ی راهکار و آلترناتیو برای آینده‌ی سیاسی ایران.

جدی‌تری شده‌اند. بی‌شک نمی‌توان پرداختن به مسائل راهبردی و سرنوشت‌ساز را به بعد از پیروزی مبارزات مردمی موکول کرد. از هم‌اکنون باید بدانیم به‌جای نظام فرسوده و تاریخ‌مصرف‌گذاشته‌ی جمهوری اسلامی، چه نوع نظام سیاسی‌ای را برای ایران می‌خواهیم. باید مشخص کرد که در چنین نظامی، مقوله‌ی حقوق شهروندان و گروه‌های اجتماعی مختلف چگونه خواهد بود؟ ملیت‌های مختلف شامل کردها، لورها، آذری‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، گیلک‌ها، فارس‌ها و دیگر گروه‌های اجتماعی ساکن ایران، چه جایگاهی در این نظم سیاسی - حقوقی تازه خواهند داشت؟ زنان چه موقعیتی پیدا خواهند کرد؟ آزادی‌ها و حقوق،

آلترناتیو: بیشتر از دو هفته از خیزش انقلابی مردم ایران گذشته است، این خیزش بی‌سابقه تمامی جغرافیای ایران را در بر گرفته است، رژیم اسلامی در پاسخ کشتار به راه انداخته است. شما این شرایط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ریوار آبدانان: با اوج‌گیری مبارزات مدنی مردم ایران در چارچوب جنبش انقلابی «زن زندگی آزادی»، بحث و گفتگو بر سر چگونگی ایران آینده و گذار به یک نظم نوین سیاسی بالا گرفت. اکنون در گرماگرم خیزش‌های انقلابی مردم در دی‌ماه ۱۴۰۴ این مباحث وارد فاز

رژیم با همکاری نیروهای خارجی قدرت را حفظ کند؟

ریوار آبدانان: باندها و خاندان‌های الیگارشیک چنبره‌زده بر سیاست و اقتصاد ایران، عملاً هیچ روزنه‌ی تنفسی برای جامعه باقی نگذاشته‌اند. این‌ها به‌ویژه پس از جنگ دوازده روزه با اسرائیل، به اشکال مختلف برای سازش با غرب چراغ سبز روشن کرده‌اند. پروژه‌ی آن‌ها پوست‌اندازی جمهوری اسلامی، انطباق با خواست نیروهای جهانی و تداوم رانت‌خواری و سلطه بر کشور،

زیر یک نام یا عنوان جدید است. پیداست که به‌عنوان پاسخ، چراغ سبزی هم از خارج دریافت کرده‌اند. این گروه الیگارشیک می‌خواهند از اعتراضات مردمی استفاده‌ی ابزاری کنند و از آن برای گذار به یک نظام سیاسی سازگار با منافع خود بهره‌برداری کنند.

با زدوبندهایی که با خارج دارند می‌کوشند در صورت مداخله‌ی نظامی گسترده علیه جمهوری اسلامی و کنارزده‌شدن خامنه‌ای، قدرت را تحویل بگیرند. رأس هرم قدرت جمهوری اسلامی در برابر این طیف کم آورده و عملاً در حال به زانو درآمدن است. مردم ایران فرصت زیادی برای تغییر و تحول دموکراتیک به نظام دادند اما به

با کدامین سازوکار رسمیت و ضمانت پیدا می‌کنند؟ این‌ها و بسیاری پرسش‌های دیگر بایستی مورد بازاندیشی قرار گیرند. نه‌تنها ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بحران‌زا و استبدادی است و به‌واسطه‌ی سرکوب و رد آزادی‌های اجتماعی، دیگر برای جامعه غیرقابل تحمل شده است، بلکه مافیای قدرت به‌شکل شبکه‌های الیگارشیک سرمایه، اقتصاد ایران را نیز غارت کرده و معیشت مردم ایران را به وضعیتی فوق بحرانی گرفتار نموده‌اند.

نه‌تنها ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بحران‌زا و استبدادی است و به‌واسطه‌ی سرکوب و رد آزادی‌های اجتماعی، دیگر برای جامعه غیرقابل تحمل شده است، بلکه مافیای قدرت به‌شکل شبکه‌های الیگارشیک سرمایه، اقتصاد ایران را نیز غارت کرده و معیشت مردم ایران را به وضعیتی فوق بحرانی گرفتار نموده‌اند

خیزش‌های انقلابی مردم ایران که از بازاریان آغاز گشت و به تمامی جامعه کشیده شده، واکنشی ناگزیر در برابر مافیای قدرت است.

آلترناتیو: در صورت خارج شدن کنترل امور از دست دولت، آیا احتمال این وجود دارد که جناحی از

چه وضعیتی هستند؟

ریوار آبدانان: اکنون هر اپوزیسیون و نیروی مخالف رژیم، تلاش دارد تا آینده‌ای متفاوت برای ایران ترسیم کند. جریان راست افراطی نگرشی به شدت مرکزگرایانه دارد و ناتوان از تولید اندیشه‌ی سیاسی دموکراتیک است. این جریان به شکل اغراق آمیزی می‌کوشد تا خاطره‌ی گذشته‌ی استبدادزده‌ی ایران را به شکل یک نوستالژی جذاب و آرامبخش درآورد، آن را از طریق رسانه‌ها به خورد اذهان جامعه بدهد و به عنوان یک گفتمان سیاسی جا بزند. این جریان، جز ترسیم یک آینده‌ی بسیار مبهم که شدیداً با خطر لغزیدن به سمت فاشیسم رویاروست، قادر به نشان دادن هیچ دورنمای سیاسی مثبتی نیست. تصویری جعلی و سفیدشویی شده از گذشته به جامعه نشان می‌دهد، حقیقت را با ابزارهای رسانه‌ای وارونه می‌سازد و می‌کوشد تا با گرفتن ژستی اسطوره‌ای و نجات‌بخش، بر موج انقلاب مردمی سوار شود.

کلیشه‌های سیاسی چپ سنتی نیز هیچ انطباقی با واقعیات اجتماعی دوران معاصر ندارند و سازمان‌ها و محافل چپ سنتی به جز مباحث نظری هنوز قادر به هیچ نوع سیاست‌پردازی عملی‌ای نیستند.

جریان‌ات الیگارشیک میانه‌رو نیز که تنها به بقای قدرت و سرمایه‌ی خود می‌اندیشند، در صورت عدم پشتیبانی همه‌جانبه‌ی غرب،

دلیل فرصت‌سوزی حکومت، اکنون مردم با خشمی مهارناپذیر برای تسویه حساب نهایی به میدان آمده‌اند. حکومت به جای آنکه خود را از درون پاکسازی کند و از حالت یک نظام سیاسی «ناهنجار» و رانتی خارج کند، همیشه تلاش کرده تا با مشت آهنین، مردم را به سکوت وادارد. این شیوه به تدریج زمینه‌های مداخلات نرم و سخت خارجی را در ایران بالا برده و نهایتاً به وضعیت انقلابی- جنگی کنونی رسانده است. خامنه‌ای که توان آن را ندارد تا لیبرال‌های حکومتی متمایل به سازش با ابرقدرت‌های جهانی را کنترل کند، مردم معترض به پاخاسته را آماج حمله قرار می‌دهد و به بهانه‌ی دروغین وابستگی این خیزش‌های دموکراتیک به بیگانگان و عوامل خارجی، دستور قتل عام مردم بیگناه را صادر می‌کند. این امر، منجر به تشدید روند فروپاشی شده است. همین رفتار سیاسی عقل‌گریزانه و انتحاری نشان می‌دهد که حکومت تا چه حد سر رشته‌ی امور از دستش خارج شده است.

آلترناتیو: فروپاشی و سقوط رژیم اسلامی حتمی است، با بالا رفتن احتمال سقوط جمهوری اسلامی، بحث در مورد آینده‌ی سیاسی ایران از موضوعات اصلی می‌باشد. نظر شما در این باره چیست؟ چه گفتمان‌های مطرح هستند؟ و در

قادر نیستند خود را به جوامع ایران که خواهان تغییری بنیادین هستند، قالب کنند. پرونده‌ی آن‌ها در ذهن و حافظه‌ی مردم ایران بسته شده.

جریان‌ات ملی‌گرای اتنیک‌ی افراطی نیز قادر نیستند در کلیت تحولات سیاسی ایران نقش بازی کنند. زیرا عملاً همیشه خود را در موقعیت حاشیه باقی نگه داشته و دغدغه‌ای جز سهم‌خواهی از قدرت مرکزی ندارند.

آلترناتیو: پروژه سیاسی و اجتماعی پژاک برای آینده ایران چیست؟

ریوار آبدانان: در این میان، پژاک پروژه‌ی «تشکیل جمهوری دموکراتیک ایران» را مطرح کرده است. بی‌شک یک نظام دموکراتیک فراگیر نظیر «جمهوری دموکراتیک ایران» نمی‌تواند به‌دست الیگارشی‌های قدرت که اکنون بر فضای سیاسی ایران چیره‌اند، تشکیل شود. با علم‌کردن یک چهره‌ی بزرگ‌کرده و بادکرده توسط رسانه‌ها و تحمیل او بر خواست جمعی مردم ایران نیز نمی‌توان به دموکراسی گذار کرد. نظام سیاسی مبتنی بر قداست ژنتیکی یک خاندان تنها می‌تواند به تولید استبداد، واپس‌گرایی و عقب‌گرد منجر شود. با کلیشه‌های چپ سنتی که تنها یک طبقه‌ی مشخص را محور قرار داده و سایرین را نادیده می‌گیرند نیز نمی‌توان یک جمهوری کثرت‌گرای

دموکراتیک تشکیل داد. احزاب و جریان‌ات ملی‌گرای اتنیک‌ی نیز به‌واسطه‌ی پمپاژ مستمر «تنش میان هویت‌های مختلف»، قادر به ایجاد ائتلافات سیاسی فراگیر برای تشکیل یک نظم سیاسی مشترک در گستره‌ی ایران نیستند.

در نظام جمهوری دموکراتیک، از طریق «قانون اساسی دموکراتیک»، حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی تحت ضمانت قرار می‌گیرند. قانون مدیریت‌های بومی مناطق، اهمیت بسیاری دارد زیرا امکان گذار از منطق مرکز-حاشیه و ستم‌های ناشی از این منطق ویرانگر سیاسی را فراهم می‌آورد. به این ترتیب بستری نیرومند برای گذار از مرکزگرایی شدید، جلوگیری از واگرایی و ایجاد همگرایی دموکراتیک و داوطلبانه بین کل مناطق فراهم می‌آید. جمهوری دموکراتیک به دلیل آنکه به روی سیاست دموکراتیک گشوده است، امکان حل مسائل و بحران‌ها را فراهم می‌آورد. اصرار بر عدم حل مسائل، به معنای درج‌ازدن در گذشته است. یک پروژه‌ی سیاسی، وقتی موفق است که بتواند چشم به آینده داشته باشد و خود را از تکرار بیهوده‌ی گذشته‌ی رهایی ببخشد. جمهوری دموکراتیک به آینده معطوف است و افق روشنی را پیش روی ما می‌گشاید. زیرا صرفاً بر مبنای توزیع قدرت میان گروه‌های سیاسی عمل نمی‌کند و یک فضای باز سیاسی برای جامعه و خودمدیریتی‌اش قائل می‌شود.

به این ترتیب سوژگی سیاسی به جامعه باز می‌گردد و جامعه به موقعیت تصمیم‌گیر و نظارت‌کننده دست پیدا می‌کند و از حالت انفعال و به‌حاشیه‌رانده‌شدگی خارج می‌شود. جمهوری دموکراتیک نوعی ساختار مدیریتی سیاسی است که به جامعه تعلق دارد و هر نوع سلطه‌ی الیگارشیکی و انحصارطلبی خاندانی را مردود می‌داند. خصلت دموکراتیک جمهوری، امکان

به حالت برتر و هژمون در نمی‌آید. هژمونی و استیلای ایدئولوژیک، در این ساختار سیاسی مردود است. آزادی زن مبنا گرفته می‌شود و مشارکت برابر زنان در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پذیرفته می‌شود.

هر اپوزیسیون یا شخصی که در ظاهر با نظام فعلی سر دشمنی داشته باشد اما در پی آن باشد که خود در آینده به مرجع تصمیم‌گیری و رأس هرم قدرت مبدل شود، ما را نه به آینده که به گذشته باز می‌گرداند. جنبش انقلابی وقتی معنادار است که بتواند ژرفای تجارب تاریخی را در لحظه‌ی اکنون جلوی چشمان ما قرار دهد و توانایی ترسیم یک برنامه‌ی روشن معطوف به آینده را به ما ببخشد.

تبعیض و امتیازات رانتي، در جمهوری دموکراتیک وجود ندارد. جانبداری از یک هویت خاص و ذوب و استحاله‌ی سایر هویت‌ها در این هویت برتر، قویا رد می‌شود. حقوق شهروندی بر مبنای جنسیت‌گرایی یا ملی‌گرایی تعیین نمی‌شود

همزیستی همه‌ی هویت‌ها، تشکیل رابطه‌ی سازنده میان عناصر مشارکت‌کننده و برقراری صلح اجتماعی را فراهم می‌آورد. تبعیض و امتیازات رانتي، در جمهوری دموکراتیک وجود ندارد. جانبداری از یک هویت خاص و ذوب و استحاله‌ی سایر هویت‌ها در این هویت برتر، قویا رد می‌شود. حقوق شهروندی بر مبنای جنسیت‌گرایی یا ملی‌گرایی تعیین نمی‌شود. از همین رو هیچ هویت یا اتنیکی از امتیازات ویژه و رانتي برخوردار نمی‌شود و

پژاک این برنامه‌ی معطوف به آینده را در قالب گذار از مدل ناکارآمد دولت-ملت و حرکت به سمت شکل‌گیری یک جمهوری دموکراتیک ترسیم می‌کند. در این مدل از یک سو ساختار دولت از حالت یک مرکز رانت و انباشت سرمایه و قدرت خارج می‌شود و از طرف دیگر شاهد ورود بازیگری به نام ملت دموکراتیک (جامعه‌ی دموکراتیک) به عرصه‌ی سیاست هستیم. یعنی دولت دیگر یک مرجع مقدس فوقانی که جامعه را همیشه در قامت رعیت

و ضمانت اجرایی هم پیدا کرده است. یعنی هم از حقوق و آزادی‌های جمعی برخوردار می‌شود و هم از حقوق و آزادی‌های فردی. کاملاً پیداست که در چنین فضایی، امکان برقراری صلح و همزیستی همه‌ی هویت‌ها و اجتماعات فراهم می‌آید.

آلترناتیو: پیش شرطها و زمینه‌های جمهوری دموکراتیک را چگونه توضیح می‌دهید؟

ریوار آبدانان: از منظر پژاک، شرط لازم برای گذار به یک ایران دموکراتیک، تکثرگرایی است. در تربیون‌های رسانه‌ای اپوزیسیون ایرانی نه‌تنها خبری از تکثرگرایی نیست، بلکه حتی تلاش می‌شود گوناگونی و تنوع گرایشات سیاسی موجود در جامعه، با جعل و فریب به صرفاً «یک گرایش مشخص و دیکته‌شده» تقلیل داده شود. این مهندسی سیاسی که بر مبارزات انقلابی مردم ایران تحمیل می‌شود، در راستای بازتولید استبداد است. به‌خصوص چنین رفتاری که دست‌های پنهان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی محرک آن هستند، نه‌تنها خدمتی به خیزش‌های مردمی نمی‌کند بلکه به دلیل ایجاد چشم‌اندازی مبهم از آینده، جامعه را در مسیر مبارزه علیه رژیم، دچار سرخوردگی و نومیدی می‌گرداند. زیرا نه‌تنها رنج و زحمات جامعه‌ی به‌پاخاسته را زیر عنوان یک برنامه‌ی سیاسی دموکراتیک و مشخص صورتبندی نمی‌کند و به نتیجه

می‌بیند نخواهد بود. جامعه نیز به یک موجودیت سیاسی- اخلاقی فعال مبدل می‌شود که خودبسند و خودفرمان است. در نتیجه‌ی سیاست‌های استیلاجویانه و تبعیض‌آمیز دولت مدرن، گسل‌های عمیقی میان جوامع ایران و حکمرانی سیاسی شکل گرفته‌اند. این گسل‌ها که رنج و آلام بسیاری برای جوامع دربر داشته‌اند، می‌توانند در روند گذار به جمهوری دموکراتیک، از طریق سازوکار «انتگراسیون دموکراتیک» حل‌وفصل شوند. در انتگراسیون دموکراتیک جایی برای ذوب فرهنگی- زبانی (آسیمیلاسیون) و انکار و به‌حاشیه‌راندگی وجود ندارد. هیچ هویت و عنصر مشارکت‌کننده‌ای در جمهوری دموکراتیک، به خارج از دایره‌ی حقوق طرد نمی‌شود. روند انتگراسیون دموکراتیک بر مبنای مشارکت برابر و آزادانه‌ی همه‌ی عناصر و همگراشدن آن‌ها حول ارزش‌هایی نظیر «میهن مشترک و شهروندی آزاد» و در چارچوب حقوق دموکراتیک پدید می‌آید. از این منظر، ایران می‌تواند به‌لحاظ حقوقی و سیاسی به حالت «میهن مشترک» تمام ملیت‌های ساکن آن درآید، بدون آنکه هیچکدام از عناصر آن طرد یا انکار شود. به این ترتیب همه‌ی این ملیت‌ها از آزادی و خودگردانی داخلی برخوردار خواهند بود. هر فرد به حالت یک شهروند آزاد درمی‌آید که هویت ملی، جنسیتی، دینی و ایدئولوژیک‌اش از لحاظ حقوقی رسمیت یافته

رانت، سلطه‌گری، حذف، دیگری‌سازی، استیلاجویی ایدئولوژیک و تحمیل منطق مرکز- حاشیه نیست؛ همچنین تمام هویت‌ها و تنوعات اجتماعی به‌عنوان یک غنا و ارزش نگریسته می‌شوند و با دید باز و پذیرنده مشارکت داده می‌شوند.

نمی‌رساند، بلکه آن‌ها را به بیراهه هم می‌برد. از این رو تمام انرژی جامعه در یک نقطه‌ی مشخص جمع نمی‌شود و نگرانی برای آینده، جامعه را در حالت تعلیق و دودلی قرار می‌دهد.

در چنین وضعیتی، اگر بر تکررگرایی پافشاری کنیم و تنوعات اجتماعی

و هویتی در زیر چتر یک برنامه‌ی سیاسی مشترک که دربرگیرنده‌ی خواست همگی‌شان باشد گرد هم بیایند، می‌توان کشتی مبارزات و خیزش‌های انقلابی مردم ایران را از گزند خطرانی که در مسیر شکل‌گیری یک ایران دموکراتیک

در تربیون‌های رسانه‌ای اپوزیسیون ایرانی نه تنها خبری از تکررگرایی نیست، بلکه حتی تلاش می‌شود گوناگونی و تنوع گرایشات سیاسی موجود در جامعه، با جعل و فریب به صرفا «یک گرایش مشخص و دیکته‌شده» تقلیل داده شود

ارزش‌ها و فلسفه‌ی مدرن و دموکراتیک «زن زندگی آزادی» در چنین نظم سیاسی‌ای برقرار خواهند بود. چنین نظام سیاسی دموکراتیکی، عرصه را برای ظهور اقتصاد جامعه‌محور و محیط‌زیست‌گرا می‌گشاید. برای حرکت در مسیر عملی‌سازی چنین پروژه‌ی دموکراتیک و فراگیری، فراهم‌آوردن فضای بحث و گفتگو و کار مشترک میان نیروهای دموکراسی‌خواه، چپ و ضدفاشیستی بسیار مهم است. پژاک برای فراهم‌آوردن چنین فضای همگرایی‌ای آمادگی کامل دارد.

سر بر می‌آورند، به دور داشت و به ساحل امن پیروزی رساند. این چتر مشترک می‌تواند «جمهوری دموکراتیک ایران» باشد. جمهوری دموکراتیک ایران، برخلاف شیوه‌های ولایت فقیه و سلطنت، بر مبنای بیعت و تابعیت نیست و محصول یک قرارداد اجتماعی نوین و دموکراتیک است که با اراده‌ی آزاد تمام اجتماعات ساکن کشور شکل می‌گیرد. نوعی میثاق ملی دموکراتیک، تمامی گوناگونی‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را در کنار هم گرد می‌آورد بدون آنکه خصلت، اراده و آزادی هر یک از این عناصر مورد انکار یا سرکوب واقع شود. در این نظم سیاسی، جایی برای



روژئاوا! از شیوع اپیدمی جهادی تا رستاخیز نشانگان انقلابی

✍️ دنیز چیا

نوع سیستم استعماری بود که بر سیاست و مجتمع سوریه تسلط داشت، از زمان شکست پادشاهی سوریه در جنگ میسلون در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ حاکم شد و در ۱۷ آوریل ۱۹۴۶، با خروج آخرین سرباز فرانسوی به پایان رسید. پس از این که فرانسوی‌ها سوریه را در جنگ میسلون شکست دادند، ژنرال هانری

روژئاوا نامی آشنا برای تمامی آزادیخواهان و مبارزان سراسر جهان است که تداعی کننده‌ی مقاومتی تاریخی در برابر ذهنیت ارباب و ترور است. ژئوپولتیک سوریه از حساسیتی عجیب برخوردار است و این منطقه تقریباً برای تمام جهان از اهمیت به سزایی برخوردار است. قیومت فرانسه بر سوریه، یک

کرد و سرانجام در ژانویه ۲۰۲۵ به طور رسمی منحل شد.

در سال ۱۹۷۰، ارتش حزب بعث سوریه به همراه نیروهایی از ارتش رسمی سوریه که تحت فرماندهی اسد بودند، علیه مابقی ارتش کشور کودتا کردند و حافظ اسد از این طریق به ریاست حکومت رسید. دولت او و اساساً حاکمیت حزب بعث را مبتنی بر دیکتاتوری نظامی بود و کشتارهای حما و زندان تدمر به عنوان نمود آن در ساحت حکمرانی او همچون لکه‌ی ننگی خودنمایی می‌کند. اگرچه سیاست خارجی حافظ اسد در تضاد با صدام حسین در عراق بود (به طوری که حافظ اسد مهمترین متحد نظامی ایران در جنگ ایران و عراق بود) و همه جا با وی مخالفت می‌کرد، سیاست داخلی او کاملاً شبیه به صدام بود: تأسیس ارتش شخصی برای خود به نام گارد ریاست جمهوری، تک حزبی کردن حکومت و وضع قوانین برای مطلقه کردن قدرت ریاست جمهوری مادام العمر از جمله عواملی بود که بین این دو دیکتاتور مشترک بود.

پس از حافظ اسد، پسرش به حکومت رسید و این نیز مبین حاکمیت موروثی بود. بشار اسد که بر مبنای کیش پدرش که همان دیکتاتوریت و شخصیت

گورو سوریه را در سال ۱۹۲۰ بر اساس طایفه و دین به شش دولت مستقل تقسیم کرد. حاکمیت فرانسه بر سوریه در واقع همان استعمار بود و هنوز هم این ذهنیت در اشکال پسااستعماری ادامه دارد و فرانسه در امور داخلی سوریه دخالت مستقیم دارد و به صورت ضمنی کاراکتری شبهه قیم دارد.

حزب بعث سوسیالیست عرب - شاخه سوریه "حزب البعث العربی الاشتراکی" در سال ۱۹۴۷ به رهبری میشل عفلق، صلاح الدین بیطار و زکی ارسوزی در سوریه تأسیس شد. این حزب که خواهان رنسانس، رستاخیز، پان عربیسم و اتحاد جهان عرب در قالب یک کشور بود، شاخه‌هایی را در کشورهای مختلف تأسیس کرد که شاخه‌ی عراق و شاخه‌ی سوریه به مهم ترین و قدرتمندترین آن‌ها تبدیل شدند. حزب بعث در سال ۱۹۶۳ در سوریه به قدرت رسید؛ اما اختلافات داخلی بین اعضا باعث شد تا در سال ۱۹۶۶ گروهی از این اعضا که در شاخه‌ی منطقه‌ای سوریه متمرکز شده بودند علیه حکومت سوریه و شاخه ملی (فراکشوری) حزب بعث کودتا کرده و حکومت را به دست بگیرند. این حزب از کودتای سال ۱۹۶۳ که بعثی‌ها را به قدرت رساند تا زمان سقوط رژیم اسد بر سوریه حکومت

به خیابان‌ها آمدند ولی دیری نپایید که اعتراضات مدنی به مبارزات قهری منجر شد و علت آن هم سرکوب وحشیانه‌ی ارتش سوریه بود که از هیچ جنایتی دریغ نکرد. کشتار وسیع معترضان، تجاوز جنسی به دختران، ربودن و حتی زنده به گور کردن از جمله اقدامات سبعانه‌ی

ارتش سوری بود که خلق‌های سوریه هم بر اساس منطق دفاع مشروع دست به اسلحه بردند و مقابله به مثل کردند. شهرهای سوریه صحنه‌ی نبرد تمام عیاری بود که در نوع خود کم سابقه بود. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نیز با روانه کردن نیروهای قدس سپاه پاسداران به اینجا، فی الواقع

نقشی کلیدی و حتی اصلی در سرکوب و پیشبرد این جنگ داشت.

جنگ داخلی سوریه با انقلاب سوریه در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، زمانی که نارضایتی مردم از رژیم بعثی به رهبری بشار اسد، اعتراضات گسترده و تجمعات طرفدار دموکراسی در سراسر سوریه که به عنوان بخشی از تظاهرات گسترده تر بهار عربی در منطقه بود را برانگیخت. رژیم اسد با نیروی مرگبار به سرکوب اعتراضات پرداخت و باعث آغاز جنگ

پرستی بود به حاکمیت خودکامه ادامه داد. حکومت پلیسی توتالیتار با سرکوب و ارباب موجب ایجاد اختناق شد و مطاببات اساسی خلق‌های سوریه را هرگز به رسمیت نشناخت. رژیم اسد در طول جنگ داخلی سوریه متهم به ارتکاب

در این میان فقط روژئاوای کردستان از ماهیت انقلابی و دموکراتیک برخوردار بود و آن هم مرهون نهادینه کردن فکری رهبر آپو توسط PKK در این منطقه بود. حضور میدانی حرکت آپویی باعث افزایش آگاهی، خودباوری و خودشکوفایی در میان خلق روژئاوا شد

جنایات جنگی شد. این اعمال شامل حملات شیمیایی، بمباران بشکه‌ای مناطق غیرنظامی، ایجاد سپر انسانی، ایجاد قحطی از طریق محاصره‌های طولانی مدت شهرها و بمباران منابع غذایی که به گرسنگی دادن صدها هزار غیرنظامی منجر می شد و استفاده‌ی گسترده از شکنجه، اعدام و ناپدید شدن‌های قهری می شد.

در اثر این سیاست‌ها و اقدامات حکومت اسد، مردمان سوریه قیام کردند و علیه او

می‌شدند از نتایج حضور حرکت آپویی در منطقه است.

قطعا حضور نیروهای دموکراتیک یک معضل اساسی برای سیستم مال‌اندیش و متحجر بود و برای همین برای جلوگیری از توسعه‌ی آن دست به

جهان بینی روژئاوا در اصل همان خواست آزادی و رهایی بشر از یوغ استعمار و مردسالاری است و این دقیقا در تضاد با تفکر جهادی سلفی است که بر محور ارهاب و زن ستیزی سیستماتیک اسلامی بنا شده است

هرکاری می‌زدند. سیاست جهان غرب در برابر روژئاوا کاملا خصمانه و مبتنی بر نفاق و وقاحت اخلاقی بود. تعبیر دونالد ترامپ از کردها به عنوان مبارزین خوب، بیانگر این امر بود که آن‌ها از کرد فقط به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند و گرنه در اصل اعتنایی به مسئله‌ی کرد ندارند. هرچند موضوع روژئاوا مسئله کرد را جهانی کرد و باعث تغییر نگرش جهانیان شد اما رویکرد دولت‌ها همچنان بر منوال سابق باقی ماند.

جهان بینی روژئاوا در اصل همان خواست آزادی و رهایی بشر از یوغ

داخلی شد که تقریبا ۱۴ سال به طول انجامید و در دسامبر ۲۰۲۴ با سقوط رژیم اسد به اوج خود رسید. این جنگ، از ژانویه ۲۰۱۲ در میان ائتلافی شکننده از اپوزیسیون سوریه عمدتا سنی، از جمله ارتش آزاد سوریه، جبهه النصره، هیئت

تحریر شام و چند گروه جهادگرای سلفی دیگر به پشتیبانی ترکیه و نیروهای دموکراتیک سوریه، علیه نیروهای مسلح عربی سوریه به رهبری بشار اسد و حامیان او و علیه یکدیگر، درگرفت. این درگیری‌های نظامی در سال ۲۰۱۵ به اوج خود رسید.

در این میان فقط روژئاوای کردستان از ماهیت انقلابی و دموکراتیک برخوردار بود و آن هم مرهون نهادینه کردن فکری رهبر آپو توسط PKK در این منطقه بود. حضور میدانی حرکت آپویی باعث افزایش آگاهی، خودباوری و خودشکوفایی در میان خلق روژئاوا شد. این حضور البته فقط محدود به میدان نبود و در تمامی جوانب حیات بروز و نمود پیدا کرد. ایجاد احزاب سیاسی و متعاقب آن ایجاد نیروی نظامی و دفاعی لوکال که برای اصل حفاظت مشروع آماده

استعمار و مردسالاری است و این دقیقا در تضاد با تفکر جهادی سلفی است که بر محور ارهاب و زن ستیزی سیستماتیک اسلامی بنا شده است. سیستم جهادی که ماحصل اندیشه و پراکتیک کسانی چون ابن تیمیه حرانی، محمد ابن عبدالوهاب، ابن کثیر دمشقی، ابن قیم الجوزی و غیره است در دنیای معاصر با حضور کسانی چون سید قطب مصری، ابو اعلا مودودی، عبدالله عزام، ابومصعب زرقاوی، اسامه بن لادن، ایمن الظواہری، ابوبکر بغدادی و در آخر هم احمد الشرع به اوج خود رسید. این تفکر بسیار بسته و محدود به آرای تنی چند از مفسران است و فی الواقع از وضعیت موجود کشورهای اسلامی سو استفاده می‌کند. حضور نظامی آمریکا دستاویزی بود برای انجام عملیات‌های انتحاری و خرابکارانه‌ی این گروه‌ها که متعاقبا پاسخ نظامی و مخرب آمریکا را مشروعیت می‌بخشید.

جهادی‌ها که در اصل قیام بر حق و روای مردمان عراق و سوریه را مصادره کردند تحت لوای احقاق حقوق اهل سنت این مناطق، ضربه‌ای مهلک بر بدنه‌ی اهل سنت زدند و قیام آنان را منحرف نمودند. شکل‌گیری داعش نیز بر همین مبنا بود. قیام عشایر اهل سنت عراق که مصادف بود با قیام

خلق‌های سوریه موجب پدیدار شدن نبردی قهری میان عشایر و دولت نوری مالکی شد. داعش با فریب و خدعه بر روی این جریان موج سواری کرد و در این میان ابوبکر بغدادی که از چهره‌های شاخص جهادی و سلفی بود به رهبریت این جریان برخاست و دکترین خود را که همان احیای خلافت اسلامی بود، را ارائه داد و با اکراه آن را به سوریه و عراق تحمیل کرد.

خلافت اسلامی عراق و شام در پی احیای هیمنه و شکوه خلافت عباسی و عثمانی بود و تمام تلاش آن‌ها نیز این بود که هلال حاصلخیز را که سیستم‌های جهادی قبلی در پی تصرفش بودند به تملک خود دریاورند. پسوند جهادی در تمام این سیستم به نحو یکسان استفاده می‌شود و خلافت عباسی نیز تحت نام جهاد با کفار همیشه به سرزمین‌های دیگر تجاوز می‌کرد و سرمایه و حیات آن‌ها را به غارت می‌برد. سلاطین عثمانی نیز عموما پسوند غازی را که همان جهادی است را یدک می‌کشیدند. تحت اسم جهاد در راه خدا نوعی ذهنیت عربی و ترکی را ترویج دادند و در واقع این کار موجب شد که سلفیت به ابرازی در دست این جهانبینی تبدیل شود.

امروزه نیز سلفیت جهادی چون عروسک

خیمه شب بازی در دستان ترکیه است و در جهت اعتلای پان ترکیسم فعالیت می‌کند. حمله‌ی داعش به روژئاوا نیز در همین راستا بود. ترکیه که روژئاوا را خطری جدی برای دیکتاوریت توتال خود می‌دید با جهت دهی و در اختیار قرار دادن امکانات به داعش، آن‌ها را رمه وار به روژئاوا روانه کرد و در اینجا بود که با مقاومت بی نظیر نیروهای دموکراتیک روبرو شدند و شکست خوردند. ژینوساید داعش که بدتر از آشوویتس بود با توحشی افسارگسیخته به ساحت انجام درآمد و جنایت جنگی بزرگی به وقوع پیوست. مبارزین YPJ و YPG با روحیه و ایثار انقلابی علیه این سیستم سفاک مقاومت کردند و آن را شکست دادند.

وضعیت کنونی روژئاوا یادآور همان زمان است که داعش با تمام قوای خود به آن حمله‌ور شده بود ولی این بار اوضاع واقعا متفاوت است چون هجوم این بار یک نبرد ترکیبی تمام عیار است و مستقیما هویت و هستی کرد را نشانه گرفته است. HTŞ که نماینده‌ی مدرن شده و کراواتی ذهنیت سلفیت جهادی است این بار نه چون یک گروه جهادی بلکه مثل دولت رسمی که اتفاقا از جانب غرب و آمریکا به نحوی به رسمیت شناخته شده به روژئاوا حمله

می‌کند. احمد الشرع که خواهان یک دست کردن سوریه است با کمک مالی و تسلیحاتی ترکیه ابتدا با محاصره‌ی محلات اشرافیه و شیخ مقصود در حلب، آتش جنگ را بر افروخت. تروریست‌های الشرع در این محلات دست به اعمالی سبعانه زدند و تمامی مرزهای اخلاقی را درنوردیدند.

این نبرد به سرعت در تمام مناطق تحت کنترل مدیریت ذاتی پخش شد و مناطق وسیعی را دربرگرفت. مقاومت بی نظیر نیروهای دموکراتیک موجب تضعیف پیشروی تروریست‌ها شد ولی ولنگاری این دزدها به نحوی از کنترل خارج شده است و برای حفاظت از دست‌آوردهای مقاومت روژئاوا و پروسه‌ی صلح و جامعه‌ی دموکراتیک رهبر آپو، نیروهای دموکراتیک کاملا عاقلانه و جهت برقراری صلح عمل خواهند کرد. تاریخ ثابت کرده است که ذهنیت کهنه‌پرست هیچ گاه نتوانسته تا سر دوام بیاورد، چون جامعه وجود آن را برنمی‌تابد و به مرور زمان از بین می‌رود و فاعل حقیقی این امحا نیز نیروهای دموکراتیک هستند که با اصالت و زیبایی علیه این ارتجاع و وقاحت قیام می‌کنند.



ترکیب در مبارزه و تکرر در مدیریت، تضمین ایرانی دمکراتیک

که اهنو چیاکو

رژیم را به ورطه‌ی پرتگاه می‌برد. برای به نتیجه رسانیدن و حفاظت از این خیزش در مقابل گزند فاشیسم قبل از هر چیز لازم است نیروهای دمکراتیک آن را با ویژگی‌های انقلاب ژن ژیان آزادی ممزوج گردانند. چرا که تاریخ نشان داده است، آن‌جایی که نیروهای چپ و دمکراتیک درست عمل نکرده‌اند زمینه جهت قدرت‌گیری فاشیسم فراهم گشته است.

دوم این‌که لازم است در فرایند مبارزه از لحاظ تاکتیکی خلاق و به طور ترکیبی برخورد کرد و زمینگیر رویکردهای محدود، تنگ‌نظرانه و تک ساحتی نشد. بلکه بایستی با یک رویکرد خلاقانه و ترکیبی

موج جدید اعتراضات که در بازار تهران آغاز شد در کردستان و لرستان اجتماعی، فراگیر و رادیکالیزه گشت. در اثنایی که رژیم می‌خواست آن را مسکوت نماید با الهام گرفتن از اعتصاب پرشکوه ۱۸ دی در کردستان و ایران که بعد از فراخوان مشترک نیروهای کردستان انجام گرفت خیزش در سطح وسیعتری سرتاسر ایران به ویژه تهران را دوباره فرا گرفت.

در واقع این خیزش جدید تداوم همان خیزش ژن ژیان آزادی است که در سال ۱۴۰۱ شاهد آن بودیم. یعنی بعد از جنبش ژن ژیان آزادی در سال ۱۴۰۱ و جنگ ۱۲ روزه در در اواسط سال جاری، اکنون شاهد خیزش نوینی هستیم که بیشتر از هر زمانی

با توجه به همان نیاز عمل گردد. همه این فعالیت‌ها نیز می‌توانند الهام‌بخش همدیگر باشند، اوج بیابند و در یک هماهنگی ارگانیک یک کلیت مبارزاتی پرتوان را میسر گردانند.

از سویی دیگر باید از سوی مبارزان ایران آینده چنین ترسیم گردد که همه به حقوق دمکراتیک خود خواهند رسید. به این صورت است که در مرحله کنونی برای تحول ریشه‌ای همه با انگیزه‌ی بالا و توان عالی مشارکت کنند. باید تمام نیروهای مبارز به‌طور یقین

اطمینان خاطر داشته باشند که ایران آینده ایرانی دمکراتیک است و همه نیروها و جنبش‌ها به خواسته‌های روایشان خواهند رسید. نیروهایی از قبیل زنان، ملیت‌ها، زحمتکشان، دگراندیشان و غیره.

با توجه به این نیز

لازم است انقلاب دارای گفتاری

فصیح و رسا باشد و این هدف دمکراتیک را فریاد بزند تا نوای آزادیخواهی به گوش همگان برسد و همه را در یک مسیر مبارزاتی بسیج نماید. در واقع چنین گفتاری خود به محور جاذبه و به قویترین سلاح انقلاب جهت‌رهایی و آزادی تبدیل خواهد

مبارزه را پیش برد. یعنی ترکیبی از اعتراض، اعتصاب، خیزش خیابانی، دفاع ذاتی، سیاست، دیپلوماسی، رسانه، فعالیت مدنی، فکری، هنر و زیبایی‌شناسی را در مبارزه دخیل کرد. به نوعی دیگر لازم است دیالکتیک قهر انقلابی و زیبایی‌شناسی جاذبه‌ساز را پیرو کرد. با چنین رویکردی می‌توان هم جنبش را رادیکالیزه کرد و هم این‌که جوانب انسانی، دمکراتیک، عدالت‌خواهانه و زیبایی‌شناسانه یعنی همان هنر انقلاب را در اوج خود نگه داشت.

هر یک ابزارهای این

برای به نتیجه رسانیدن و حفاظت از این خیزش در مقابل گزند فاشیسم قبل از هرچیز لازم است نیروهای دمکراتیک آن را با ویژگی‌های انقلاب ژن ژیان آزادی ممزوج گردانند. چرا که تاریخ نشان داده است، آن جایی که نیروهای چپ و دمکراتیک درست عمل نکرده‌اند زمینه جهت‌تگیری فاشیسم فراهم گشته است

مبارزه ترکیبی را می‌توان با توجه به زمان و مکان، موقعیت اجتماعی و فرهنگی هر منطقه از ایران و در تقابل با نوع رویکرد دولت را به اجرا گذاشت. یعنی اگر جایی اعتصاب مناسب است و در جایی دیگر قیام خیابانی و در جایی دیگر دفاع نظامی

شد.

کانون بحرانی بزرگ و مداوم مبدل گشته است.

در واقع تداوم بقای جمهوری اسلامی به مدت ۴۶ بیش از هر چیز به این نکته باز می‌گردد که در سطح گفتمانی با هم‌اوردی جدی روبرو نشده است و گفتمان‌های رقیب نیز نتوانسته‌اند در تمام ابعاد به ریشه‌ها پرداخته و مبنای جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار دهند. اما بعد از قتل حکومتی دختری کورد با نام ژینا

جهت حصول رهایی و آزادی نیز لازم است به گفتمان ژن ژیان آزادی متوسل گشت که با تمام توان در مقابل تمام ابعاد انقیاد، استثمار، سرکوب و ارتجاع قد علم کرده است. در واقع ژن ژیان آزادی هیچوقت تنها یک شعار صرف نبوده بلکه پارادایمی متکی به اندیشه، فلسفه، اخلاق و سیاستی است که از اهداف استراتژیک و تاکتیک‌های خلاق برخوردار است. از طرف دیگر این شعار با پیشاهنگی

تحت انقیادترین جنسیت، ملت و طبقه که در سه واژه ژن ژیان آزادی مفصل بندی شده‌اند، اهداف والای حیاتی نوین و آزاد را در سر می‌پروراند.

لازم است این مسئله را نیز تصریح نمود که گفتمان ژن ژیان آزادی از یک طرف در مقابل تمام ابعاد انقیاد، استثمار و ارتجاعی

خواهد ایستاد که برآمده از گذشته‌ای

هزاران ساله بوده و امروزه در درون سیستم اتوکراتیک، تئوکراتیک و پدرسالار، اشغالگر و فاشیست جمهوری اسلامی گردهم آمده‌اند؛ اما از طرف دیگر، لازم است بر این نکته نیز واقف بود که جمهوری اسلامی امروزه در سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی به

جهت حصول رهایی و آزادی نیز لازم است به گفتمان ژن ژیان آزادی متوسل گشت که با تمام توان در مقابل تمام ابعاد انقیاد، استثمار، سرکوب و ارتجاع قد علم کرده است. در واقع ژن ژیان آزادی هیچوقت تنها یک شعار صرف نبوده بلکه پارادایمی متکی به اندیشه، فلسفه، اخلاق و سیاستی است که از اهداف استراتژیک و تاکتیک‌های خلاق برخوردار است

امینی، ضد واقعه جمهوری اسلامی در قالب شعار و اندیشه ژن ژیان آزادی وارد فضای گفتمانی شده است و با محتوایی گسترده مبنای جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار داده است.

از سوی دیگر امروزه رژیم بیشتر از هر زمانی در درون خود با ریزش نیرو و فساد

درونی مواجهه شده و همزمان در مواجهه با جامعه نیز با بحران مشروعیت ایدئولوژیک، حقوقی، سیاسی و مدیریتی بیشتری مواجه شده است. این حکومت از بدو حیات خود در منطقه خاورمیانه جزو نیروهای مخرب و بر هم زننده ثبات بوده و اما امروز دیگر فرصت و امکانات خود را در سطح منطقه‌ای از دست داده است و همانند دوره‌های پیشین نمی‌تواند برای بقای خود، در خارج به آشوب دامن بزند. علت آن هم برآمده از این واقعیت است که در مقایسه با گذشته، بخش بزرگی از ظرفیت‌های سیاسی، نظامی و مالی خود را در سال‌های اخیر از دست داده است، در سطح جهانی نیز که وضعیت آن مشخص است. تمام این موارد نیز فرصت را برای سازماندهی انقلابی فراهم ساخته‌اند.

به هر روی موقعیت کنونی یک ضرورت را پیشروی ما قرار می‌دهد. ضرورتی که ناگزیرمان می‌سازد که برای ایفای نقش رهبری انقلاب خود را آماده سازیم. همزمان این ضرورت مواردی را نیز بر ما تحمیل می‌کند که لازم است سریعاً بر آنها متمرکز شد. یکی از این موارد ایجاد اتحاد و تاسیس راهکارهایی موثر برای بسط و تعمیق خیزش و پیروزی آن و در نهایت صیانت از دستاوردهای آن است.

ایجاد همگرایی و اتحاد بین نیروهای اجتماعی یکی از مهمترین وظایف ماست.

بدون شک منظور از اتحاد صرفاً ایجاد ائتلافی از احزاب نیست. این مسئله که چند حزب ائتلافی را تشکیل بدهند، اقدام بسیار خوبی می‌باشد، اما اگر ائتلافی از تمامی احزاب نیز تشکیل شود، اگر چه اقدامی مثبت می‌تواند تلقی شود، اما باز هم کافی نیست. لازم است فرایند اتحاد و انسجام در تمام ابعاد اجتماعی شکل گرفته و تعمیق یابد. بدون تردید ائتلاف احزاب که می‌توان از آن با عنوان اتحاد سیاسی نیز نام برد، می‌تواند همکاری بزرگی در راستای این انسجام اجتماعی و ملی به شمار رود، اما در جریان این اتحاد اجتماعی و ملی، همگام با احزاب، لازم است نهادهای مدنی، اقشار و طبقات اجتماعی و نیز شخصیت‌های متعهد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشند، خصوصاً زنان و جوانان که دو نیروی موثر و پویا در جامعه در بطن گفتمان ژن ژیان آزادی هستند.

از طرف دیگر لازم است این اتحاد و انسجام تنها محدود به بعد ذهنی یا سوژکتیو نباشد، بلکه به نهاد و نوعی اکتیویته تبدیل شده و از شکل و محتوای مادی و عینی یعنی جنبه‌ی ابژکتیو نیز برخوردار باشد، یعنی محتوا و شکل، ذهن-سوژه و عین-ابژه- در درون آن تثبیت گشته و همزمان مکانیزم تصمیم‌گیری و عملیات محکم، سریع و دموکراتیک نیز در درون آن ایجاد شود.

پیرسالار و در مقابل تاکید بر نقش محوری زنان و جوانان در پیشبرد انقلاب در جامعه. **دوم:** مبارزه واقعی برای تامین حقوق ملی ملیت‌های فرودست بر مبنای گفت‌وگویی برخورداری از صراحت برنامه و کلام، یعنی مواجهه‌ی رادیکال با تمام انواع فاشیسم، شونیسم و پان ایرانیسم در اشکال اسلام سیاسی یا لیبرال شونیسم یا سوسیال شونیسم که حقوق ملت‌های فرودست را بر نمی‌تابند.

سوم: مواجهه‌ی واقعی با ساختار ناعدالانه‌ای که از یک سو به ایجاد تراکم در سرمایه منجر گشته و تحت انحصار شمار کمی از سرمایه‌داران قرار دارد؛ که از طرف دیگر باعث تراکم فقر و محرومیت در میان بخش بزرگی از جامعه می‌شود.

چهارم: مواجهه‌ی مستقیم و واقعی با سیستم تمرکزگرا و نگاه مرکز محور به حاشیه؛ تاکید بر بساخت سیستمی نامتمرکز و خودمدریتی و اداره‌ی جامعه بر اساس مجالس، شوراهای انجمن‌های درون خود جامعه. به معنایی دیگر، بازآفرینی و تثبیت دموکراسی مستقیم، بدون تردید نمی‌توان دموکراسی نمایندگی را به تمام نپذیرفت، لازم است بخشی کم و متناسب از اداره امور را عهده‌دار شود، اما بخش وسیع مدیریت اجتماعی لازم است بر مبنای دموکراسی مستقیم صورت گیرد.

گام‌های عملی برای مرحله‌ی کنونی

قبل از هر چیز لازم است که اجازه نداد به هیچ نحوی این خیزش دچار خاموشی، رکود و انحراف شود. خاموش کردن شعله‌های این خیزش بسیار خطرناک بوده و در صورت تحقق چنین امری، رژیم به هر نحو ممکن انتقام خود را می‌گیرد و برای انتقام از جامعه، می‌تواند در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای به دادن امتیازات فراوانی تن بدهد تا آن‌ها با انتقام‌گیری حکومت از جامعه، با دیده‌ی اغماض برخورد کنند. از طرف دیگر و مهم‌تر از همه لازم است که فریب آلترناتیوسازی نیروهای مرکزگرا و شونیست را نخورد. تمام نیروهای مرکزگرایی که خود را برای قرار گرفتن در مسند جمهوری اسلامی آمده می‌کنند. از طرف دیگر لازم است که با هوشیاری، گروه‌ها و اشخاص منفعت‌طلبی را مورد رصد و نظارت قرار داد که در چارچوب تامین منافع تنگ و محدود بدون در نظر داشتن منافع عمومی و خیر مشترک جامعه و منفعت ملی گام برمی‌دارند، به آن‌ها راه نداد.

نکاتی که می‌توان با لحاظ آن‌ها مانع از انحراف خیزش و همزمان مانع از اقدامات نیروهای منفعت‌طلب و مرکزگرا شد:

نخست: تقابل با سیستم مردسالار و

بعد از ذکر اصول مبارزه‌ی ترکیبی سعی می‌کنم در ادامه‌ی مطلب تفاوت مدیریت مبتنی بر وحدت در تکرر (مدیریت دمکراتیک) با سیستم‌های مدیریتی توتالیتر، دیکتاتورمنش و مرکز‌گرا را صورت بندی کنم:

۱. سیستم‌های مستبد بر خلاف آنچه تظاهر می‌کنند که در صدد تمهید نیازهای جامعه و امنیت اجتماعی هستند، تنها در حفظ منافع و تامین نیازهای بخش خیلی از جامعه هستند را که کاملاً با دولت عجین گشته‌اند. ولی مدیریت دمکراتیک تامین معیشت و امنیت کل جامعه را مبنا قرار می‌دهد. بر همین مبنا هر اندازه مدیریت دمکراتیک سازماندهی و منسجم گردد، به همان اندازه فشار بر جامعه کاهش می‌یابد.

۲. مدیریت دمکراتیک در مقابل سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که بر معیارهای ضد اجتماعی استوار می‌باشد، درونمایه‌ی سیاست دمکراتیک و هنجارهای کمونالیته‌ی دمکراتیک را مبنا می‌گیرد. این هم راه‌گشای مشارکت جمعی در سیاست و مکانیزم مقابله با هر نوع دیکتاتوری فردی، گروهی و الیگارش‌ی را فراهم می‌سازد.

۳. مدیریت دمکراتیک جهان‌بینی جامعه‌ی دمکراتیک، اکولوژیک مبتنی بر آزادی زن را در برابر ذهنیت انحصارگر، مخرب و مردسالار ارائه می‌دهد. همچنین

در برابر ساختار ذهنیتی و عملی حذف‌گرا، با ارزش‌دهی به تنوعات فرهنگی و سیاسی جامعه، تفاوت‌مندی‌ها را با دموکراسی همخوان می‌سازد.

۴. مدیریت دمکراتیک در برابر انحصارات اقتصادی که به صورت روزافزون بر عمق فقر جامعه می‌افزاید، اقتصاد عادلانه و اجتماعی را مبنا قرار می‌دهد. این امر بسترهایی به وجود آورنده‌ی جامعه با شکاف‌های طبقاتی را کاهش می‌دهد. به تقلیل فاصله‌ی طبقاتی می‌پردازد و ساخت جامعه‌ای سعادت‌مند را هدف فعالیت‌های خود قرار می‌دهد.

۵. مدیریت دمکراتیک در برابر معیارهای جامعه‌ی جنسیت‌گرا مبتنی بر مردسالاری که سیستم‌های مستبد بر آن اصرار می‌ورزند علاوه بر اینکه با تبعیض جنسیتی به مبارزه می‌پردازد و طرد زن از امورات اجتماعی را نمی‌پذیرد، زن را مبدع اجتماعی گشتن بشر، مبدع و پیشاهنگ حیات آزاد و دمکراتیک می‌داند. همچنین بر این اصرار می‌ورزد که مشارکت بالای زن در مدیریت اجتماعی با بسیاری از ویژگی‌های خود می‌تواند به نحو احسن عدالت اجتماعی را ارتقاء بخشد. در نتیجه در برابر حضور زنان در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دفاعی و امنیتی مانع تراشی نخواهد کرد. حتی بر سازماندهی مستقل زنان در تمام حوزه‌ها اصرار می‌ورزد.

مردسالارانه و... را هموار می‌سازد. خصایصی که راه را بر تخریب جامعه و محیط زیست می‌گشایند.

۸. مدیریت دموکراتیک در برابر فاشیسم، هموژن‌گرایی و ملی‌گرایی، از بنیان فکری‌ای برخوردار می‌باشد که هیچ‌گونه ستم ملی، انتی‌کی و مذهبی را نمی‌پذیرد و تمام جوامع می‌توانند بر حسب ارزش‌های ملی، انتی‌کی، مذهبی و اجتماعی دموکراتیک خویش زندگی کنند. ارزش‌های ملی و مذهبی هیچ قشری را بر قشری دیگر چیره نمی‌سازد. آسمیلاسیون و اتوآسمیلاسیون را تحت هیچ شرایطی نمی‌پذیرد و در این مورد هم مانند سایر موارد، رویکردی آزادخواه و دموکراتیک دارد.

۹. مدیریت دموکراتیک در

برابر سیستمی که فرد را از جامعه می‌گسلاند و او را دچار افسردگی و بحران شخصیتی می‌گرداند، همچنین در برابر جامعه‌گرایی افراطی که جامعه را در منجلا ب واپس‌گرایی و افول می‌کشد،

احترام به حقوق فردی و اجتماعی به موازات همدیگر را کارویژه‌ی خود قرار می‌دهد. نقطه نظرات فردی و اجتماعی را ارج می‌نهد. به هیچ‌وجه فرد و جامعه را از هم منفک نمی‌سازد و حقوق هر یک

۶. مدیریت دموکراتیک در برابر ژرنتوکراسی (پیرسالاری) که بنیان ایدئولوژی دولتهای مستبد را تشکیل می‌دهد و جوانان را از مشارکت اجتماعی - سیاسی منع می‌کند و تنها در راستای منافع خود حق نفس کشیدن را به آنها می‌دهد، توجه قابل ملاحظه‌ای بر پویایی قشر جوان دارد. در برابر پیشرفت جوانان و حضور آنها در امورات اجتماعی به عنوان نیروی دینامیک جامعه، مانع ایجاد نمی‌کند و با آموزش سالم و دموکراتیک به پرورش کودکان، نوجوانان و جوانان می‌پردازد.

۷. مدیریت دموکراتیک در برابر تره‌های آموزشی سیستم‌های مستبد به آموزش نظریه‌های اخلاقی (منظور اخلاق

با توجه به واقعیت ملی، اجتماعی و سیاسی ایران می‌توان با جرات تمام گفت که مدیریت دموکراتیک می‌تواند به مثابه آلترناتیوی مطلوب برای آیند ایران مطرح گردد و به زخم‌های تاریخی جامعه ایران التیام بخشد

دموکراتیک و آزاد می‌باشد نه اخلاق فاناتیک دینی و فئودالی) و دموکراتیک می‌پردازد. آموزش دموکراتیک زمینه‌ی گذار از خصیصه‌های واپس‌گرایانه‌ی مانند ملی‌گرایی، جنسیت‌گرایی، دین‌گرایی،

از این دو را در برابر احقاق دیگری پایمال نمی کند.

۱۰. مدیریت دموکراتیک در برابر تخریبات محیط زیستی که از سوی نهادهای سودجو در راستای تامین منافع اعمال می شود، رویکردی طبیعت گرا دارد و انسان را بخشی لاینفک از طبیعت می داند. بر این مبنا جهت جلوگیری از تخریب طبیعت از اتخاذ مواضع راسخ فروگذار نیست.

۱۱. مدیریت دموکراتیک در برابر نظامیگری دولتی که جامعه را از حق دفاع مشروع محروم نموده، دفاع ذاتی جامعه را اساس کار قرار می دهد و به ایجاد نیروهایی که امنیت جامعه را میسرگردانند می پردازد. چرا که در سیستم های استبدادی کار ویژه ارتش ها و نیروهای امنیتی حفظ منافع و انحصارات افراد و گروه های مستبد می باشد نه تامین امنیت جامعه.

۱۲. مدیریت دموکراتیک برخلاف دولت - ملت که یک سیستم تک ساحتی است و مرز قاطع، تک پرچمی، تک زبانی، تک دینی، تک فرهنگی را به امری قدسی تبدیل کرده است و به پلورالیسم می تازد، مدیریتی مبتنی بر انعطاف مرزها و وحدت در تکرار می باشد. برای مثال کوردهای ساکن در ایران هم می توانند در داخل مرزهای ایران با دیگر ملیت های ایران در یک اتحاد دموکراتیک هویت ایرانی داشته باشند، هم با کردهای خارج از ایران در یک

سازماندهی ملی جایی بگیرند و هویت کردی خود را مصون بدارند. این امر می تواند در رابطه با تمامی دیگر ملیت های ایران نیز صدق میکند.

پایان سخن:

بدون تردید نمی توان تمام زوایا و ابعاد مدیریت دموکراتیک را در این نوشتار جایی داد. با توجه به شرح و صورت بندی مختصری که در این نوشتار در مورد مدیریت دموکراتیک ارائه شد و با توجه به واقعیت ملی، اجتماعی و سیاسی ایران می توان با جرات تمام گفت که مدیریت دموکراتیک می تواند به مثابه آلترناتیوی مطلوب برای آیند ایران مطرح گردد و به زخم های تاریخی جامعه ایران التیام بخشد. لذا بایستی عناصر دموکراتیک جامعه ایران اعم از جنبش های آزادیخواهانه ی ملیت های تحت ستم در ایران، جنبش زنان، اعم زحمتکشان، مدافعان محیط زیست و نهادهای جامعه مدنی به جای تعلل و انتظار آن که دموکراسی به ایران وارد شود با تلاش جهت هم یابی و هم افزایی و ایجاد انسجام دموکراتیک به تسریع روند مبارزه و دموکراتیزاسیون ایران بپردازند. با خودسازماندهی موانع دموکراسی را با عمل انجام شده مواجه سازند و آلترناتیوهای غیردموکراتیک را به چالش بکشند.

الترناتيو دمکراتیک در برابر مصادره‌ی انقلاب



بهار اورين

گردد، همچنان موثر است به شرط آن که با ساحت‌های دیگر نیز در پیوند باشد. جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی به این دلیل که در حافظه‌ی جمعی جوامع باقی می‌مانند، در آینده در اشکال متفاوتی بار دیگر احیا می‌شوند و در تداوم هستند. به همین دلیل خیزش‌های اخیر مردم ایران و شرق کردستان پیوندی ناگسستنی با خیزش‌های پیشین دارد.

با توجه به مسائل ناشی از تحریم و فروپاشی اقتصادی و مسائل کثیری که در حال حاضر گریبانگیر جامعه شده، بار دیگر بایستی بر نقش نیروهای اجتماعی و بازسازی آن از سویی و همبستگی اجتماعی و متکثر از سوی دیگر تمرکز نمود. در جنبش "ژن ژیان آزادی" با مقاومت جمعی زنان، "زندگی" به یکی از ارزش‌های اساسی مبدل شد. در میان ویرانی‌هایی

سه سال از جنبش "ژن ژیان آزادی" گذشته است. جنبشی که جان و روح تازه‌ای به جامعه‌ی ایران و شرق کردستان بخشید. این جنبش که تغییرات اجتماعی عظیمی ایجاد نمود، صدای متکثری خلق‌های ایران و خود را در زندگی روزمره‌ی مردم بازتولید نمود. در روزهای گذشته که اعتراضات مردمی به دلیل تورم و بحران اقتصادی آغاز گشته است اما در اصل حاوی مطالبات کلانی همچون حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، آزادی زنان، آزادی بیان، عدالت، آموزش به زبان مادری و سایر حقوق در برابر اقتدارگرایی دینی/سیاسی و فرهنگی است. علاوه بر این نشان‌دهنده‌ی این است که خیابان برای جنبش‌های اجتماعی عرصه‌ای مهم و ضروری برای تحقق انقلاب است و حتی اگر خشونت و سرکوب شدید هم اعمال

و گاز و با اهداف تجاری و اقتصادی صورت می‌گیرد. لذا پروسه‌های جنگ می‌توان حامل فرصت‌هایی برای اتحاد و بیداری سیاسی هم گردد که اگر در زمان خود تشخیص داده شود، موجب خلق لحظه‌های انقلابی می‌شود.

همانگونه که شواهد تاریخی گواه است و در جنبش "ژن ژیان آزادی" هم مشاهده نمودیم، قدرت‌های خارجی نمی‌توانند برای ملت و سرزمین دیگری آزادی بیاورند و اگر از منطق "ناجی بیرونی" گذار صورت نگیرد، نمی‌توان به اراده و نیروی خود متکی بود. دولت‌هایی که کارنامه‌های آن با نسل‌کشی، غصب، غارت و پاکسازی نژادی پیوند خورده،

هرگز صلاحیت اخلاقی برای تعیین معیارهای آزادی و کرامت انسانی را ندارد. دخالت‌های نظامی قدرت‌های هژمونیک در کشورهایی همچون عراق و افغانستان تحت نام آزادی، دموکراسی و مبارزه با تروریسم نه تنها سودی برای مردم این کشورها و به ویژه زنان دربرداشت بلکه جامعه‌ی آن را بیشتر به سوی بحران و بی‌ثباتی سوق داده است. حتی در سده‌های بیستم نیز می‌توان چنین رویکردی را مشاهده نمود. نظم جهانی هرگز تمایلی به وجود یک مدل آلترناتیو

که فناوری‌های جنگی که نوعی بازتولید قدرت مردانه است ایجاد کرده، امکان زیستن و احیای آن در ماهیت خود شکلی از انقلاب محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان گفت جنبش "ژن ژیان آزادی" در واقع جنبش "بازپس‌گیری زندگی" است و توانست ردپای خود را در حافظه‌ی جمعی بر جای بگذارد. خیزش‌های مردمی اخیر ایران همزمان با تحولات متعددی در منطقه و سطح جهان نیز همراه است.

قدرت‌های خارجی نمی‌توانند برای ملت و سرزمین دیگری آزادی بیاورند و اگر از منطق "ناجی بیرونی" گذار صورت نگیرد، نمی‌توان به اراده و نیروی خود متکی بود

سیاست‌های جنگ‌طلبی آمریکا در راستای مستعمره‌سازی ملت‌ها، فشارهای سیاسی و اقتصادی اروپا و آمریکا بر ایران، درگیری‌های سوریه و حملات دولت موقت سوریه به مناطق کُردنشین در مناطق شمال و شرق سوریه در چشم‌انداز سیاسی منطقه موجب دگرگونی شده است. این جنگ‌ها محصول تضاد و تناقضات جهانی و در چارچوب منافع امپریالیسم و سرمایه‌ی جهانی به سرکردگی آمریکا است. از سوی دیگر بخشی از این جنگ‌ها با هدف تسلط بر منابع معدنی

در مقابل خود ندارد و همواره تلاش کرده ماهیت و اهداف این جنبش‌ها و حتی آلترناتیوها را از محتوا خالی کرده و آن را مصادره کند. این سیاست بیش از همه از طریق رسانه‌ها صورت می‌گیرد. رسانه‌هایی که با تحریف‌سازی سعی در به حاشیه راندن مطالبات اصلی مردم دارند تا به سود برخی از جریان‌ها و یا شخصیت‌ها فعالیت کنند. در مورد ایران و شرق کردستان پویایی و آگاهی جامعه اجازه نمی‌دهند که فضای انقلابی موجود از طریق رسانه‌ها تسخیر شود. جنبش "زن ژیان آزادی" تأثیرات فراگیری داشته و همان‌گونه که سیلویا فدریچی نیز بدان اشاره نموده اگر جنبشی خود را بازتولید نکند، شانس دوام نخواهد داشت. در این راستا لازم به سازماندهی در جهت برقراری جبهه‌ای دمکراتیک و گسترده برای بازتولید این جنبش است تا بتواند پیرامون ارزش‌هایی همانند آزادی، عدالت، برابری و دمکراسی گردهم آمد. به همین دلیل سیاست جمعی علیه سیاست‌های جنگ‌طلبانه و پدرسالارانه امکان‌اندیشیدن به نوع دیگری از زیستن فراهم می‌آورد. در حال حاضر در سطح دنیا سیاست "جنگ" علیه زنان در جریان است. این سیاست جنگ را نمی‌توان سوای از جنگی که در برابر ملت‌ها و جوامع صورت می‌گیرد، در نظر گرفت. در این میان

هیچ جنگی به سود زنان نبوده و فضای جنگی همواره برای زنان محدودکننده و خطرآفرین بوده است. مطابق آمار سازمان ملل در هر دقیقه یک زن کشته می‌شوند. از سوی دیگر یکی از ابعاد این جنگ فراگیری خشونت جنسی است. خشونت و تجاوز جنسی از سال‌های ۱۹۹۰ یکی از موضوعات جنبش‌های فمینیستی و زنان است. همانگونه که در موارد نپال، سریلانکا، شنگال و بوسنی نیز مشاهده نمودیم ابعاد و تبعات خشونت جنسی یکی از متدهای نسل‌کشی جوامع محسوب می‌شود. مبارزات زنان در برابر اشکال خشونت و ستم می‌تواند در سطح خرد و بومی و با توجه به واقعیات اجتماعی به جهانی و سطحی گسترده‌تر متصل شود. به همین دلیل میان مبارزات زنان در سطح بومی و جهانی پیوندی دیالکتیک وجود دارد. این پیوند و اتصال می‌تواند نظام سرمایه‌داری و مردسالاری را به چالش بکشد. زیرا مردسالاری به عنوان یک فرهنگ، ایدئولوژی و نظامی سیاسی-اقتصادی زنان را همواره به صورت متفاوت به حاشیه رانده و این طردشدگی از طریق کنترل بر بدن اعمال می‌شود. بنابراین زنان تحت سلطه‌ی این کل هستند. از سوی دیگر اهمیت دادن به روایات و تجارب زیسته‌ی همه‌ی زنان نیز می‌تواند فاکتور مهمی در پیشبرد مبارزات

جمعی داشته باشد و باعث آگاهی زنان دیگر از مناطق و جغرافیاهای مختلف گردد. در تاریخ مبارزات زنان اشکال متفاوتی از پیوندهای رادیکال در برابر سیاست‌های استعماری وجود داشته است. این پیوندها چه در سطح نظری و پرسشگری و چه تحلیل وضعیت سیاسی شکلی از مقاومت را فراهم کرده است.

زنان در ایران و شرق گُردستان و به ویژه پس از جنبش "ژن ژیان آزادی" موانع و محدودیت‌ها را به عرصه‌ای برای مقاومت تبدیل کردند و به عبارتی مقاومتی روزمره در خیابان، خانه، محل کار، زندان و دانشگاه در جریان است. این روزنه‌های مقاومت، حاکمیت ایران را دچار سردرگمی کرده و مکانیزم‌های سرکوب آن هم ناکارآمد شده است. به عبارتی مبارزات دشوار زنان در طول این سال‌ها با حاکمیت زن‌ستیز و استبدادی ایران ساختارهای قدرت را دگرگون ساخته است. آن‌ها نه تنها به قربانیان نظم سنتی تبدیل نشدند بلکه یکی از محرکه‌های اصلی جنبش‌های اخیر بوده‌اند. با وجود تلاش حاکمیت ایران با بهره‌گیری از قانون و ساختارهای سنتی و مردسالارانه برای محدودیت و کنترل بیشتر بر زنان، آنان همچنان یکی از اقشار مهم در ایستادگی در برابر پدر-مردسالاری، اقتدارگرایی، قیم‌گرایی و ستم هستند. زنان ایران و شرق گُردستان علی-

رغم هزینه‌های بسیاری که برای آزادی و حقوق خود در برابر حاکمیت زن‌ستیز ایران پرداخته‌اند، دارای تجارب بسیاری در زمینه‌ی سازماندهی و مبارزه و فعالیت‌های نظری هستند. بنابراین لازم است در این برهه‌ی حساس بار دیگر پیشاهنگی خیزش‌ها را بر عهده بگیرند. بدون تردید تنها با یک انقلاب زنانه می‌توان جامعه را از جنسیت‌زدگی و ستم رهانید و نقش موثر زنان در جامعه بر همگان مبرهن است.

جنبش زنان گُرد که دارای آزمونی قریب به پنجاه سال است توانسته تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عمیقی در گُردستان و خاورمیانه ایجاد کند. این تغییرات و تجارب، زنان سایر نقاط جهان را نیز تحت تاثیر قرار داده است. یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش زنان گُرد این است که در مقابل نظم جنسیتی و اقتدارطلب، جایگزین‌های خلاق‌ی ایجاد کرده است. در سال‌های اخیر سازمان‌های زنان از بسیاری از نقاط دنیا تمایل دارند از تجربیات زنان گُرد در همه‌ی زمینه‌ها بهره گیرند. ژنولوژی، دانش زنان محصول این تجارب سازمانی، سیاسی و اجتماعی است. در واقع ژنولوژی علاوه بر حافظه‌ی جمعی زنان گُرد، بیان علمی تجارب زنان گُرد است. در جامعه‌شناسی مسلط به تجارب زنان به عنوان منبعی

علمی و نظری نگریسته نمی‌شود و بیشتر بر مبنای تجارب مردان شکل گرفته است. بنابراین ژنولوژی اعتراضی به این رویکرد جامعه‌شناسی مردم‌محور است. ژنولوژی مبتنی بر نظریات علمی بر اساس واقعیات اجتماعی کردستان و تجارب زنان است. چرا که نظریات مقوله‌های

در برابر نظم موجود و یک نیروی سیاسی دمکراتیک است که بتواند دانش و تجارب کافی برای گذر از بحران‌ها را داشته باشد. بنابراین در نبود یک افق سیاسی بدیل دستاوردهای جنبش‌های انقلابی می‌تواند از سوی جریان‌های راست‌گرا و محافظه‌کار مصادره شود. این موضوع برای مبارزات زنان نیز مصداق

دارد. کشتارهای وسیع در خیزش‌های مردمی روزهای اخیر که از مرز هزاران نفر عبور نموده در واقع نشان‌دهنده‌ی آخرین بزار حاکمیت برای مهار انقلاب مردمی است. به همین دلیل ایجاد شبکه‌های همبستگی مردم صرف‌نظر

از تفاوت‌ها می‌تواند با گذشت زمان گسترده شده و به شبکه‌های پایدار تبدیل شود. پیداست که ایران و شرق کردستان در یک مرحله‌ی انقلابی قرار دارند و نمی‌توان آن را به تاخیر انداخت. با توجه به ضعف در سازماندهی که در جنبش "ژن ژیان آزادی" مشاهده نمودیم لازم است در خیزش‌های کنونی احزاب، جنبش و سازمان‌هایی که پیشاهنگی تغییرات دمکراتیک در جامعه را بر عهده دارند، نهادها و مکانیزم‌های

جنبش‌های اجتماعی سده‌ی ما برخلاف جنبش‌های سده‌های گذشته بر مبنای تضاد طبقاتی نبوده و تمایلی به ایده‌ی سرنگونی دولت‌ها و ایجاد نظم جدیدی ندارند. بلکه بیشتر خواهان شیوه‌ای زندگی مبتنی بر خودمدیریتی هستند. مدلی که مشارکت افراد جامعه و استقلال و هویت انسان‌ها یکی از پایه‌های اصلی جامعه محسوب می‌شود

انتزاعی نیستند و بر مبنای واقعیات جوامع شکل می‌گیرند. در این صورت است که قدرت حل مسائل را خواهند داشت. از سوی دیگر ژنولوژی مبنای نظری انقلاب زنان را فراهم می‌کند. زنان پیرامون دانش زن، خود را سازماندهی نموده و در برقراری تغییرات دمکراتیک جامعه ایفای نقش می‌کنند.

یکی از مولفه‌های اساسی جنبش‌های اجتماعی بدون تردید وجود یک آلترناتیو

جایگزین را ایجاد و دارای برنامه‌های عملی-سیاسی مشترک باشند و به یک همگرایی گفتمانی دست یابند. از سوی دیگر از کاستی‌های خیزش‌های اخیر نبود رهبری و استراتژی‌های هدایت جامعه و سازماندهی توده‌ی مردم بوده است. رهبری‌ای که با آگاهی از تاریخ و احساس مسئولیت در برابر آن، وظایف تاریخی خود را به جای آورد. انقلاب‌ها محصول این فاکتورهایی است که بدان اشاره نمودیم. جنبش‌های اجتماعی سده‌ی ما برخلاف جنبش‌های سده‌های گذشته بر مبنای تضاد طبقاتی نبوده و تمایلی به ایده‌ی سرنگونی دولت‌ها و ایجاد نظم جدیدی ندارند. بلکه بیشتر خواهان شیوه‌ای زندگی مبتنی بر خودمدیریتی هستند. مدلی که مشارکت افراد جامعه و استقلال و هویت انسان‌ها یکی از پایه‌های اصلی جامعه محسوب می‌شود. یکی از دلایل ناپایداری تغییراتی که پس از سرنگونی رژیم‌های دیکتاتوری در بهار عربی در خاورمیانه روی داد، عدم ارائه‌ی یک مدل جایگزین بود. تنها در مناطق شمال و شرق سوریه، روژآوای کردستان است که سیستم کفدرالیسم دمکراتیک بر پایه‌ی دمکراسی، اقتصاد اکولوژیک و آزادی زنان شکل گرفت. بنابراین اگر جایگزینی در برابر نظم موجود ایجاد نگردد و به ملت‌های تحت ستم تلقین نشود که امکان شیوه‌ی

دیگری از زندگی وجود دارد، جنبش‌های اجتماعی به بن‌بست خواهند رسید. جنبش آزادی‌کردستان خود را از یک جنبش صرفاً آزادی‌بخش ملی به یک جنبش ملت، طبقه، زنان، جوانان، زیست‌بوم و دمکراسی تبدیل نمود. این الگو بر اساس مدرنیته‌ی دمکراتیک به عنوان جایگزینی در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری شکل گرفته است. جنبش آزادی‌کردستان با این پویایی خود از یک جنبش محلی به جنبشی جهانی تبدیل گشت و آزمون‌های آن برای بسیاری از ملت‌های دنیا نیز الهام‌بخش است. ایران یکی از کشورهایی است که قابلیت مدلی کنفدرال را داراست. با توجه به کثرت و تنوع جامعه‌ی ایران، کفدرالیسم دمکراتیک بهترین گزینه جهت گذر از تمرکزگرایی است. این مدل بر مبنای همزیستی دمکراتیک و مشارکت آزادانه‌ی تنوعات اجتماعی است. در نتیجه در میان شتاب تغییر و تحولات منطقه بایستی جنبش آزادی‌خواه‌گُردها در هر بخش برای تمامی سناریوها آماده بوده و در راستای یک همکاری و همگرایی سازنده با جنبش و سازمان‌های دیگر بتوانند به بهترین نحو تعهد تاریخی خود را به دمکراسی و آزادی ملت‌ها به جای آورند.



سوسیالیسم دمکراتیک، مفهوم و پراکتیکی برای هزاره جدید بشری

✍ رامین گارا

در خاورمیانه ورق بزند. سوسیالیسم به اطاله کلام و یا بیهودگویی نیاز ندارد. ساده و پخته و بی‌آلایش، افکاری منظم در راستای چینش خارق‌العاده یک زندگی است که از تمامی غناهای خود برخوردار باشد و بشریت به خاطر هنر مدیریت این غناها و تنوعات در چارچوب جامعه‌ی اقتصادی و یا جامعه‌ی اکولوژیک، اساساً از رهگذر آن‌ها به مدلی مطلوب از سوسیالیسم دمکراتیک می‌رسد.

سده‌هاست که احزاب و جریان‌های اجتماعی از مبتدی تا پیچیده‌ترین اشکال سازمانی برآمدند و هریک دستاوردی بر موجودیت فکری و عملی سوسیالیسم و منش آن افزودند. هرکدام

مصطلح شدن اصطلاح سوسیالیسم در قرن نوزدهم در فلسفه و جامعه‌شناسی، راهی به سوی گشایش ذهن بروی درخشان‌ترین خورشید گشود. امروز اما در پی تغییرات فکری پی‌در پی و کامل‌تر شدن افکار و مکاتب و مدرنیته‌ی دمکراتیک، چارچوب‌های فکری در خصوص سوسیالیسم دمکراتیک در سطحی از جامعه‌شناسی قرارداد که می‌رود جهانی نوین شکل دهد و بشر بر تارک آن جهان پرافتخار بنشیند و بدرخشد.

سوسیالیسم دمکراتیک حاصل تفکری است که در زمره‌ی افکار بنیادین رهبر آپو و جنبش آن می‌رود که برگی زرین از تاریخ را

یک دوره‌ی امتحانی از آزمون و خطا بودند تا جوامعی پخته‌تر شکل گیرد. امروزه اما دم زدن از جامعه‌ای پخته‌تر از سوسیالیسم، مشکل است. بنابراین باید به واکاوی سویه‌های یک مدل بی‌بدیل از سوسیالیسم پرداخت که امروز تحت نام سوسیالیسم دموکراتیک، تعبیر به مدل مطلوب می‌شود. قدرمسلّم نظام سرمایه‌داری در سطح جهان تحکم بی‌چون و چرا دارد اما این بدان معنی نیست که جوامع جهانی فقط توسط آن نظام اداره شده و یا با مدیریت آن است که به پیش می‌تازند. تا به امروز اگر شیوه‌های سوسیالیستی در جوامع اعمال نمی‌شد، محال بود که سرمایه‌داری و لیبرالیسم با آن همه بحران‌ها و رکودها و کاتوس‌ها به امروز برسند. بنابراین شاید در میان بیش از ۲۰۰ کشور دولت‌ملتی جهان یک کشور سوسیالیستی به معنی تمام کلمه وجود ندارد، اما اگر حوزه‌های دولت و جامعه را از همه تفکیک کنیم، مرزها و تمایزات میان آن دو پدیده مشخص می‌گردند. دولت هیچگاه بخشی از جامعه نیست بلکه دملی چرکین است که خود را به جامعه چسبانده و مدل‌های سوسیالیسم دولتی ساختگی را برآورده‌اند و برای آن عوام‌فریبانه تبلیغ می‌کنند. بنابراین اصل اساسی در سوسیالیسم دموکراتیک این است که اصلاً با پدیده دولت همخوانی و همزادی و همراهی ندارد. هرچا دولت باشد، آنجا سوسیالیسم غایب است. البته این بدان معنی نیست که جوامع تحت سلطه نظام دولت حاکم، کاملاً تهی از سوسیالیسم هستند. چراکه اصل بنیادین دیگر این است

که جوامع بشری می‌توانند سرمایه‌داری نباشند ولی هرگز نمی‌توانند سوسیالیستی نباشند. جوامع بدون نظام سرمایه‌داری جوامعی پخته‌تر و آگاه‌تر است. بشریت حتی تا به امروز طی هزاران سال است که با توسل به خصیصه‌های سوسیالیستی خود توانسته علی‌رغم چیرگی نظم‌های سرمایه‌دارانه و لیبرالی، به موجودیت خود بقا ببخشد.

بنابراین پدیده‌ی دولت و گرایش لیبرالی دو امر متباین با جامعه هستند که اگر سلطه یابند، مدام بشریت را درگیر سرطان‌های کشنده می‌سازند. حوزه‌های اقتصاد، اجتماع، فرهنگ، سیاست و غیره را تنها در صورتی می‌توان سوسیالیستی ساخت که مدیریت اجتماعی و مردمی در آن جایگزین سلطه‌های دولتی و لیبرالی گردد. فردیت در کنار اجتماعی‌بودن دو امر مستلزم یکدیگرند و جوانب و ابعاد فردی انسان هیچگاه به معنای لیبرالیسم نیست. لیبرالیسم به مثابه‌ی ایدئولوژی و خواستی خارج از جنبه‌های فردی انسان بر او تحمیل می‌شود. لیبرالیسم لاجرم در چارچوب سرمایه‌داری قرارداد و ایدئولوژی‌های لیبرالیستی برآمده در طول تاریخ همیشه این‌گونه بوده‌اند. لیبرتاریون به مثابه‌ی آزادی فرد بسیار متفاوت با مبدأها و قواعد لیبرالیسم به مثابه‌ی یک ایدئولوژی است که رفتارها و ذهنیت فرد در جوامع را آلوده می‌سازند و اجازه نمی‌دهد که رفتار و ذهنیتی جمع‌گرا داشته باشد. تقدس محض فردپرستی است و به اصطلاح آن را ایندیویجوالیسم یا تفرد محض می‌نامند که حالت یک دین بخود

دولت که مدام بحران‌زا هستند و انسان را از راه صحیح همزیستی دمکراتیک خارج می‌سازند، از عناصر هزاران ساله تمدن مرکزگرا بوده‌اند. بنابراین، در ورای آن عناصر، باید به ویژگی دیگری چون عدم تمرکز سیاسی و مدیریتی در جوامع اندیشید. جوامع تنها با توسل به مدل کنفدرالیسم دمکراتیک می‌توانند در عین حفظ روابط مسالمت‌آمیز و حیاتی خود، مدیریت سیاسی خویش را به دیگران واگذار نکنند. این تمرکززدایی، از پایه‌های بنیادین سوسیالیسم دمکراتیک است.

شکی نیست که مارکس می‌خواست در یک برهه‌ی تاریخی که سوسیالیسم و اندیشه‌ها و حوزه‌های عملی آن در شرف محک‌زدن و آزمون و خطا بود، یک نوع از انسان را برساند که آن را «انسان تراز نوین» می‌نامید. لذا رابطه‌ی عدم خودسازی چنین انسانی را به استثمار بشریت از سوی سرمایه‌داری ربط داد و در مناسبات میان کارگر و سرمایه‌دار، روابط استثماري آن دو را شرح داد و ادعا کرد با برچیدن سرمایه‌داری، کارگر به آزادی می‌رسد و انسان تراز نوین می‌گردد. امروز در این تئوری هم از حیث جامعه‌شناختی تغییر رخ داده و هم از حیث اقتصادی و روابط اقتصادی آن. درواقع ایدئولوژی برای مبارزه با سرمایه‌داری و هر نظم منحط دیگر، حکم زیربنا را دارد و اقتصاد نیز حکم روبنا. از نظر مارکس مدلی از جامعه‌ی سوسیالیستی صحیح بود که اقتصاد زیربنا

گرفته است. جوامعی در تاریخ شکل نگرفته که به طور مطلق لیبرالیستی باشد، ولی مدام جامعه درگیر جریانات لیبرالیستی بوده و یا جریان‌های سیاسی لیبرالیستی بر آن‌ها سلطه پیدا کرده‌اند. لیبرالیسم به محض سلطه، سرمشق‌هایی اجباری برای زندگی انسان ارائه می‌دهد و با تحمیل آن، از راه خارج می‌سازد. در چنین وضعیتی، جوامع از هویت سوسیالیستی خارج گردانده و مدام بحرانی و کائوتیک هستند.

رهبر آپو با خوانشی جامع از تمامی افکار سیاسی و فلسفی و اقتصادی و علمی زمانه‌ی خود، شکلی دیگر از علوم و آگاهی‌ها را کنار هم آورده، به کار گرفته و از تکبعدی‌گرایی رها نموده، خود را از تحکم سلطه‌گرایی جریانی، رها ساخته و برای نخستین بار، بشریت را به بر ساخت مدلی از اجتماع با ساختار متنوع و همگرا نزدیک ساخته است

ویژگی دیگر سوسیالیسم دمکراتیک این است که جوامع یکدست و هموژن را بر نمی‌سازد. یک تفکر و رویه که مورد اعتقاد بخشی از مردم است را بر همه مردم تحمیل نمی‌کند. هکذا اقتصاد آن جدا از اینکه اکولوژیک است، بایستی از منظر ویژگی‌های اجتماعی، مبری از هرگونه طبقه، شهرگرایی ضد اکولوژیک و دولت باشد. زیرا آن سه یعنی طبقه، شهر و

باشد. اما درواقع بدون درمان امراض فکری نمی‌تواند به امراض عملی و اقتصادی انسان همت گمارد. بنابراین، سوسیالیسم دموکراتیک مفهومی است که اشاره به فقدان انواع جوامعی دارد که قرن‌هاست بر زبان رانده می‌شوند. مثلاً «جوامع سرمایه‌داری، جوامع سوسیالیستی، جوامع لیبرالی، جوامع دینی، جوامع مذهبی و ملی و غیره» اساساً به دلیل اینکه جوامع بشری نمی‌توانند هموژن باشند، پس اصطلاح‌سازی‌ها و اندیشه‌های محض و افراطی منوط به صرف جوامع سرمایه‌داری، سوسیالیستی، لیبرالی و غیره، نیز صحیح نیست. جوامع می‌توانند دموکراتیک، اقتصادی و اکولوژیک باشند، اما نمی‌توانند به طور کامل سرمایه‌دارانه، اسلامی، ملی و یا غیره باشند. پس سوسیالیسم دموکراتیک اشاره به این دارد که چون جوامع دارای غنا و تنوع است و هموژن نیست، بنابراین اصطلاح سوسیالیسم دموکراتیک مناسب‌تر است. درواقع از رهگذر دموکراسی می‌تواند جوامع متنوع و دارای افکار و اعمال و گرایش‌های متفاوت را کنار هم آورد و به سوسیالیسم رسید. نه دموکراسی بدون مفاهیم سوسیالیستی، صورت صحیح است و نه سوسیالیسم بدون دموکراسی. تنها با این فرمول می‌توان راه را بر سلطه‌گری یک گرایش متضاد با گرایش‌های دیگر را بست.

رهبر آپو با خوانشی جامع از تمامی افکار سیاسی و فلسفی و اقتصادی و علمی زمانه‌ی خود، شکلی دیگر از علوم و آگاهی‌ها را کنار هم آورده، به کار گرفته و از تک‌بعدی‌گرایی رهاکننده، خود را از تحکم سلطه‌گرایی جبرانی،

رها ساخته و برای نخستین بار، بشریت را به بر ساخت مدلی از اجتماع با ساختار متنوع و همگرا نزدیک ساخته است. بنابراین تمامی آنچه گفتیم به صورت مفصل‌تر که با آن بتوان هزاران صفحه را با تعبیر و تفسیر پر نمود، در پارادایم خود آورده و آن را «پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک و اکولوژیک مبتنی بر آزادی زن» نامیده است. این پارادایم برای نخستین بار در تاریخ اجازه نمی‌دهد که ساختاری از سیاست و اجتماع شکل بگیرد، که در نهایت به شکل‌گیری یک دین جدید ختم شود. زیرا تمامی منش‌های سرمایه‌دارانه، لیبرالی، پوزیتیویستی، ملی‌گرایی و غیره همه نهایتاً شکل یک دین افراطی و سلطه‌گر به خود گرفتند. این راه امروز بر چنین رویکردهای مخربی بسته شده و بشریت می‌رود که هزاره‌ی دیگری را تجربه نماید. سوسیالیسم همیشه بوده و همیشه خواهد بود. یک انسان به محض متولد شدن، هم زمان او همراه او ساخته می‌شود و هم سوسیالیستی‌بودنش. امروز باید بشریت بداند که حتی نظام‌های پرمدعای سرمایه‌داری و لیبرالیستی هم بدون امتیاز دادن به جنبه‌های سوسیالیستی جوامع، نمی‌توانند خود را سرپا نگه دارند. بنابراین، آینده بقایافته‌ی بشری منوط به میزان موفقیت او در بر ساخت سوسیالیسم دموکراتیک است که در آن جوانب فردی و جمعی انسان توأمان و در یک نظم مطلوب، حفظ گردند و جوامع صحیح شکل گیرند.



مبارزات زنان و خلق‌ها، مژده‌ی آزادی‌ست

چیمین شنه 

است. به‌ویژه مقاومت مردم در ایلام و کرمانشان بسیار معنامند و تأثیرگذار است. مردم ایران و شرق کردستان نشان دادند که آگاهی کاملی از مطالبات و حقوق خود دارند.

مردم ایران و شرق کردستان از نیروهای دموکراتیک و جنبش‌های آزادی‌خواه انتظار پیشگامی و رهبری دارند. موضع زنان و ملت‌های ایران در این پروسه، آغازگر روندی جدیدی است و بدون تردید بسیار مهم است. رژیم ایران در تلاش است با توسل به سرکوب و خشونت، مقاومت مردم را تضعیف کرده و به تسلیمیت بکشاند. مردم در برابر سیاست‌های تسلیم‌سازی، خط دموکراتیک را انتخاب کرده و بر مبنای آن مبارزه می‌کنند. رژیم

به دومین موج عظیم خیزش‌های مردمی در ایران و شرق کردستان که در واقع تداوم جنبش «ژن ژیان آزادی» است، درود می‌فرستیم. این خیزش‌ها درعین حال پایبندی به آرمان‌های شهدای جنبش «ژن ژیان آزادی» است. بار دیگر یاد شهدای دموکراسی و آزادی را گرامی می‌داریم. این خیزش‌های روا، پاسخی به حفظ دستاوردهای آزادی و بسترهای مبارزاتی بود که در جنبش «ژن ژیان آزادی» خلق شده بود. از آغاز این جنبش هزاران تن از معترضین کشته شده و ده‌ها هزار تن نیز بازداشت و زندانی شده‌اند. تأثیر این خیزش سراسری به حدی است که می‌توان گفت در ایران و شرق کردستان یک «انقلاب» در جریان

ایران وحشیانه به این خط حمله کرده و جنایات بزرگی انجام داده است. این قتل عام بی پروا به سیاق داعش صورت می گیرد. اما همانند همه ی خیزش های تاریخ ایران، شاهد این واقعیت هستیم که مقاومت و فرهنگ مبارزه تسلیم ناپذیر است و با خشونت و سرکوب، خاموش نمی شود. تاریخ نیز نشان داده که امید به زندگی آزاد هرگز از سوی هیچ قدرت هژمونیک ی ضعیف نشده است. حاکمیت ایران خود به این نتیجه رسیده که ستم و تبعیض سودی برای حاکمیت موجود نخواهد داشت.

از سوی دیگر حملات به محلات اشرافیه و شیخ مقصود در حلبِ روژآوای کردستان، با مقاومت و خیزش های مردمی در ایران و شرق کردستان بی ارتباط نیست. زیرا پتانسیل یک انقلاب بزرگ با خاستگاه فرمول فلسفی و سحرآمیز «ژن ژیان آزادی» رهبر آپو، بسترهای تحولات عظیمی را ایجاد نموده است. هیچ برنامه و سیاستی توانایی مقابله با این تلاش های دموکراتیک سازی و موضع انقلابی را ندارد. آری! سده ی ۲۱، سده ی انقلاب زنان است و اولویت اصلی محسوب می شود. امروزه زنان در پی تحقق این انقلاب هستند. در اینجا لازم است به نکته ای اشاره نمود؛ حمله به حلب در روژآوای کردستان و صدور فرمان قتل عام کردها محصول بازی های

سیاسی کثیفی به سرکردگی دولت ترکیه است. از سوی دیگر در ماه های اخیر یکی از موضوعات اصلی سیاست منطقه، احتمال مداخله ای نظامی به ایران است. بنابراین می توان گفت علت اصلی این حملات مانع تراشی در برابر جنبش آزادی خواهی شرق کردستان در راستای دموکراتیزه نمودن ایران و شرق کردستان بر اساس ملت دموکراتیک و تغییرات سازنده است. این حملات چندجانبه بر کردها در اصل هجمه ای به تلاش های دموکراتیزه نمودن جامعه بر مبنای دستاوردهای جنبش ژن ژیان آزادی است. مردم روژآوای کردستان در ده سال گذشته همواره از سوی دولت ترکیه و یارانش مورد حمله قرار گرفته است. انقلاب روژآوای کردستان به این دلیل که انقلاب زنان است، برای کردها و آزادی خواهان جهان دارای اهمیت حیاتی است.

نباید فراموش نمود که هیچ قدرتی یارای ایستادگی در برابر اتحاد خلق ها و روحیه ی آزادی خواهانه ی زنان را ندارد. خیزش های اخیر مردم ایران و شرق کردستان نیز در شرف ورود به یک مرحله ی دیگر است. زنان و جوانان با جسارتی کم نظیر همچنان به مقاومت خود ادامه می دهند و این نشان دهنده ی این است رژیم ایران اگر تغییرات دموکراتیکی ایجاد نکند، فرو خواهد پاشید. پیداست رژیم ایران

در برابر این تغییرات، مقاومت می‌کند. در واقع موضع‌گیری سخت رژیم ایران در برابر معترضین و قتل‌عام گسترده‌ی نشان‌دهنده‌ی این است. مقاومت سال‌های طولانی مردم ایران در نهایت به پیروزی و صلح ختم خواهد شد.

در شهرهای کرمانشاه، ایلام، ملکشاه، آبدانان، تهران، کرج، مشهد، قم، قزوین و بسیاری از شهرهای دیگر خیزش‌های مردم بسیار گسترده و تأثیرگذار است. شب «ژن ژیان آزادی» بار دیگر بر فراز ایران و شرق کردستان پرواز می‌کند. زنان و مردان ایران نشان دادند که ایران و شرق کردستان منطقه‌ای استراتژیک هستند. از سوی دیگر انقلاب زنان، انقلابی دموکراتیک است که می‌تواند جامعه را در راستای آزادی، عدالت و همزیستی تغییر دهد. حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" و جامعه‌ی زنان آزاد شرق کردستان "کژار" دارای این قابلیت و نیرو هستند که پیشاهنگی خیزش‌های امیدبخش مردم را بر عهده بگیرند.

زنان صدا و سوژه‌ی انقلاب ایران و شرق کردستان و تعیین‌کننده هستند و نقش مهمی در گذر از سیستم حاکم بر عهده دارند. زنان عنصر اصلی و نیروی بنیادی دموکراتیزه کردن جامعه هستند. خیزش‌های اخیر نشان داده که تغییر رژیم در ایران، دیگر اجتناب‌ناپذیر است. یکی از

فاکتورهای مهم این روند، بدون ترتیب جنبش «ژن ژیان آزادی» بود. در برساخت آلترناتیو نیز زنان، ملت‌ها و جوامع تحت ستم ایفای نقش خواهند کرد. سیستم آلترناتیو بر اساس ملت دموکراتیک در برابر رژیم اعدام و سرکوب، بیداری ملت‌ها و خیزش‌های اجتماعی مردم با خوانشی صحیح از شرایط موجود می‌تواند به تغییر منجر گردد. زمان فروپاشی رژیم مَلاها فرارسیده است. هر چند رژیم ایران همچنان برای بقای خود تقلا خواهد کرد و از هر جنایتی برای این منظور فروگذار نخواهد کرد.

رژیم ایران می‌داند که جنبش‌های مردمی و به ویژه جنبش «ژن ژیان آزادی» باعث اراده‌مندی جامعه گشته است و در برابر این اراده و عزم راسخ توان ایستادگی ندارد. مردم ایران دیگر تحمل خود را در برابر رژیم کنونی از دست داده‌اند. رژیم ایران برای قطع ارتباط مردم با دنیای بیرون و رسانه‌ای نشدن آن، اینترنت را در سراسر ایران قطع کرده است. لذا پیشروی انقلاب مردمی ایران، متوقف نشده است. فاکتور مهم سازماندهی این خیزش‌ها با پیشاهنگی زنان و جوانان است.

برای جامعه‌ی زنان شرق کردستان "کژار" بسیار مهم است که هم‌گام با زنان همه‌ی ملت‌ها دست در دست یکدیگر به مبارزه در برابر رژیم حاکم ایستاده

رژیم ایران، دارای ذهنیتی زن‌ستیز بوده و برای رهایی از آن باید ایستاد. درمان مشترک بوده و باید همصدا شویم. زنان ایران و شرق کردستان تاکنون موجب تغییرات بسیاری در جامعه شده‌اند. بنابراین آزادی در دستان زنان است. بایستی بار دیگر با «ژن ژیان آزادی» در کوچه و خیابان‌ها خروشید و

رژیم ایران می‌داند که جنبش‌های مردمی و به ویژه جنبش «ژن ژیان آزادی» باعث اراده‌مندی جامعه گشته است و در برابر این اراده و عزم راسخ توان ایستادگی ندارد

به همگان نشان داد که بدون آزادی زنان، جامعه‌ای آزاد نخواهد بود. نباید به نظامی که اراده‌ی زنان را نادیده انگاشته، آنان را به حاشیه رانده و سرکوب می‌کند، اجازه‌ی بقا و استمرار داد. مبارزات مردمی ایران با مرحله‌ی مهم و سرنوشت‌سازی رسیده است. بار دیگر می‌گوییم خیزش زنان و جوانان و دانشجویان با سازماندهی منسجم خود، به پیروزی خواهد رسید. خط آزادی و دموکراسی پیروز خواهد شد. با «ژن ژیان آزادی» خیزش‌ها را بزرگ‌تر کنیم.

و مبارزه نماییم. زنان جبهه‌ی نیرومند دموکراسی هستند. با همبستگی می‌توان پاسخگوی مطالبات زنان باشیم. چرا که در مرحله‌ای تاریخی قرار داریم. زنان در بزنگاه‌های مهم تاریخی موجب تغییرات پایداری شده‌اند که نمونه‌های بسیاری در تاریخ وجود دارد. زنان با وجود سختی‌ها و سرکوب کشنده‌ای که رژیم اعمال نموده، هرگز عقب‌نشینی نکرده‌اند و ایستاری قوی از خود نشان داده‌اند. بنابراین می‌توان جبهه‌ای نیرومند در برابر رژیم ایجاد نمود و با برنامه و پروژه‌های مشترک بتوان به مطالبات خود دست یافت.

فراخوان جامعه‌ی دموکراتیک

رهبر آپو، بسیار تاریخی و مهم است. از سوی دیگر پارادایم آزادی با واقعیت ایران و شرق کردستان بسیار سازگار است. بسترهایی که مبارزات کژار ایجاد نموده، گسترده و قابلیت‌های نیرومندی کسب کرده و با مطالبات مردمی و به ویژه زنان هماهنگ است. می‌دانیم که مسئولیت تاریخی و نقش مهمی در برابر کژار قرار دارد. بر این اساس زنان ایران و تمامی جوامع آن را به مبارزه فرامی‌خوانیم. تا دیر نشده بایستی این خیزش‌ها را به نتایج مطلوب رساند. اتحاد میان زنان فارس، کرد، بلوچ، آذری، عرب، مازنی، گیلکی و ... مؤلفه‌ی مهمی است. زیرا



ایران در آستانه‌ی دگرگونی: از بحران چندلایه به سوی جامعه‌ای دموکراتیک

در بستر شرق کردستان، آذربایجان و مسئله‌ی ملتها

ک دیاکو مرادی

که مشروعیت انتخابات فروپاشیده، نهادهای نمایندگی تهی شده و روند تصمیم‌گیری روزبه‌روز بسته‌تر، امنیتی‌تر و غیرپاسخگوتر شده است. صندوق رأی حتی برای کسانی که زمانی به اصلاحات تدریجی باور داشتند، معنا و کارکرد گذشته را از دست داده است. انتخابات دیگر مکانیزمی برای انتقال یا تقسیم واقعی قدرت نیست؛ بلکه به یک آیین تشریفاتی تکرارشونده تنزل یافته است. در اقتصاد، اثر هم‌زمان تحریم‌ها، فساد ساختاری، اقتصاد رانتی، نظامی‌سازی و فروپاشی تولید، زندگی میلیون‌ها انسان را به لبه‌ی پرتگاه رسانده است. بحران فقط

ایران امروز نه در آستانه یک بحران کوتاه‌مدت ایستاده و نه گرفتار «یک موج اعتراضی دیگر» است؛ کشور در دل بحرانی عمیق، متراکم و طولانی زندگی می‌کند. بحرانی که هم‌زمان سیاست، اقتصاد، ساختار اجتماعی و حوزه‌ی هویت را احاطه کرده است. اگر بخواهیم بفهمیم چه بر ایران - و به ویژه شرق کردستان - می‌گذرد، باید این بحران را نه یک حادثه‌ی منفرد، بلکه پایان یک دوره‌ی تاریخی و نشانه‌ی گذار به دوره‌ای تازه درک کنیم.

در سطح سیاسی، ساختار قدرت به مرحله‌ای از تمرکز و انسداد رسیده است

در نمودارها نیست؛ در تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری، گسترش حاشیه‌نشینی، فرسایش طبقه‌ی متوسط، رشد کولبری و سوخت‌بری و موج پیوسته‌ی مهاجرت دیده می‌شود. در چنین وضعیتی، مسئله‌ی اقتصادی به سرعت با بحران سیاسی و بحران مشروعیت گره می‌خورد؛ حق زیستن مستقیماً با ساختار قدرت برخورد می‌کند. زمانی که نان نیست، مطالبه‌ی معیشتی به مطالبه‌ی سیاسی بدل می‌شود.

در بعد اجتماعی و فرهنگی، گسست میان نسل جدید و زبان رسمی دولت، میان مرکز و پیرامون، میان ارزش‌های زنده‌ی جامعه و ایدئولوژی رسمی به نقطه‌ای رسیده که بخش‌های بزرگی از جامعه، گفتمان

رسمی را نه نماینده‌ی خود، بلکه بخشی از مسئله می‌دانند. نسل جدید با زبان رسانه‌های اجتماعی، خیابان، بدن، موسیقی، زن و تجربه‌ی بی‌عدالتی سخن می‌گوید؛ زبانی که هیچ پیوندی با زبان قدرت ندارد.

این تصویر در شرق کردستان چند برابر عریان‌تر و شدیدتر است؛ جایی که بحران عمومی با سرکوب ملی، تبعیض هویتی، انکار زبان، نظامی‌سازی فضا، کشتار، کوچ اجباری، بیکاری ساختاری و کولبری درهم

آمیخته است. در کردستان هیچ مطالبه‌ای «صرفاً اقتصادی» یا «صرفاً فرهنگی» نیست؛ هر مطالبه ناگزیر بار هویتی و سیاسی دارد. اعتراض به فقر، اعتراض به انکار هویت است؛ پافشاری بر زبان مادری، مطالبه‌ی حق شهروندی و خودگردانی است. بنابراین هر اعتراض در کردستان هم‌زمان مطالبه‌ی نان، امنیت، عدالت و هویت است. به همین دلیل در سال‌های اخیر - به‌ویژه در خیزش «ژن ژیان ئازادی» - نقش پیشرو، مقاوم و معنابخش کردستان بیش از همیشه آشکار شد.

"ژن ژیان ئازادی" فقط یک شعار خیابانی نبود؛ چارچوبی برای فهم جمعی بحران‌های ایران بود:

ایران کشوری تک‌قومیتی و تک‌زبانی نیست. کرد، بلوچ، آذری، عرب، ترکمن و فارس نه از موضعی برابر آغاز کرده‌اند و نه تجربه‌ای یکسان داشته‌اند؛ اما سرنوشت‌شان به‌طور حتم به هم گره خورده است

ژن: زن به‌عنوان سوژه‌ی رهایی.

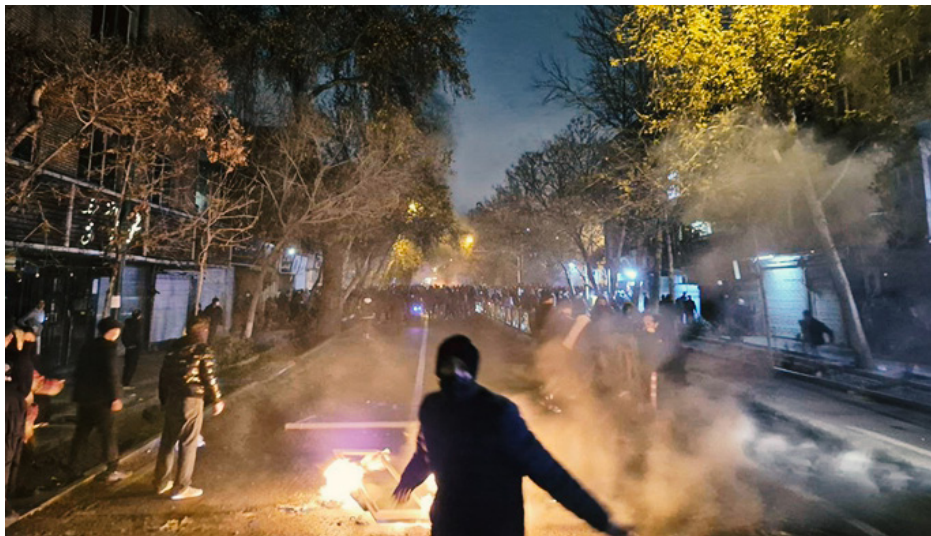
ژیان: زندگی به‌عنوان حق و امکان زیست‌پذیر.

ئازادی: آزادی به‌عنوان افق، ساختار و شکل سازمان‌دهی.

از کولبر کردستان تا زندانی سیاسی

اما روایت «بحران عمومی» نیز کافی نیست؛ بدون دیدن ساختار چندملیتی و چندزبانه‌ی ایران تصویر کامل نمی‌شود. ایران کشوری تک‌قومیتی و تک‌زبانی نیست. کرد، بلوچ، آذری، عرب، ترکمن و فارس نه از موضعی برابر آغاز کرده‌اند و نه تجربه‌ای یکسان داشته‌اند؛ اما سرنوشت‌شان به‌طور حتم به هم گره خورده است.

بلوچستان، از تبعیض زبانی در آذربایجان تا انفجارهای اجتماعی در تهران، تجربه‌های گسترده‌ای در این سه واژه فشرده شده‌اند. این زبان نه فقط زبان اعتراض، بلکه زبان تعریف دوباره‌ی سیاست است: سیاستی برآمده از بدن، زندگی روزمره و حق زیستن. هم‌زمان، موج‌های اعتراضی اخیر، طبقات و گروه‌هایی را که پیش‌تر غالباً



بحران در مقیاس کلان مشترک است، اما صورت و شدت آن برای هر منطقه و هر ملت متفاوت است. در کردستان با سرکوب ملی و کولبری در هم تنیده است. در بلوچستان با فقر ساختاری، تبعیض مذهبی و حذف سیاسی. در خوزستان با غارت منابع و تخریب زیست محیطی.

نظاره‌گر بودند، وارد میدان کرده است: اصناف، کارگران صنعتی، کارمندان، معلمان، پرستاران و بخش‌های وسیع طبقه‌ی متوسط شهری. گروه‌هایی که سال‌ها میان اصلاح تدریجی و ترس از فروپاشی معلق بودند، اکنون باور دارند که بدون تغییر ساختاری، نه معیشت تضمین می‌شود و نه کرامت انسانی. هم‌زمانی بحران سیاسی و اقتصادی، اعتراض را فراگیرتر و عمیق‌تر کرده است.

در آذربایجان با مسئله‌ی زبان، هویت فرهنگی و نقش تاریخی دموکراتیک به حاشیه رانده شده.

آذربایجان نقشی مهم در تاریخ مدرن ایران داشته است؛ از مشروطه تا جنبش‌های شهری و کارگری. اما امروز در موقعیتی متناقض قرار دارد: مرکز اقتصادی و سیاسی تا حد زیادی بر نیروی انسانی و سرمایه‌ی آذربایجان استوار است، اما هویت زبانی و فرهنگی آن یا نادیده گرفته می‌شود یا به حاشیه رانده می‌شود. بسیاری از مردم آذربایجان احساس می‌کنند سهم تاریخی آنان دیده نشده و زبان مادری‌شان در ساختار رسمی جایگاهی برابر ندارد. امروز نقش آذربایجان می‌تواند تعیین‌کننده باشد: پیوستن به جنبش‌های دموکراتیک چندملیتی می‌تواند نیروی عظیمی آزاد کند؛ اما انفعال، تفرقه یا بازی‌های هویتی سطحی، راه را برای تداوم مرکزگرایی باز می‌گذارد.

در جامعه‌ی فارس‌زبان نیز مطالبه‌ی دموکراسی، سکولاریسم، برابری شهروندی و پایان حکومت دینی گسترده است. اما اگر این مرکز واقعیت چندملیتی ایران را نپذیرد و جایی برای زبان مادری، خودگردانی محلی و برابری ملت‌ها باز نکند، شکل تازه‌ای از مرکزگرایی - شاید نه مذهبی، بلکه ملی‌گرا یا مدرن‌نما - بازتولید خواهد شد.

آنچه همه این گروه‌ها را به هم پیوند

می‌دهد، تجربه‌ی مشترک محرومیت و سرکوب است:

کارگر آذری با دستمزدی که کفاف نمی‌دهد؛

کولبر کردی که جانش را بر دوش می‌برد؛

کشاورز عرب خوزستانی که آبش را ربوده‌اند؛

سوخت‌بر بلوچ که هر لحظه زیر رگبار تهدید می‌زید؛

دانشجویی در تهران که برای چند جمله زندانی می‌شود...

با وجود تفاوت‌های جغرافیا، زبان و فرهنگ، در تجربه‌ی فقر، تحقیر و بی‌حقوقی شریک‌اند. این تجربه‌ی مشترک می‌تواند پایه‌ی زبانی مشترک باشد؛ اگر آن زبان تفاوت‌ها و حق متفاوت بودن را نیز به رسمیت بشناسد. «ژن ژیان نازادی» دقیقاً در همین نقطه اهمیت می‌یابد: زبانی که آزادی فردی و کرامت بدن را با عدالت طبقاتی، برابری جنسیتی و حق خودگردانی ملت‌ها پیوند می‌دهد.

در چنین شرایطی، اتکای حکومت به روایت «دشمن خارجی» بیش از آنکه تحلیل باشد، شیوه‌ای برای فرار از حقیقت است. هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند میلیون‌ها نفر را در ده‌ها شهر ناگهان به خیابان بیاورد. ریشه‌ی بحران امروز در دهه‌ها سرکوب، فساد، تبعیض، فقر و انکار است.

«کنفدرالیسم دموکراتیک» و فراخوان تاریخی عبدالله اوجلان معنا می‌یابند.

چه با او موافق باشیم چه منتقد، اوجلان یکی از معدود چهره‌هایی است که در دل بحران خاورمیانه، زمانی که مدل دولت‌ملت به بن‌بست رسیده، می‌گوید: باید به جای دولت ملی متمرکز، شبکه‌ای چندلایه از جامعه‌ی دموکراتیک ساخت؛ مبتنی بر آزادی زن، اکولوژی، خودگردانی محلی و برابری ملت‌ها. این فراخوان

نه تاکتیک موقت، بلکه طرحی آلترناتیو برای ساختار سیاسی ایران، ترکیه، سوریه و عراق است.

در این چارچوب، آزادی فیزیکی اوجلان نه یک مسئله‌ی فردی، بلکه گره‌گاهی راهبردی برای انتقال نظریه به عمل است.

حتی در زندان، اندیشه‌های او الهام‌بخش ساختارهای خودگردان، شوراهای سازمان‌دهی زن‌محور در روزه‌ها و فترات از آن بوده است. آزادی او می‌تواند به صلح، دموکراتیزاسیون و همگرایی ملت‌ها در کل منطقه شتاب دهد.

ترکیه نیز در آستانه‌ی انتخاب تاریخی است: تداوم راه حل صرفاً امنیتی و نظامی - همراه با حبس و انزوای اوجلان - به‌طور

تحریم‌ها می‌توانند بحران را تشدید کنند، اما جایگزین علت‌های داخلی نمی‌شوند. سؤال اصلی برای آینده‌ی ایران این است: آیا از این تجربه‌های متفاوت و گاه متعارض، افقی مشترک ساخته می‌شود؟ آیا کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و فارس‌ها می‌توانند برای آزادی و دموکراسی، در چارچوبی مشترک اما غیر یکنواخت کنار هم بایستند؟ یا هر منطقه و ملت راه خود

ایران امروز در یک دو راهی تاریخی ایستاده است:

یک مسیر به اقتداری تازه اما با چهره‌ای متفاوت می‌رسد؛ شاید مذهبی نباشد، اما همچنان مرکز‌گرا، مردسالار و تک‌ملیتی. مسیر دیگر به نظامی افقی‌تر و زن‌محورتر، به قدرت توزیع‌شده، به خودگردانی محلی و مشارکت برابر ملت‌ها می‌انجامد

را خواهد رفت و این نیز به شکاف‌ها و دشمنی‌های تازه خواهد انجامید؟ پاسخ ساده نیست، اما نشانه‌ها روشن‌اند: تا دموکراسی با واقعیت چندملیتی و چندزبانه‌ی ایران گره نخورد، هر پیروزی سیاسی بذر شکست آینده را در خود خواهد داشت. در همین نقطه، پروژه‌هایی مانند

فزاینده‌ای پرهزینه و بی‌نتیجه شده است. این دولت «زمان بی‌پایان» ندارد؛ یا باید به بن‌بست ادامه دهد، یا درهای مذاکره را باز کند. نقش اوجالان می‌تواند گره‌گشا باشد؛ زیرا او برای بخش بزرگی از نیروهای دموکراتیک منطقه سرمایه‌ی فکری و نمادین است.

این حقیقت درباره ایران نیز صادق است: همان ذهنیتی که چندملیتی بودن ایران را انکار می‌کند، همزاد ذهنیتی است که در ترکیه مسأله‌ی کرد را فقط «امنیتی» می‌بیند. همان‌طور که ایران بدون به رسمیت شناختن حقوق ملت‌ها دموکراتیزه نمی‌شود، ترکیه هم بدون آن نمی‌تواند به صلح پایدار برسد.

ایران امروز در یک دو راهی تاریخی ایستاده است:

یک مسیر به اقتداری تازه اما با چهره‌ای متفاوت می‌رسد؛ شاید مذهبی نباشد، اما همچنان مرکزگرا، مردسالار و تک‌ملیتی.

مسیر دیگر به نظامی افقی‌تر و زن‌محورتر، به قدرت توزیع‌شده، به خودگردانی محلی و مشارکت برابر ملت‌ها می‌انجامد.

برای ساخت چنین آینده‌ای، کردستان با تجربه‌ی دیرسال مقاومت و خیزش زن ژبان ئازادی، آذربایجان با پیشینه‌ی مشروطه‌خواهی و ظرفیت دموکراتیک، بلوچستان و خوزستان با تجربه‌ی زیسته تبعیض و جامعه‌ی فارس‌زبان با مبارزه برای

آزادی و سکولاریسم، می‌توانند نقش‌های تعیین‌کننده بازی کنند.

اما تنها اگر زبان مشترکی ساخته شود: زبانی که بداند آزادی مرکز بدون عدالت پیرامون ممکن نیست، و عدالت پیرامون بدون افق مشترک با مرکز پایدار نمی‌ماند. وقتی فراخوان تاریخی اوجالان برای جامعه‌ی دموکراتیک را کنار شعار زن، ژبان، ئازادی بگذاریم، افقی فراتر از مرزهای ایران و ترکیه آشکار می‌شود: گذار از ساختارهای تک‌صدا و سخت‌دولت‌ملت، به سوی جامعه‌های آزاد، چندصدا، زن‌محور و اکولوژیک.

این افق نه رؤیاست و نه تقدیری از پیش تعیین‌شده؛ امکانی است که با اراده‌ی جمعی مردم قابل تحقق است.

انتخاب میان این دو مسیر نه در لندن و واشنگتن، بلکه در تهران، سنجند، زاهدان، تبریز، اهواز، آمد (دیاربکر)، قامیشلو و هولیر انجام خواهد شد.

سرنوشت ایران - و شرق کردستان - عمیقاً در پیوند با روندهای کردستان در ترکیه و سوریه است؛ و آزادی اوجالان بخشی مهم از این معادله‌ی تاریخی است.

این بار مسئله فقط تغییر یک حکومت نیست؛ تغییر شیوه‌ی فهم سیاست، قدرت و جامعه است.



ژن ژيان آزادی؛ پیوند حافظه‌ی تاریخی با افقی نو از آزادی!

✍ گلاویژ اورین

شاهکارانه و منسجم می‌باشد. در زبان کردی، پیوند میان «ژن» (زن) و «ژیان» (زندگی) امری تصادفی نیست. این هم‌ریشگی زبانی بازتاب نگرشی کهن و معنادار به هستی است؛ نگرشی که زن را سرچشمه حیات، تداوم و معنا می‌داند. در فرهنگ‌های باستانی ایران و میزوپوتامیا، زن نه‌تنها نقش زیستی، بلکه جایگاهی نمادین و کیهانی داشته است. الهه‌های باروری، اسطوره‌های زمین‌مادر و روایت‌هایی که زن را با زایش، طبیعت و چرخه زندگی پیوند می‌دهند، همگی نشان می‌دهند که زن در آغاز تاریخ، حامل معنا و صاحب اتوریته‌ای طبیعی

شعار ژن ژیان آزادی تنها ترکیبی از سه واژه نیست؛ بلکه چکیده‌ای از تاریخی طولانی از رنج، مقاومت، آگاهی و بازآفرینی معناست. این شعار در ظاهر ساده به نظر می‌آید، اما در لایه‌های ژرف خود حامل نوعی جهان‌بینی فلسفی است که زن را نه در حاشیه، بلکه در مرکز زندگی و آزادی قرار می‌دهد. خاستگاه آن را نمی‌توان به یک لحظه یا یک رخداد سیاسی خاص فروکاست؛ ژن ژیان آزادی برآمده از تلاقی تجربه زیسته‌ی زنان کرد، حافظه تاریخی سرزمین ایزدبانوان، و صورت‌بندی نظری نوینی است که در اندیشه رهبر عبدالله اوجلان به صورتی

بوده است. در بسیاری از یافته‌های باستان‌شناسی درمی‌یابیم که فرهنگ زن-مادر مدت زمانی طولانی وجود یافته است. هسته‌ی اساسی و شکل‌دهنده‌ی جامعه‌ی انسانی بوده است. بدین جهت می‌توان گفت که تاریخ بشریت مدیون این فرهنگ زن‌محور می‌باشد. متأسفانه با شکل‌گیری ساختارهای مردسالار، دولت‌محور و سلسله‌مراتبی، این جایگاه به‌تدریج فروکاسته شد و زن به اولین ملت استعمارشده و قربانی تمدن مرد-دولت گردید.

رهبر عبدالله اوجالان در تحلیل خود از تاریخ تمدن، دقیقاً بر همین نقطه انگشت تأکید می‌گذارد. او بر این باور است که نخستین استعمار در تاریخ بشر، استعمار زن بوده و تمامی اشکال بعدی سلطه — از دولت و سرمایه تا ملیت‌گرایی-جنسیت‌گرایی و اقتدار سیاسی — بر همین بنیاد بنا شده‌اند. از این منظر، آزادی جامعه بدون آزادی زن ناممکن است، زیرا جامعه‌ای که نیمی از وجود خود را در بند و اسارت نگاه می‌دارد یا ناچار به نگاه‌داشتن می‌گردد، محکوم به بازتولید خشونت و نابرابری است. در این چارچوب، زن ثیان آزادی صرفاً یک مطالبه جنسیتی نیست، بلکه نقدی ریشه‌ای به کل نظام مردسالاری و بازتعریفی از مفهوم رهایی و فلسفه‌ی زندگی‌ای نوین است. همواره

یکی از دغدغه‌های فلسفی رهبر اوجالان بی‌گمان نقد و گذار رادیکال از این نظام مردسالار و ذهنیت پوسیده‌ی آن بوده است.

در امتداد تمامی تحقیقات، تحلیلات ژرف تاریخی، اجتماعی و فرهنگی رهبر اوجالان مفهوم ژنئولوژی یا «علم زن» را مطرح می‌کند؛ دانشی بدیل در برابر علوم اجتماعی مسلط یا همان علم پوزیتیویست که عمدتاً بر تجربه مردانه و منطق قدرت استوار بوده‌اند. جامعه در آغاز با اندیشه‌ی زن شکل می‌گیرد و اسفبار اینکه بعدها علم اجتماعی با طرز تفکر مردانه و اقتدارگرایانه شکل‌دهی می‌گردد. آن‌چه ژنئولوژی در صدد آن است علمی که زن پایه‌گذار آن بوده و از بطن خود جامعه برخاسته است را باری دیگر به جامعه برگرداند. همچنین می‌کوشد تجربه، حافظه تاریخی و دانش و آگاهی زنان را به‌عنوان منبعی مشروع برای شناخت جامعه بازشناسد. در این دستگاه فکری، زن، زندگی و آزادی سه مفهوم منفک از هم نیستند، بلکه اضلاع یک کل واحدند؛ زندگی بدون آزادی تهی و عاری از معنا است و هر تعریفی از آزادی بدون آزادی زن نیز استحکام برده‌گی می‌باشد. به مراتب زن آزادنگردیده هم به ابژه‌ای تحت سلطه فروکاسته و محکوم به مرگ است. و حقیقت اینکه زندگی زمانی معنادار

خواهد بود که آزاد باشد. از همین رو، شعار ژن ژیان آزادی تصویر بسیار ساده، آینه وار و براق، صاف و قابل فهم فلسفه‌ی آزادی نزد تمامی افراد جامعه می‌باشد. تصویری که از آن سخن می‌بریم تصویری مبهم و تاریک نیست برعکس اگر به ارتباط معجزه‌وار میان انسان و کیهان و انسان و طبیعت نگاهی بیاندازیم متوجه خواهیم شد که زبان بیان آزادی آنقدرها هم ثقیل و دشوار نیست. این ارتباطات در جامعه‌ی انسانی بیشتر با ارتباط مابین زن و مرد شکلی مخرب به خود گرفته است که انگار هدف

در امتداد تمامی تحقیقات، تحلیلات ژرف تاریخی، اجتماعی و فرهنگی رهبر اوجالان مفهوم ژئولوژی یا «علم زن» را مطرح می‌کند؛ دانشی بدیل در برابر علوم اجتماعی مسلط یا همان علم پوزیتیویست که عمدتاً بر تجربه مردانه و منطق قدرت استوار بوده‌اند

فلسفه‌ی ژن ژیان آزادی گذر خواهد کرد. این شعار در جغرافیای کردستان و حتی در سراسر ایران، پیش از آنکه به خیابان‌ها راه یابد، در بطن زندگی روزمره زنان شکل گرفت. از نیاز عطش‌وار به آزادی آغاز به رشد کرد. همه‌ی می‌دانیم که این نیازها صرفاً نیازی ظاهری و فیزیکی نمی‌باشد بلکه زن می‌خواهد دارای ایده‌هایی منحصر به خویش باشد. گفته‌ها را خود بسنجد و کردار مال او باشد. زنانی طردشده از تمامی عرصه‌های اجتماعی در واقع می‌خواهند نه تنها به صورت ظاهری وجود داشته

باشند. بلکه با علم زنانه، با عقل زنانه، با هنر زنانه و با فرهنگ زنانه از زیر خروار برده‌گی‌های چندلایه شده خود را بیرون بیاورند. از سوی دیگر زنانی که با سرکوب سیاسی دولت‌ها و فشار سنت‌های مردسالارانه درون جامعه مواجه بودند، این شعار را به مثابه‌ی ابزاری برای

بازتعریف علم از دست‌رفته‌ی خویش به کار گرفتند. در این بستر، ژن ژیان آزادی نه فقط فریاد اعتراض، بلکه فرآیندی برای ساختن سوژه‌ای نو بود؛ زنی که دیگر صرفاً قربانی نیست، بلکه کشگری

غایی‌اش نابودی و سلب آزادی می‌باشد. در حالی که هدف نهایی گیتی‌ای که ما هم خود آن یا نوع انسانی‌ای از آن هستیم رسیدن به آزادی است. مرزهای رسیدن به آزادی بی‌شک از درک عمیقانه از



نمی‌توان گفت تمامی زنان در طی این برهه‌ی زمانی کوتاه به معنای واقعی خودبودن رسیده‌اند ولی ضربه‌ای که بود که پایه‌های رژیم را سست کرد. ژینا به زبان مشترک تمامی زنان ایران تبدیل گردید. لحظه‌ای بود که شعارها مرزها را درنوردیدند و همانند نوری در دل تک تک زنان ستمدیده جرقه‌ای از امید آفرید. مورد حائز اهمیت اینکه زن زندگی آزادی در ایران توانست مرزهای قومی، زبانی، طبقه‌ای و جنسیتی را درنوردد و خواست‌های پراکنده اجتماعی را در یک افق مشترک گرد آورد. در این خیزش، زن نه در حاشیه، بلکه در کانون اعتراض ایستاد و زن‌بودن که همواره منشأ شرم و گناهکاری تلقین گریده است، به میدان اصلی مقاومت تبدیل شد. زنان از بدن‌هایی که نجس شمرده شده است،

آگاه و فعال در سرنوشت فردی و جمعی خویش است، نه وجودی انکار یافته و چهره‌ای تخریب‌شده در جامعه برعکس هویتی کلکتیو به شرط حفظ خودبودن خویش زنان را به سوی انقلاب ژن ژیان آزادی سوق داد. البته بازتاب این گفتمان فلسفی را می‌توان در افزایش مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، آموزشی و سازمان‌دهی جمعی مشاهده کرد که باعث تقویت اراده در زنان می‌گردد.

وجود اراده‌ای راسخ منشأ نپذیرفتن و رد نظام‌های موجود مردسالار می‌باشد. زنی با اراده می‌تواند با جرأت نه بگوید و به میدان بیاید. آنچه ما سه سال پیش در پی قتل دختر کرد ژینا امینی از سوی رژیم اسلامی ایران شاهد آن بودیم بیان اراده‌ی خودبودن است. هرچند

نه فقط به معنای تغییر قدرت سیاسی، بلکه به مثابه‌ی بازتعریفی فلسفی از معنا و مفهوم زندگی‌ای آزادی می‌باشد. از این منظر، خیزش‌های اخیر ایران را می‌توان نقطه تلاقی تجربه تاریخی زنان کرد با حافظه فرهنگی ایران و مطالبات نسل جدید دانست.

تأثیر این گفتمان فلسفی بر زندگی زنان نیز محدود به لحظه اعتراض نمانده است. افزایش خودآگاهی و خودسازماندهی، جسارت در نقد هنجارهای

پیکرهای آزادی را در میدان‌های سراسر ایران بنا نمودند و تمامی ایران را با مبارزه آشنا کردند. این یک اعتراض و یک انقلاب علیه تفکرهای وحشتناک زن‌ستیزانه می‌باشد و هرکس بی‌درنگ درک کرد که چه اندازه از آزادی فاصله گرفته است. چارچوب تنگ‌نظرانه و جنسیت‌گرایانه‌ی فرهنگ مصادره‌شده از سوی نظام‌های ایدئولوژیک و سیاست‌گذاری‌هایی براین مبنای زندگی را برزنان تنگ‌تر و محدودتر کرد که خیزش زنان، مقاومت در برابر تحمیل

این ایدئولوژی مردسالارانه می‌باشد.

با نگاهی به خیزش‌های اخیر ایران، می‌توان گفت این خیزش‌ها با انقلاب ژن ژیان آزادی ارتباطی سطحی یا نمادین ندارد، بلکه می‌توان از پیوندی

با نگاهی به خیزش‌های اخیر ایران، می‌توان گفت این خیزش‌ها با انقلاب ژن ژیان آزادی ارتباطی سطحی یا نمادین ندارد، بلکه می‌توان از پیوندی عمیق و ساختاری سخن به میان آورد

تحمیلی بر زندگی زنان، بازاندیشی در نقش‌های خانوادگی و اجتماعی، مورد مؤاخذه قراردادن ارتباطات سنتی خانواده و شکل‌گیری همبستگی و اتحادی نوین میان طیف‌های زنانه از پیامدهای عمیق این خیزش فکری است. ژن ژیان آزادی به زنان امکان داد روایت خود از رنج برده‌گی و رهایی از این سردرگمی هویتی را برجسته‌تر کنند. حرف خود را در میدان

عمیق و ساختاری سخن به میان آورد. ژن ژیان آزادی توانست ماهیت اعتراضات را از مطالبات صرفاً سیاسی و اقتصادی به یک اعتراض فرهنگی و اجتماعی و سطح وجود عقل زنانه ارتقا دهد؛ در عین حال اعتراضی علیه کنترل بر زندگی روزمره، بدن، پوشش، انتخاب و شیوه زیستن می‌باشد. این شعار، خیزش‌های ایران را به انقلابی بدل کرد که در آن آزادی

عمل بزنند و تمامی درهای بسته بر روی خویش را با شیوه‌هایی خلاقانه‌تر باز کنند. زنان همچنین توانستند در این برهه‌زمانی هرچند کوتاه لیکن معنادار ایده‌ی رهایی و آزادی خویش را به نیرویی جمعی و تحول‌خواه تبدیل کنند.

یکی از بزرگترین و شاهکارانه‌ترین دستاوردهای انقلاب ژن ژیان آزادی بی‌شک دگرگونی‌های ژرف فرهنگی می‌باشد که نباید از بستر اصلی خویش انحراف داده شود و تنها به آزادی روستی و نوع پوشش زنان تقلی داده شود. محدودکردن این انقلاب در چارچوب معیارهای آزادی‌های فردی و دیکته‌شده از لیبرالیسم و مدرنیسم به نوعی تیشه به ریشه‌ی خویش زدن می‌باشد. از منظر فرهنگی، این شعار با الهام از تاریخ و فرهنگ دیرینه ایرانی نیز وارد گفت‌وگویی تازه می‌شود. در اسطوره‌ها، ادبیات و تاریخ ایران، زن همواره حضوری دوگانه داشته است؛ گاه سرکوب‌شده و خاموش، و گاه قهرمان، خردمند و تعیین‌کننده بوده است. از الهه‌های باستانی تا شخصیت‌هایی چون آفرینندگان زندگی، از زنان شاعر تا کنشگران معاصر و از زنان فیلسوف تا جنگجویانی دلیر که در میدان کارزار سرنوشت‌ساز بوده‌اند و... که این ظرفیت فرهنگی همواره وجود داشته است. پس تمرکز اصلی باید بر این باشد

که چگونه می‌توان با مشارکتی فکری و ایدئولوژیک تمامی خواسته‌ها و امیدهای زنان برای آزادی را جهت‌دهی کرد. جهت‌دهی به معنای تغییر ماهیت آن و تحمیل ایده‌ی شخصی هم نمی‌باشد. تلاش‌هایی برای به انحراف کشانیدن انقلاب ژن ژیان آزادی وجود دارد و خواهد داشت. ایجاد زمینه‌ی بحث و گفتگوهای ژرف و گسترده بر همین محوریت در میان زنان ایرانی می‌تواند این تلاش‌ها را خنثی سازد. این مبارزه‌ای رادیکال برای تقویت اراده‌ی زنان و اعتماد به نفس‌شان در برابر هرگونه تلاش‌های منحرف‌کننده است؛ تلاشی برای پیوند گذشته فرهنگی با افقی نو از همزیستی آزاد و بازتعریف آزادی.

در نهایت، ژن ژیان آزادی شعاری گذرا یا واکنشی لحظه‌ای نیست، بلکه بیان یک دگرگونی عمیق در درک انسان از خود، جامعه و تاریخ است. این شعار از دل تجربه‌ی تاریخی زنان کرد برآمد، در فلسفه رهبر اوجالان صورت‌بندی نظری یافت و زنده شد و در خیزش‌های اخیر ایران به گفتمانی فراگیر بدل شد؛ گفتمانی که می‌کوشد زندگی را به گونه‌ای دیگر تعریف کند و به معنای اساسی آزادی دست یابد.



تداوم سیر انقلابی در ایران و نقش جنوب زاگرس

✍ سیروان چیا

**از مشروطه تا خیزش‌های اخیر؛
اهمیت راهبردی جنوب زاگرس در
گفتمان ایران نوین**

اهمیت راهبردی مناطق جنوب زاگرس - به‌ویژه کرماشان، ایلام و لرستان - در خیزش‌های اخیر و در شکل‌دهی به گفتمان «ایران نوین» تأکید کرد؛ چراکه بدون بازخوانی انتقادی تاریخ این مناطق و نقش آن‌ها در تحولات بنیادین ایران، گذار به نظامی دموکراتیک و شهروندمحور ممکن نخواهد بود.

خیزش‌های مردمی اخیر در ایران، به‌ویژه در بستر جنبش «زن زندگی آزادی»، نشانه تداوم بحرانی عمیق در ساختار سیاسی و هویتی ایران‌اند؛ بحرانی که بیش از یک قرن پیش، با انقلاب مشروطه، خود را آشکار ساخت. اگرچه این

تحولات و خیزش‌های مردمی اخیر در ایران را نمی‌توان صرفاً واکنشی مقطعی به بحران‌های اقتصادی یا ناکارآمدی‌های سیاسی دانست. این اعتراضات در امتداد یک سیر تاریخی و انقلابی ناتمام قرار دارند که ریشه‌های آن به انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ هجری شمسی) بازمی‌گردد. با بازخوانی انقلاب مشروطه، نقش پیرامون در شکل‌گیری ایران مدرن می‌توان پروژه ایران‌شهری را مورد نقد قرار داد. در مقابل، باید بر

خیزش‌ها در مقاطع مختلف با مطالبات صنفی و معیشتی درهم آمیخته‌اند، اما در بنیاد خود حامل پرسشی حل‌نشده‌اند: مسئله دموکراسی، قدرت و شهروندی در ایران. از این منظر، بازگشت به مشروطه نه بازخوانی صرف یک واقعه تاریخی، بلکه ضرورتی راهبردی برای فهم وضعیت کنونی و چشم‌انداز آینده ایران است. مشروطه نخستین تلاش جمعی برای محدودسازی قدرت مطلقه، نفی قداست سلطنت و تعریف رابطه‌ای نو میان دولت و جامعه بود؛ تلاشی که هرگز به سرانجام نرسید و در مسیر تاریخ بارها مصادره و منحرف شد. در واقع، مشروطه گسستی از سنت و تولد پرسش مدرن بود. در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی، ایران با بحرانی چندلایه روبه‌رو بود: شکست‌های نظامی در برابر روسیه، از دست دادن بخش‌هایی از قلمرو، عقب‌ماندگی نهادی و فروپاشی نظم سنتی. این شکست‌ها نه فقط نظامی، بلکه نماد فروپاشی یک جهان‌بینی بودند؛ جهانی که دیگر توان رقابت با مدرنیته را نداشت. در چنین زمینه‌ای، روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان، دهخدا، ملک‌الشعرا بهار، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دیگران، برای نخستین بار مفاهیمی چون قانون، ملت، حاکمیت و دولت مدرن را به عرصه عمومی وارد کردند. اصلاحات امیرکبیر و تأسیس دارالفنون نیز نقش مهمی در

آشنایی جامعه با دانش و نهادهای نو ایفا کرد. انقلاب مشروطه نقطه اوج این روند بود؛ لحظه‌ای که در آن قدرت شاه از مقام قدسی به موضوع نقد و تحدید بدل شد.

مشروطه در پیرامون؛ نقش تعیین‌کننده جنوب زاگرس

اگرچه تهران به‌عنوان پایتخت کانون تمرکز سیاسی بود، اما نیروی اجتماعی مشروطه بیش از آن‌که در مرکز شکل بگیرد، در پیرامون بالید. تبریز، به‌واسطه همجواری با امپراتوری عثمانی و ارتباط با اروپا، یکی از پایگاه‌های اصلی مشروطه‌خواهی شد. در کنار آن، بختیاری‌ها با پیشاهنگی سردار اسعد و بی‌بی مریم، نقشی تعیین‌کننده در دفاع از مجلس و احیای مشروطه پس از به توپ بستن آن ایفا کردند. در همین دوره، کرماشان نیز، زمانی که مشروطه در معرض شکست قرار گرفت، به پایگاهی اساسی برای نیروهای مشروطه‌خواه بدل شد. این واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که جنوب زاگرس نه حاشیه‌ای منفعل، بلکه یکی از موتورهای فعال تغییر در ایران مدرن بوده است؛ جایی که در روایت رسمی تاریخ ایران یا نادیده گرفته شده یا در چارچوبی مرکز‌گرا بازتعریف شده است.

کرماشان به دلیل همجواری با دولت عثمانی به پل ارتباطی با بیرون تبدیل شده بود. همچنین، با وجود تنوعات دینی و مذهبی، توانسته بود گفت‌وگویی چندلایه

دولت مدرن و پروژه تاریخ‌سازی

با به انحراف بردن انقلاب مشروطه و استقرار دولت مدرن از طریق کودتا، پروژه‌های تازه آغاز شد: تاریخ‌سازی برای دولت - ملت نوظهور. این دولت با الهام از مدل ترکیه و نظریه‌های دولت - ملت، کوشید هویتی یکپارچه و همگن از «ایران» بسازد؛ هویتی که در آن، تنوع زبانی، فرهنگی و ملی جایگاه چندانی نداشت. در این فرآیند، تاریخ مناطق جنوب زاگرس - از کرمانشاه و ایلام تا لرستان - به منبعی اساسی برای روایت رسمی بدل شد، اما نه به‌عنوان تاریخ مردمان متکثر، بلکه به‌عنوان مصالح خام برای ساختن یک «تاریخ ملی» فارس‌محور. بدین ترتیب، زبان‌ها، اسطوره‌ها و روایت‌های محلی نه تنها مصادره شدند، بلکه از زمینه اجتماعی خود جدا و در چارچوب گفتمان ایرانشهری بازتعریف گشتند.

ایرانشهری؛ مصادره تاریخ و انکار پیرامون

نظریه ایرانشهری در یک قرن گذشته، تاریخ ایران را در خدمت ملت حاکم قرار داده است. در این چارچوب، «ایرانی بودن» مترادف با فارسی‌بودن تعریف شد و سایر هویت‌ها به حاشیه رانده شدند. نتیجه این روند، شکل‌گیری ناسیونالیسم‌های واکنشی در میان کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها و دیگر ملل ساکن فلات ایران بود. این گفتمان بر این پیش‌فرض استوار است

ارائه دهد. از سوی دیگر، کرمانشاه یکی از کلان‌شهرهایی بود که دارای بازار، کسبه و پیشه‌وران فعال بود. در این دوره، اتحادی میان مشروطه‌خواهان و پیشه‌وران شکل گرفت. بازرگانان به دلیل ناکارآمدی شاهان قاجار و قراردادهای تجاری‌ای که با بیگانگان بسته شده بود، با اختلال جدی در تجارت روبه‌رو بودند. افزون بر این، روحانیون کرمانشاه نیز همراه با بازاریان در انقلاب مشروطه مشارکت کردند. طبیعی است که در دوره کنونی اعتراضات نیز، به دلیل ناکارآمدی مدیریت و وخیم‌تر شدن وضعیت بازار، بار دیگر بازاریان در تهران به خیابان آمدند و با خواسته‌های مردم همراهی کردند. این وضعیت، آغاز گسست در اتحاد تاریخی میان روحانیون و کسبه بود؛ اتحادی که ریشه آن به دوران مشروطه بازمی‌گردد. در کرمانشاه نیز بازاریان به اعتراضات پیوستند.

اگر توجه کنیم، این مناطق همواره اندیشه و عمل را در کنار هم قرار داده‌اند. آنان هم از نظر فکری از انقلاب مشروطه دفاع کردند و هم با نیروی نظامی و حرکت به سوی تهران، از مجلس - به‌عنوان نماد اساسی مشروطه - دفاع به عمل آوردند. در این میان، نمی‌توان نقش روشنفکران و روحانیونی چون میرزا احمدخان معتمدالدوله کرمانشاهی و آخوند ملا محمدعلی کرمانشاهی را نادیده گرفت. در کنار این‌ها، یکی از مهم‌ترین نتایج این روند، زیر سؤال رفتن نظام ایرانشهری بود.

دایره ایرانشهری

اعتراضات اخیر در کرمانشاه، ایلام و لرستان از این حیث اهمیت راهبردی دارند که بار دیگر گفتمان ایرانشهری را به چالش کشیده‌اند. این مناطق که همواره به دلیل اشتراک مذهبی با مرکز در زمره «خودی‌ها» تعریف می‌شدند، نشان دادند که صبر تاریخی آن‌ها نیز حدی دارد و حاضر به تحمل گفتمان تمامیت‌خواه و انکار پیرامون نیستند. برخلاف تصور رایج، این مناطق نه متحد طبیعی ایرانشهری، بلکه حامل خوانشی متفاوت از تاریخ و آینده ایران‌اند. خیزش‌های آن‌ها حلقه واسطی میان مرکز و پیرامون ایجاد کرده و امکان‌گذار از «ایرانشهری» به ایران شهروندی را برجسته ساخته‌اند؛ ایرانی که بر پایه برابری حقوقی، به رسمیت‌شناختن تنوع ملی و زبانی و نفی تمرکز مطلق قدرت شکل می‌گیرد.

جنوب زاگرس و ناسیونالیسم کردی

چنان‌که به نقش کرمانشاه و این مناطق در دوران مشروطه اشاره شد، سیر تحولاتی که با مشارکت در اعتراضات اخیر همراه بوده، موجب تغییر دیدگاه در جنبش کردی و ضرورت بازنگری در آن شده است. ناسیونالیسم سنتی کرد که تحت تأثیر ناسیونالیسم مرکز رشد کرده، به جای تمرکز بر ایجاد ذهنیت ملت‌بودن، گرایشی مبتنی بر اعمال

که گویا تنها قدرت متمرکز و سرکوبگر مرکز بوده که توانسته این ملل را در کنار هم نگه دارد و هرگونه تضعیف مرکز به هرج‌ومرج و فروپاشی می‌انجامد؛ حال آن‌که واقعیت تاریخی نشان می‌دهد ملل ساکن ایران پیش از شکل‌گیری دولت - ملت مدرن، در کنار یکدیگر زیسته‌اند و خود را مالک مشترک این سرزمین دانسته‌اند.

کرمانشاه و خوانش متفاوت از قدرت

اگرچه کرمانشاه محل پایه‌ریزی شاهنشاهی ساسانی است، اما خوانش تاریخی و فرهنگی مردم این منطقه از مفهوم شاه و قدرت، تفاوتی بنیادین با روایت رسمی ایرانشهری دارد. در سنت‌های فکری و آیینی مانند یارسان، شاه نه واجد فره ایزدی موروثی است و نه قدرت او از خون و نسب مشروعیت می‌گیرد. قدرت تنها در صورتی معتبر است که بر حق‌گویی، عدالت و رفتار درست استوار باشد. در این نگاه، «حق» به ارث نمی‌رسد و شاه بر اساس کردار خود سنجیده می‌شود. چنین خوانشی در تضاد آشکار با سنت شاه‌محور ایرانشهری و حتی با روایت فردوسی از قداست سلطنت قرار دارد و نشان می‌دهد که جنوب زاگرس حامل بدیلی تاریخی برای فهم قدرت در ایران است.

خیزش‌های اخیر و شکستن

حاکمیت سرزمینی برای خود تعریف کرده است. کانون این نوع از ناسیونالیسم در مناطق مرکزی کردستان، از جمله مکریان و سلیمانیه، قرار داشته است. این مناطق در دوره‌های مختلف، به‌ویژه در جریان جنگ جهانی دوم و ایجاد خلأ در دولت‌های مرکزی، توانستند برای مدتی نقش‌آفرینی کنند. هرچند هدف این نوشتار بررسی تفصیلی ناسیونالیسم کردی نیست، اما در مجموع این نوع نگاه ملی، مشابه دولت‌های حاکم و با هدف دولت‌سازی، کوشیده است زبان و دین رسمی خود را تعریف کند؛ امری که به دلیل جغرافیای تولد آن، محوریّت سنی و سورانی یافته و در دوره‌های بعد، نظریه‌های ملت‌سازی کردی نیز حول آن شکل گرفته‌اند. این نوع ناسیونالیسم، با تعریف خلوص ملی، دیگر مناطق کردستان را نادیده گرفته و در بهترین حالت، پروژه‌ای برای آن‌ها نداشته است. این وضعیت هم در مورد کرمانشاه، ایلام و جنوب زاگرس صادق است و هم در مورد جغرافیایی که کردهای فیلی و شیعه در آن زندگی می‌کنند. کردهای شنگال و علوی‌ها نیز از این دایره خارج مانده‌اند. از همین رو، با آغاز خیزش اعتراضات در اوایل سال میلادی، زمانی که کرمانشاه، ایلام و لرستان هم‌زمان با بسته‌شدن بازار تهران و خیزش سراسری مردم ایران به پا خاستند، نه‌تنها مورد سرزنش قرار گرفتند، بلکه همراهی نیز نشدند. این لحظه، نقطه عطفی است که باید به

آن توجه کرد. در واقع، خیزش مردم این مناطق همان حلقه اتصال میان کردها و مرکز تصمیم‌گیری است؛ حلقه‌ای که بیش از چهار دهه در مبارزات آزادی‌خواهانه کردستان مفقود بود. در خیزش «زن زندگی آزادی» شاهد پیوستگی خلق‌های ایران بودیم و در این خیزش نیز، تأثیر زاگرس بر نهاد تصمیم‌گیری و بازخوانی دوباره مفهوم شهروندی در ایران مورد توجه قرار گرفت؛ امری که می‌تواند بدیلی برای گفتمان ایران‌شهری باشد.

تحولات اخیر ایران را باید ادامه مسیری دانست که با انقلاب مشروطه آغاز شد و هرگز به فرجام نرسید. جنوب زاگرس، به‌ویژه کرمانشاه، ایلام و لرستان، در این سیر تاریخی نه حاشیه، بلکه یکی از کانون‌های اصلی بازاندیشی در مفهوم قدرت، هویت و شهروندی بوده‌اند. بدون بازخوانی انتقادی تاریخ این مناطق و نقد پروژه ایران‌شهری، گذار به ایران نوین - ایرانی دموکراتیک، متکثر و شهروندمحور - امکان‌پذیر نخواهد بود.



ونزوئلا؛ شکست دولت محوری از بولیوار تا ترامپ، از سوسیالیسم نفتی تا بدیل جمهوری دموکراتیک

✍️ فواد نغده

رخ داد، نه «دفاع از دموکراسی» بود و نه «نجات مردم»، بلکه نمونه‌ای خطرناک از سیاستی است که جامعه را حذف و زور را جایگزین اراده‌ی مردمی می‌کند.

جغرافیای قدرت و نفرین نفت

ونزوئلا کشوری است با موقعیتی ژئوپلیتیکی ممتاز: دسترسی به دریای کارائیب، همسایگی با کلمبیا و برزیل،

دستگیری نیکلاس مادورو در پی حمله‌ی مستقیم نظامی ایالات متحده به فرمان دونالد ترامپ، لحظه‌ای تعیین‌کننده در تاریخ معاصر ونزوئلا و نشانه‌ای آشکار از منطق عریان امپریالیسم است. این اقدام، بی‌هیچ پرده‌ای، نشان داد که قدرت‌های مسلط جهانی هنوز هم برای حل بحران‌ها به بمب، یورش نظامی و تحقیر حاکمیت ملت‌ها متوسل می‌شوند. آنچه

و برخورداری از عظیم‌ترین ذخایر نفتی اثبات‌شده‌ی جهان. اما همین «مزیت» به نفرین بدل شد. اقتصاد نفتی، دولت را به توزیع‌کننده‌ی رانت و جامعه را به مصرف‌کننده‌ای وابسته تبدیل کرد. تولید اجتماعی تضعیف شد، خودسازمان‌یابی به حاشیه رفت و سیاست به مدیریت درآمدهای نفتی فروکاسته شد. در چنین ساختاری، هر شوک خارجی- از افت قیمت نفت تا تحریم- به سرعت به فروپاشی اجتماعی می‌انجامد.

بولیوار؛ آزادی فراموش شده

سیمون بولیوار، نماد رهایی آمریکای لاتین، آزادی را صرفاً جدایی از استعمار نمی‌فهمید؛ او از کرامت مردم و خودفرمانی آنان سخن می‌گفت. اما میراث بولیواری، در دولت‌های پسین، به اسطوره‌ای بی‌خطر تقلیل یافت. دولت‌های قرن بیستم، چه اقتدارگرا و چه «دموکراتیک»، قدرت را متمرکز کردند و مردم را به تماشاگر سیاست بدل ساختند. مشارکت، به رای دادن‌های دوره‌ای محدود شد و سیاست، حرفه‌ی بوروکرات‌ها و نظامیان گشت.

بن‌بست سوسیالیسم دولتی

چرخش به چپ در ونزوئلا با وعده‌ی عدالت اجتماعی و دفاع از فرودستان همراه بود. این وعده‌ها بی‌اثر هم نبودند؛ اما

مسئله در ستون فقرات پروژه نهفته بود: دولت‌محوری افراطی. ملی‌سازی‌های گسترده بدون کنترل اجتماعی، اقتصاد را به انحصار بوروکراسی سپرد. شوراها و نهادهای مردمی، اگر شکل گرفتند، اغلب به زائده‌ی دولت بدل شدند. جامعه، به جای آنکه فاعل تولید و تصمیم‌گیری باشد، به دریافت‌کننده یارانه و فرمان تبدیل شد. نتیجه روشن بود: فساد ساختاری، ناکارآمدی، فرار نیروی انسانی، و شکنندگی کامل در برابر فشارهای خارجی. سوسیالیسمی که جامعه را سازمان نمی‌دهد، بلکه دولت را فربه می‌کند، به بن‌بست می‌رسد. عدالت بدون آزادی و برابری بدون مشارکت واقعی، دیر یا زود به اطاعت و سرکوب می‌انجامد.

سرمایه‌داری جهانی؛ غارت با نقاب آزادی

اما نقد سوسیالیسم دولتی، هرگز به معنای دفاع از سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری جهانی با منطق سود، کشورهای پیرامونی را به میدان استخراج و انباشت بدل می‌کند. تحریم‌ها، فشارهای مالی و مداخلات نظامی، همگی ابزارهای یک نظم‌اند که نابرابری را بازتولید می‌کند. بازار آزاد، زندگی را کالایی می‌کند و سیاست را به حاشیه می‌راند. سرمایه‌داری و دولت‌محوری، هر دو جامعه را تهی

اصولی است. حتی اگر دولت مادورو را نقد کنیم که باید نقد کنیم، هیچ نیروی رهایی‌بخشی نمی‌تواند منطق ترامپی سیاست را توجیه کند. این همان الگویی است که جهان را به میدان آزمایش قدرت‌های بزرگ بدل کرده است.

ونزوئلا و ایران؛
آینه‌های روبه‌رو
پیوند ونزوئلا و ایران، پیوند تجربه‌هاست: اقتصاد نفتی، تحریم، تمرکز قدرت و بسیج از بالا. هر دو جامعه، بارها عدالت اجتماعی را وعده داده‌اند و مشارکت را به نمایش‌های کنترل‌شده فروکاسته‌اند. هر دو، امروز، با نسلی روبه‌رویند که نه صدقه‌ی دولتی می‌خواهد و نه رهاشدگی بازار؛ نسلی که کرامت، آزادی و دموکراسی واقعی را مطالبه می‌کند.

دی‌ماه ۱۴۰۴؛ سیاست از پایین
قیام دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران، نقطه عطفی در این مسیر است. این قیام، اعتراض به یک سیاست خاص نبود؛ اعتراض به اقتدار، خودکامه‌گی و سرکوب جامعه بود. تداوم آن نشان داد که مسئله با جابه‌جایی

می‌کنند؛ یکی با سلطه‌ی بازار، دیگری با سلطه‌ی بوروکراسی.

ترامپسیسم و منطق جنگ

حمله‌ی نظامی ایالات متحده و دستگیری مادورو به دستور ترامپ، اوج این منطق

تاریخ معاصر گواهی می‌دهد: عراق، لیبی و افغانستان، همه نمونه‌هایی‌اند از فاجعه‌ی «رهایی از بالا». سرنگونی یا دستگیری رهبران از بیرون، بدون اتکا به نیروی سازمان‌یافته‌ی جامعه، نه آزادی می‌آورد و نه ثبات؛ بلکه خلأ قدرت، خشونت و بازتولید استبداد را به دنبال دارد

است. این اقدام، آشکارا نقض حاکمیت ملی و تحقیر اراده‌ی مردم ونزوئلاست. تاریخ معاصر گواهی می‌دهد: عراق، لیبی و افغانستان، همه نمونه‌هایی‌اند از فاجعه‌ی «رهایی از بالا». سرنگونی یا دستگیری رهبران از بیرون، بدون اتکا به نیروی سازمان‌یافته‌ی جامعه، نه آزادی می‌آورد و نه ثبات؛ بلکه خلأ قدرت، خشونت و بازتولید استبداد را به دنبال دارد. عدم دفاع از منطق ترامپ، موضعی

افراد یا اصلاحات سطحی حل نمی‌شود. همان‌گونه که ونزوئلا با تغییر شعارها از بن‌بست بیرون نیامد، ایران نیز بدون دگرگونی ساختاری و تغییرات بنیادین، به عدالت و آزادی نخواهد رسید.

جمهوری دموکراتیک؛ بدیل رها یی بخش

در برابر بن‌بست دولت‌محوری و سلطه‌ی بازار، جمهوری دموکراتیک به مثابه‌ی بدیلی ریشه‌ای و همگانی مطرح می‌شود. این بدیل، سیاست را از انحصار خارج و به جامعه بازمی‌گرداند. اصول آن روشن و غیر قابل تقلیل‌اند:

*** خودسازمان‌یابی اجتماعی:** شوراها، کمون‌ها و انجمن‌ها بنیان اساسی مدیریت جامعه هستند، نه زینت آن.

*** اقتصاد اجتماعی و تعاونی:** تولید برای نیاز، نه سود؛ مالکیت جمعی متکثر، نه تمرکز دولتی.

*** پلورالیسم واقعی:** تنوع فرهنگی، جنسیتی و فکری به مثابه‌ی سرمایه جامعه. *** اکولوژی و زندگی:** توسعه بدون تخریب؛ پیوند سیاست با زیست.

*** دفاع اجتماعی:** امنیت برخاسته از جامعه، نه صرفاً از نهادهای قهری.

این فهم از سوسیالیسم، نه دولت‌پرست است و نه بازارپرست. آزادی را پیش شرط عدالت می‌داند و عدالت را شرط پایداری

آزادی. مدیریت را افقی می‌بیند و سیاست را کنش روزمره‌ی مردم، نه حرفه‌ی اقلیت‌ها.

درس‌های ونزوئلا

تجربه‌ی ونزوئلا هشدار می‌دهد: بدون جامعه‌ی سازمان‌یافته، هر پروژه‌ی عدالت‌خواه به تمرکز و فساد می‌گلتد؛ و بدون نقد سرمایه‌داری، هر گشایش اقتصادی به نابرابری بازمی‌گردد. راه‌رهای، نه سازش با سلطه است و نه پناه‌بردن به دولت همه‌چیزدان؛ راه‌رهای، سازمان‌یابی از پایین و بازگرداندن اختیار به جامعه است. دستگیری مادورو در پی حمله‌ی نظامی ترامپ، اگرچه فصل سیاسی‌ای را می‌بندد، اما هرگز آغاز رهایی نیست. این اقدام، نمونه‌ای ناپسند از سیاست سرمایه‌داری امپریالیستی است که غیر قابل دفاع است. هم‌زمان، نقد سوسیالیسم دولتی و دفاع از بدیل جمهوری دموکراتیک، دو وجه جدایی‌ناپذیر یک موضع رهایی‌بخش‌اند. ونزوئلا و ایران، هر دو، در آستانه‌ی انتخابی تاریخی‌اند: تکرار چرخه‌ی دولت‌محوری و مداخله‌ی خارجی، یا ساختن آینده‌ای که در آن مردم، فاعل سیاست‌اند، نه موضوع آن. این انتخاب، دشوار است؛ اما تنها راهی است که به آزادی، عدالت و کرامت انسانی می‌انجامد.

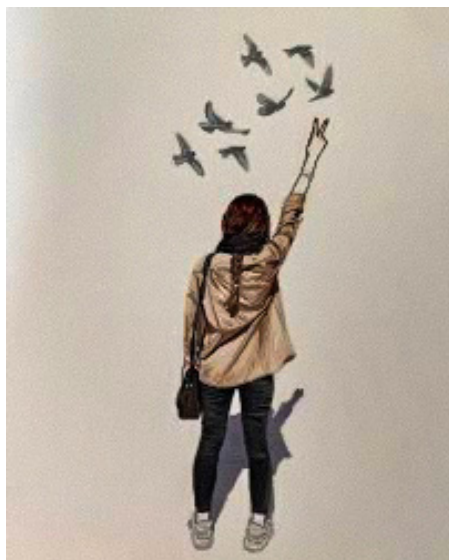


هنر اعتراضی

هیمین ئالان

انسان را به خود مشغول ساخته است. فی الواقع بدون هنر زیست امکان پذیر نیست و اینجاست که رهبر آپو می گوید: "بدون هنر نمی توان از جوامع سخن راند". هنر رکن رکن تفکر است، چون تفکر در حالت انتزاع است و نمود آن به صورت ملموس و محسوس در آثار هنری تبلور پیدا می کند. این نمود و بازتاب دارای یک وجهی انقلابی است، چون هر تولید در ساحت هنر در اصل یک قیام علیه نرم و فرم مسلط و حاکم است. تولید منجر

جوامع بشری از دیرباز برای تعبیر و تعریف هستی خویش از هنر به مثابه ی ابزاری کلیدی استفاده کرده اند. هنر البته یک ابزار صرف نبوده چون این فرم مقوم بنیه های زیبایی شناسی و فلسفی نوع بشر بوده است. فلاسفه و عقلا همواره در پی ارائه ی تعریفی جامع و مانع از هنر بوده اند، این تعریف بسته به زمینه و کانتکست فکری و اجتماعی آن ها متغیر بوده است. هنر از دغدغه ها و مسایل مهمی بوده که در طول تاریخ در اشکال متعددی فکر



است و این در ضمیر هنر نهفته است. هنر کارکردی خلاقانه دارد و فقط در ساحت وهم، تقلید و پالایش حضور ندارد. هنر یک پارادایم است و تغییر غایت آن است. هنر همیشه علیه فرم مسلط قیام کرده است و با به اساس گرفتن زیبایی، انسان را به مقصد هدایت کرده است. هنر امری حیاتی برای انسان است و در این راستا رهبر آپو می‌گوید: "کسی که از غنا و ژرفای روحی برخوردار نباشد و از یک موسیقی، یک منظره و اشکال متفاوت رفتار هنری متأثر نشود و در عین حال متوجه این موارد نباشد، رگهای حیاتش خشکیده‌اند".

هنر فی نفسه متضمن پیشرفت و ارتقای سطح زندگی است، به نوعی که عموماً جوامعی که دارای رویه‌ی هنری هستند هم

به تازگی می‌شود و این یک شورش علیه کهن اندیشی و فرسودگی است. رهبر آپو اشاره می‌کند که: "هنر دربرگیرنده‌ی تمامی شیوه و ابزارهایی است که برای شکل‌گیری زندگی و نیازهای انسانی لازمند".

سه رویکرد مسلط در فلسفه‌ی یونانی برای بازتعریف هنر عبارت اند از:

۱. **نظریه آپاته:** یا به تعبیر امروزی، نظریه وهم گرایانه که در این نظریه، تولید هنر بر محور وهم تعریف می‌شود. هنر به مثابه‌ی سحر و جادو و کارکردی اغواگرایانه دارد و گرگیاس این نظریه را پرداخت کرده است.

۲. **نظریه کاتارسیس:** مبتنی بر این باور است که هنر احساسات خارجی شدیدی بر ذهن وارد می‌کند و موجب شوک می‌شود. در این حالت احساس و تخیل بر عقل غلبه می‌کند. کاتارسیس نوعی تخلیه‌ی احساسات است.

۳. **نظریه میمسیس:** مبتنی بر این است که هنر صرفاً کارایی تقلید دارد و هنرمند برای آفرینش از واقعیت موجود تقلید می‌کند و ابداعی از خود ندارد.

با بررسی نظریات موجود در فلسفه‌ی یونان در می‌یابیم که این نظریات به غایت نتوانسته حق مطلب را ادا کنند چون هنر مقوله‌ای کاملاً اجتماعی و سیاسی

از لحاظ اخلاقیات و هم کیفیت زیستی از جوامع دیگر بهتر هستند. هنر انسان را از رکود و فرسودگی رها می‌کند و به زندگی روح می‌بخشد. هنر و تمام ژانرهایش برای بهبود و ترقی روابط انسانی مهم هستند چون هنر عنصر بازنمایی

هنر یک اکت اعتراضی است که در موقعیت‌های متفاوت نمود پیدا می‌کند. انسانی که در چنگال استعمار و ذهنیت‌های فرسوده مستاصل گشته است با استفاده از هنر به مبارزه علیه این نظام می‌پردازد

فاصله بگیرند و با تولید فرم‌های ساختگی و مخنث در ساحت هنر، انرژی او را به بیراهه بکشانند. بدون هنر زندگی انقلابی هیچ معنایی ندارد و رهبر آپو اشاره می‌کند که: "بدون هنر زندگی در سطحی نزدیک به زندگی حیوانی ادامه خواهد یافت. این زندگی تنها می‌تواند بیانگر نقطه تلاقی مرز انسانی و حیوانی باشد. زندگی اینچنین نیز به هیچ وجه قابل قبول نیست".

هنر اگر از ضمیر پالوده‌ی انسانی برخیزد همواره علیه استعمار و سیستم حاکم قیام می‌کند. این یک وظیفه است که هنر همواره به آن متعهد و پایند بوده است و اگر کسی از این تخلف کند به اصالت

انسانی خویش خیانت کرده است. در تمامی مناسبات انقلابی هنر حضوری چشمگیر و فعال دارد. حتی شعارهای معترضان در خیابان‌ها دارای سوبیه‌ی هنری است. به همین خاطر است که سیستم‌های استعماری در ضدیتی تام با هنر هستند و همیشه فرم و استایل خاص و دلخواه خویش را تولید می‌کنند. رهبر آپو به خوبی این عدوات استعمار با هنر را درک کرده است و می‌گوید: "استعمار تمایل بسیاری به نابودی هنر دارد".

هنر اعتراضی از مهم ترین انواع هنرهای زیبا است. این نوع از جهان

این پدیده‌ها است. رهبر آپو به خوبی این مسئله را بسط می‌دهد و می‌گوید: "می‌توان گفت اگر کسی شیوه‌های توسعه نیافته هنری داشته باشد و یا در اشکال عقب‌مانده رفتاری به حرکت ادامه دهد، در وضعیتی ابتدایی باقی مانده است".

هنر یک اکت اعتراضی است که در موقعیت‌های متفاوت نمود پیدا می‌کند. انسانی که در چنگال استعمار و ذهنیت‌های فرسوده مستاصل گشته است با استفاده از هنر به مبارزه علیه این نظام می‌پردازد. نظام‌های هژمونی همواره سعی دارند که انسان از هنر و متعاقبا امر زیبا و امر والا

متعهد، این قیام نه فقط چون نوستالژی بلکه چون زیربنای حیات آزاد ماندگار شد. در اعتراضات کنونی که در دی ماه ۱۴۰۴ از تهران شروع شد و به سرعت در تمام ایران فراگیر شد به وضوح می‌توان نقش هنر و تأثیر

هنر اعتراضی این بار تجلی اتحاد خلق‌های ایران را به نمایش گذاشته است و در اشکال و فرم‌های گوناگون، پلورال‌بته‌ی فرهنگی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد

هنرمندان در پیشبرد اعتراضات را مشاهده کرد. هنر اعتراضی این بار تجلی اتحاد خلق‌های ایران را به نمایش گذاشته است و در اشکال و فرم‌های گوناگون، پلورال‌بته‌ی فرهنگی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد. سرودهای حماسی که از دل خیابان برمی‌خیزند در استودیوهای خانگی به سان سمفونی مبارزان، ایران را به آزادی فرامی‌خواند. هنر اعتراضی که ماحصل کار و فعالیت هنرمندان رادیکال و خوش فکر است با نهادینه کردن دغدغه و دلهره‌ی خلق مبارز، پرتره‌ای از وضع موجود ایران را ترسیم می‌کند که در جهت حصول آزادی در پیکار بی وقفه است.

بینی که در تولیدات هنری خود را به وضوح نشان می‌دهد از شاخص‌ترین فاکتورها برای تمییز هنر است. هنری که انقلاب و دغدغه‌های خلق را بازتاب می‌دهد می‌تواند در مراحل متعددی مبارزه را هدایت کند. موسیقی، گرافیتی، پرفورمنس، تئاتر، سینما، نقاشی و ادبیات همواره جلوه‌گاهی مناسب برای عرضه‌ی اندام معترضان بوده است. فرد معترض که در عصیان و طغیان علیه سیستم استعماری قرار دارد با استحال‌ی مفهومی در بطن هنر به بازآفرینی انقلاب در این ژانرها می‌پردازد. رهبر آپو

متذکر می‌شود که: " نمیتوان مبارزه در عرصه هنر را در برابر نظام استعماری کوچک انگاشت".

در قیام زن زندگی آزادی که از عظیم‌ترین خیزش‌های تاریخی است، هنر نقش موثری در پیشبرد آن داشت. هنرمندان با ابتکار عمل و داشتن روحیه‌ی انقلابی دست به تولید زدند و آن قیام را در بطن جامعه و حافظه‌ی هنری آن ثبت کردند. تولید قطعه‌های متنوع موسیقی و دیوان‌نویسی‌های جالب که چنان خاری در چشم رژیم متجاوز فرو می‌رفت و بنیان‌های آن را به لرزه درمی‌آورد. تمام ترس رژیم از ماندگاری روحیه‌ی زن زندگی آزادی بود ولی با قطعیت بی‌مثال و اصرار هنرمندان



گەنجان؛ مەشخەلبە دەستانى شۆرشى ئازادى

✍ كۆر دىناسىيۇنى كۆمەلگەى جەوانانى رۇڭھەلاتى كوردستان "كەجەرە"

بەنەماى زولم و زۇردارى بەرامبەر گەل، و خەزمەتكارى و كۆيلايەتى بۇ داگىركەرى دەرەكى دروست بوو. ئەمىرۇ ئەوانەى وەك ھەلپەرست، ترسنۆك، ساختەكار و خاين بە نەتەو دەردەكەون، وەك مۇقپىكى پىس كە لە ھەموو نرە مۇيىيەكان و ولتپارىزى دووركەوتونەتەو و بوونەتە پاشماوئەكى مۇتوويى (فۇسىل)، دىنە پىشمان. ئىمە چەندە خاونداریتى

ئەو مىراتە مۇتوويىيەكى شۆرشى كوردستان پىشتى پى دەبەستىت، ئەمىرۇ لە شۆرشى كوردستاندا بە دوو شىو بوونى ھەيە. يەكەمیان، مۇتووي بەرخۇدانى گەلى كوردە؛ كە لەناو مەرجه دەولەمەندە كۆلتوويىيەكانى مۇقپايتىدا، لە ئەنجامى تىكۇشان بە رىگای ئازايەتى و مۇخاسىيەكى كوردانە دروست بوو. دووەمىشان، مۇتووي چىنى دەسەلاتدارە كە لەسەر

له میژووی گهل بکهین و بیکهینه ههوینی تیکۆشانمان، ئهوهنده دهتوانین میژووی چینه دهسهلاتدارهکان بسپینهوه. هههچهنده سهربهخۆیهکی تهواو دروست نهبووبیت، بهلام هیچ شتیک له گهورهیی و نرخیی گهلان کهم نهبووهتهوه. ئهگهر ئهمرۆ مرۆفایهتی به پێشهنگایهتی سۆسیالیزم بههرو کۆمهڵگهی بێچین و تیکۆشانی رهگهزی بروات، لهویدا رۆل و پێگهی بهرخۆدانی بێژماری ئهو گهلانهی که تهنهت ناویان له میژوودا نییه، گهوره و جیی شانازین.

له میژوودا زۆر بهرخۆدانی گهوره دروست بوون، وهک: ۱۸۲۱-۳۶ رهواندز، ۱۸۴۲-۴۸ بهدرخان بهگ، ۱۸۵۶ یهزدانشیر، ۱۸۷۹ بهدرخانیهکان، ۱۸۸۱ شیخ عوبهیدولا، ۱۹۱۹ کۆچگری، ۱۹۲۵ شیخ سهعیدی پیران، ۱۹۳۰ ئاگری، ۱۹۳۸ دهرسیم و ۱۹۴۶ قازی محهمهد و هتد.

ئهو بهرخۆدانانه پێگهی شۆرشی کوردستانمان نیشان دهدهن که گهلی ئیمه له پیناویدا خۆنیتکی زۆری رشتوو و داگیرکاری بهو ئاسانییه ههزم نهکردوو. لهناو لاپههکانی ئهم میژوویدا، دهبینین که پره له بهرخۆدانی

ژن و گهنج. له کاتی گورزلیدانی سیستهمی پیاوسالاری و دهسهلاته کۆزههرهکان لهسهه کۆمهڵایهتیبوونی کۆمهڵگه و ژن بگره تا دهگاته رۆژی ئهمرۆمان، ژن و گهنج بهرامبهه ئهو گورزانه جهنگاون، بهرخۆدانیان کردوو و بو ئازادی تیکۆشاون. بو کۆبوونهوهی ئهو بهرخۆدانانه، راستی تیکۆشانیکی بێوێنه کۆمهڵگه و بهتایبهتی گهنجان دهبینهوه.

ئهو تیکۆشانهی ئیستا له لایهن ژنان و گهنجانهوه له گشت ئیران و رۆژههلاتدا بهریوه دهچیت، بهردهوامیی

له میژوودا چهنده چالاکي و هیزی گهنجان پێشیل کرابیت و هیرشیی کرابیته سهه، ئهوهندهش گهنج بهپیی کارهکتهر و روحی گهنجیتیی رانهوهستاوه؛ ماندوونهناسه و ئارهزووی ئازادی ههیه و له تیکۆشان دهستی ههلهگرتوووه

ئهو میراتهیه. له میژوودا چهنده چالاکي و هیزی گهنجان پێشیل کرابیت و هیرشیی کرابیته سهه، ئهوهندهش گهنج بهپیی کارهکتهر و روحی گهنجیتیی رانهوهستاوه؛

ماندوونه ناسه و ئاره زووی ئازادی ههیه و له تیکۆشان دهستی هه لئه گرتووه. له بیرمان نه چیت که ئهم بهر خۆدانیه خاوهن میژوویه کی کۆنه، هه ر بۆیه به ناسین و باوه ر کردن به میژووی ئهم بهر خۆدانه دهست پی ده کات و دواتر به تیکۆشان و باوه ر به خۆبوونی گه نجان و هیژیکی ریکخراو، شۆرش ده کریت. ئه وه به باشی ده زاریت که گه ر کاره کته ر و روحی گه نچ بیه ویت، ده توانیت له هه ر بواریکدا سه ره که ویت؛ ئه و سه ره له دانه ی پيش ده که ون ئه وه مان باش بۆ ده سه لمین. گه نجان و ژنانی گه نجی رۆژه لاتى کوردستان و ئیران به هیژ و تیکۆشانی خۆیان به رامبه ر ده ولته ی ئیران وه ستانه وه. ده ولته ی ئیران نه یان توانیوه و ناتوانیت به رامبه ر هیژی یه کگرتووی ژنانی گه نچ رابوه ستیت. ژن و گه نچ هه موو مه ترسییه کانیا ن قبول کرد و به بویری بۆ شۆرش و ژیا نیکی ئازاد رووبه رووی دوژمن بوونه وه. نه ئه شکه نجه و نه کوشتن و سیداره، هیچ کامیا ن نه ی توانی ئیراده ی ئه وان بشکینیت و بیانتر سینیت.

ئیمه به رامبه ر چ سیسته میک و چ که سانیک شۆرش ده که یین؟

سیسته می مؤدیرنیه ی کاپیتالیزم، سیسته میکی دز، ده ستریزکار و فیلبازه. دوا ی ئه وه ی که ئهم سیسته مه ده ستی به سه ر هه ر شوین و هه ر شتیکدا گرت، چاوه روا ن بوو کۆمه لگه ته واو به پیی خواست و ویستی ئه و برواته پیش. یه که ده ستردنی کۆمه لگه ی کرده ئامانجی سه ره کیی خۆی. ریشه ی ئایدیۆلۆژی سیسته می مؤدیرنیه ی کاپیتالیزم "لیبرالیزم" ه. کۆمه لگه یه ک که تاکه رستی تییدا زال بیت، کۆمه لگه له واتای راسته قینه ی خۆی دوور ده خاته وه. یه کیکی تر له ئامانجه کانی ئهم سیسته مه، پیشخستنی قهیرانه؛ قهیرانی کۆمه لایه تی، ژینگه یی، ئابووری، چاندی و فکری له ئامانجه کانی ئه و سیسته مه ن. به دروستکردنی ده ولته نه ته وه، مافی خۆبه رپوه به ریی له کۆمه لگه ستاند. له ناو بردنی کۆمه لگه ی ئازاد و یه کسان که پشت ئه ستوره به جیاوازییه کان، کرده ئامانج. ریه ر ئاپۆ کاپیتالیزم وه ک نه خۆشییه کی کۆمه لایه تی ناو ده بات که به شیوه ی سه رمایه زۆر زیادی کردوه. کۆمه لگه یه ک که به هه موو هیژ و فکری خۆی، له ناو ده ستی سه رمایه داریدا ده مینیتته وه، له راستیدا هه بوونی خۆی پیشکه شی ئه و

سیستمه دهکات.

زورداریانه بۇ چهسپاندنی حاکمییه تی
خوی و بهردهوامیی دهسه لاتداریتییه تی.
بهلام باله یادمان نهچیت که گهنجان
بهردهوام خاوهن روحی سهرهه لدرن
و زولم و زور قبوول ناکهن. ئهوه
له ناخ و کاره کتهری گهنجادیه که
به وزه ی خوی و ئاواتی ژیانیکی
ئازاد، سهر دانهنوینیت. سیستمی
پیرسالاری قبوول ناکات و بهرامبهری
راده وه ستیت. ئهم هه لوپستانه ترسیکی
گه وره یان خسته دلی

ئامانجیکی تری سیستمی
کاپیتالیزم ئه وه یه که میژوویه کی
نوئی له کویلایه تی بۇ مرؤفه کان
ده نووسیتیه وه؛ کویلایه تییه که ئیتر
پنویستی به زنجیر و زور نه بییت،
به لکوو به نیشاندانی دنیا به کی
خه یالی، کویلایه تی ده کاته ئاره زوو و
ویستی ههر مرؤفیک. کاریگهریی ئهم
سیستمه له سهر گهل به شیویه که
که ههر کهس راده کات به لام نازانیت

بۆچی راده کات و پیشرکینه کی
ناته ندروست هه لگیرساوه.

ئهوانه ی ههره زور له ژیر
باری زهخت و زوری دا
دهمیننه وه ژن و گهنجن.
رپکاره قیزه ونه کانی
سیستمی کاپیتالیزم لای
هه مووان روون بووه ته وه،
چونکه ده سترده که ی
(واته ده ولت-نه ته وه ی

وه ک رژیمی داگیرکهری

ده ولت-نه ته وه کانه وه، که تمه نیان
وه ک خه یالیان ده کرد دریز نییه و
کوتاییان دیت.

دنیای مۆدیرنیه ی کاپیتالیزم
دنیا به کی بی ئیراده ی ئازاد، بی روح،
بی معنه ویات و پر له مادیاته.

ئیران) سالانیکی دریزه بۇ کپکردن
و بیده نگکردنی گهنجان ئه و رپکارانه
به کار ده هیئت؛ وه ک بلاوکردنه وه ی
مادده هۆشبه ره کان، گیرۆده بوون به
یاریه کۆمپوتهریه کان، بیره وشتی،
زیندان، ئه شکه نجه و سیداره. هه موو ئهم

دواى شوږش و سهره‌لدانى ۱۹۶۸ نه‌وه ناشکرا بوو که گه‌نچ به ماديات هه‌لناخه‌له‌تېنرېت؛ ماديات ئېتر ناتوانيت بېته وه‌لامى گه‌نجان. تېکۆشان و هه‌ولداڼيکى زور له ميژوودا بو تېکېردنى نه‌و سيسته‌مه دروست بوو، به‌لام هيچ کاميان نه‌يانتوانى بېنه وه‌لامى راسته‌قېنه. سالى ۱۹۶۸، شارى پاريسى فهره‌نسا؛ نه‌وهى ده‌بيسترا دهنک و چالاکيى گه‌نجان بوو که بووه يه‌که‌مين هه‌ويى سهره‌لدان و راپه‌رېنى گه‌نجان بو گشت جيهان. نه‌وهى مه‌حکوم ده‌کرا دوو بلوکى سؤقيەت و ئه‌مريکا بوو. سيسته‌مى مؤديرنېتهى کاپيتاليزم زور زوو به خويدا هاته‌وه و به شيواز و رېبازى خه‌له‌تاندن و به‌لارېدا‌بردن، گه‌نجانى له‌ناو خويدا تونده‌وه. نه‌وه راستيه‌که که نه‌گه‌ر گه‌نچ خاوه‌ن ناسنامه و فکر بېت، ده‌بېته هه‌ره‌شه‌يه‌کى گه‌وره له‌سهر سيسته‌مى کاپيتاليزم. نه‌مه له کاتيکدا بوو که سيسته‌مى سؤقيه‌تېش ژن و گه‌نجانى بو گرنک نه‌بوو و پشتيوانى لى نه‌ده‌کردن؛ نه‌مه‌ش بووه يه‌کېک له هؤکاره‌کانى زوو پيربوون و له‌ناوچوونى. نه‌وه دهرکه‌وتن و سهره‌لدانانه بو يه‌که‌م جار بوو که گه‌نجان به‌و شپوهيه پېشه‌نگايه‌تېى کؤمه‌لگه‌يان

ده‌کرد و کارېگه‌رييان له‌سهر ئاستى جيهاى دانا. نه‌و لاوازيانهى نه‌و کات نه‌يانه‌نېشت سهره‌لدانى گه‌نجان به‌ره‌و شوږش و گوږانکاريى بنه‌ره‌تى بچيت، برىتى بوون له: نه‌بوونى رېکخستنى پته‌و و ستراتيژى درېژخايه‌ن له‌سهر بنه‌ماى سؤسياليزم و کؤمه‌لگه‌ى ديموکراتيک. که‌موکورتىى نه‌و خالانه بووه هؤکارى نه‌وهى نه‌توانن بېنه جيگه‌روهى سيسته‌مى ده‌سه‌لاتدارى چه‌پ و راستى سهرمايه‌دار. "چيگوارا" بووه پېشه‌نگيکى شوږشگير؛ لايان وابوو که نه‌و نوېنه‌رايه‌تېى سؤسياليزمى راسته‌قېنه ده‌کات. نه‌و دروشمه‌ى به‌رز ده‌کرايه‌وه وه‌ها بوو: "نه‌گه‌ر ئېمه نه‌يکه‌ين، نه‌ى کى بېکات؟ نه‌گه‌ر ئېستا نه‌يکه‌ين، نه‌ى که‌نگى بېکه‌ين؟" هه‌ر بۆيه کارېگه‌ريى خوى له‌سهر گه‌نجانى رۆژه‌لاتى ناوه‌راست و گه‌نجانى کورد دروست کردبوو. رېبه‌ر ئاپو وه‌ک زوربه‌ى گه‌نجانى نه‌و سهرده‌مه که له زانکؤکاندا ده‌يانخويند، به‌و سهره‌لدانه کارېگه‌ر بوون؛ نه‌وهى نه‌وان لى تېگه‌يشتن نه‌وه بوو که به روح و هيزى گه‌نجيه‌وه ده‌توانن دونيا بگۆرن و بېنه سهره‌تايه‌ک بو ئاواکردنى سهرده‌ميکى نوئ. داگيرکه‌ران له رېنگاى زيندانىکردنى بېرى ئازاد

ويستيان ھيزى خويان نيشان بدن، به لام ٺهوهى بيرى ئازادىي رپهر ئاپو سەلماندى، شكاندى قوفل و زنجيره رزيوه كانى دواكه وتوويى بوو. ھەر ٺهوهش وا دهكات بلين شەپۆلى سەرھەلدانى گەنجانى ٦٨ لە سەردەمى ئىستادا ديسانەوه لە دنپادا به پيشەنگايەتتى تەڭگەرى ئازادىخووزى ئاپويى بەرپۆهيه و سەرکەوتن مسۆگەر دهكات. بووه سەرەتايەك كە شەپۆلى ژيانەوهى ئاوا كرد. وەك ھەميشە، زۆرن ٺەوانەى لەگەل شەپۆلەكاندا تا كۆتايى نارۆن و زوو دەكەون، بەلام تەنيا ٺەوانەى دەتوانن ژيانى نوئى بخولقینن كە لە روحى ٺەو شەپۆلە تیدەگەن و تیدا دەژین؛ ٺەوان دەبنە سەرچاوهى ھيز و وزە. كاتيك شەپۆلى سەرھەلدانى گەنجان دنپای ھەژاند، روحى گەنجى بەھيزتر كرد. رپهر ئاپوش يەكيك لە ٺەو گەنجانە بوو كە برۆای بە خەيالەكانى ھەبوو و لە ژياندا ژياندينیەوه؛ ژياندنەويەك كە بووه رووناكى بۆ گەلى كورد و گەلانى بندەست.

ئیمە وەك گەنجان لەناو شۆرشد
پووبەرۆوى چى دەبینەوه و چ
بەرپرسيارتييه كمان ھەيە؟

تەنيا چاوهروانبوون بۆ ٺەوهى رۆژيک بيت يان كەسانىك بين بنه رزگاركرى ژيانمان، نابيتە وەلام. ئەى بۆ خۆمان نەبينە رزگاركر و فەريادرس؟ لە مرۆڤدا گەنجى سەرچاوهى ھەمەلايەنەى ھيزە؛ ٺەو ھيزەى دەتوانيت ژيان ئاوا بكات و بە جوتەرين شپۆه ژيانەوه پيک بينيت. ھيزيک كە ٺەگەر بە راستى بناسريت و لە گەوھەرى خوى زانا بيتەوه و بەپيى پيۆەرەكانى مرۆڤبوون ھەلسوكەوت بكات، دەتوانيت ژيان بخولقينييت. ٺەگەر پيچەوانەى ٺەم تايەتمەنديانە بيت، رەقبوونى مرۆڤ و مردنى مرۆڤايەتى ديتە كايەوه. ھيزى گەنجى دەتوانيت لە حەقيقەت نزيك بيتەوه و ھيزى فەر، گوتار و كردهوه لە يەك كاتدا پيک بينيت. واتە لە گەنجيدا كروزانەوه، خەفەت، ئائوميدى و خۆزگەخووزى لە دژى جەوھەرى گەنجبوونە؛ بەلكوو جۆش و خرۆش، ھيوا، متمانەبەخۆبوون و تيكۆشان لە تايەتمەندييە سەرەكییەكانى گەنجن و بەم تايەتمەنديانەوه دەتوانيت بگاتە ئامانجەكانى. بە خەفەت و "ناكریت و نابيت" ژيان بەسەر ناچيت و تەنيا خۆخافلاندنە. بە ھەولدان و تيكۆشانى بویرانە و ماندوونەناسانە بە ئامانجەكان

دەگەيت. لە گەنجدا خەيال و ئاوات دەبنە ھەيز بۆ گەيشتن و پیکھيان، نابنە ماھەي خەم و کەروانەو. ھەر ئەم تايبەتمەنديانە وای لە مەروفاھەتەي کردووہ کە ھەمیشە لە نوێبوونەوہدا بێت؛ بۆ ئەم نوێبوونەوہیەش گەنج ھەمیشە پێشەنگاھەتەي کۆمەلگەي کردووہ.

قۇناغی شۆرش ئەو قۇناغەيە کە دەمامکەکان فەڕی دەدات و ڕووی ڕاستەقینەي تاک، لایەن، حیزب و دەولەتەکان ئاشکرا دەکات. ھەر کەس لە گۆرەپانی تیکۆشان و شۆرشدا چالاکانە کار بکات و خەمەتکردن بە کۆمەلگە ئامانجی سەرەکیي بێت، سەرکەوتن بەدەست دەھێنێت. داگیرکەری ئێران بەردەوام بۆ لەناوبردنی ھەيزی شۆرش بە شیوەيەکی بێرەوشتانە و دژەمرؤفانە دەجووڵێتەوہ. بابەتەي بێھەوايیکردن؛ یەکیکە لە ئەو ئامرازانەي کە سیستەمی داگیرکەری ئێران بەرامبەر ئازادخەوازان و گەنجان زۆر بەکاری دەھێنێت. شۆرشی "ژن، ژيان، ئازادی" کە دەستی پیکرد، لە ھەموو چین و توێژەکانی کۆمەلگە و لە ھەر شوێنیکي ئێران و ڕۆژھەلات، سەرھەڵدان و دەنگی گەلان بەرز بووہوہ و پیکەوہ ھاواری ئازادییان

کرد. زۆر گەنج و ژن لەم ڕێگاھەدا شەھید بوون و ھەمیشە دەبنە ھەيز و ورە بۆمان، بەلام داگیرکەری ئێران وای نیشان دەدات کە دەستکەوتەکانی ئەم شۆرشەي پووچەل کردووہتەوہ. ئەوہ ڕاستییەکی حاشاھەلنەگرە کە لە بواری ھەزری و پێشکەوتندا گۆرانکاری زۆر بەھەيز لەناو کۆمەلگەدا دروست بوو؛ بۆ نمونە: قوولتر ناسینی ژن و مافەکانی، ژيانی بەکۆمەل و ناسینی ھەيزی کۆمەلگە، نەترسی و بوێری، چیتەر قبوولنەکردنی دەسەلاتی دوژمن، ناسینی ڕاستی دوژمن و دۆزینەوہی وەلامی ئەوہی دوژمن کێیە و دەبێت بەرامبەری چی بکەیت.

بێگومان دیسان بۆ پووچەلکردنی کاریگەرێیەکانی شۆرش، داگیرکەری ئێران بە کوشتنی ژنان، بە سیدارەدانی گەنجان و ژنان، زیادبوونی گرتنی سیاسیی ژنان، بە ئامانجگرتنی پێشەنگانی سەرھەڵدان و ئیرادەشکاندن، ھەول دەدات حاکمیەتەي شکێنراوی خۆی دیسان بەدەست بەیئیتەوہ. ڕێگای دروستکردنی ترس و دلەراوکی بەکار ھینا و لەم سالانەي کۆتاییشدا بە سیاسەتی قیزەوونی ھەزارکردن و برسی ھیشتن، کۆمەلگەي بەرەو قەیرانی قوولی ئابووری و کۆمەلایەتی

برد. زهنيەت و روانگەي تەسك و دژەشۆرش، تواناي پېناسەكردنى قۇناغى "ژن ژيان ئازادى" نىيە، ئەو قۇناغە بە تىكچوو دەزانىت و ھەولى بلاوكردنەوى روحيەتى شكست دەدات. بىگومان دەبوو دەستكەوتەكانى قۇناغى "ژن ژيان ئازادى" زۆر زياتر بيان و ئەو توانا و ماتەوزەيەي ھەبوو تا رۆژى ئەمپرو بەرھەمى زۆرتى ھەبىت. ئايا ئەو كردارانەي رژیى سىدارەي ئىران توانى خواستى ئازادىي گەل تىك بشكىنىت و كۆمەلگە بكتە كۆيلە و ئامراز بۇ خۇي؟ سەرھەلدانى گەلانى ئىران لە زستانى ۱۴۰۴ى ھەتاوى و دەستپىكى سالى ۲۰۲۶ى زايىنى، ئەو پراستىيەي نىشان دا كە تەنيا رېگاي سىستەمى ئىران ديموكراتىزەبوون و ھەلبژاردنى كۆمەلگەيەكى ديموكراتە. ئەو سەرھەلدانانە نىشانىان دا كە ژىلەمۆي "ژن ژيان ئازادى" قەت ناكورژىتەو و ديسان داگىرسايەو. رژیى داگىركەري ئىران خۇي وەك ھىزىك كە تىك ناچىت دەبىنى، بەلام پروبەرووى بەرخۇدانى و خۇپاراستنى گەل بووئەو. دۆزىنەوئەي ھىز و تواناي جەوھەرى و سروشتىيانەي كۆمەلگەكان لە خۇپاراستندا، كۆمەلگەكانى رۆژھەلاتى كوردستان و ئىرانى گەياندە ئەو توانا

سروشتىيەي بەرگري لە خۇكردن كە بە تواناي خۇي باوەر دەكات و ئىتر چاو لە دەستى ھىچ ھىزىكى دەرەكىي بەرژەوئەندىخواز نابىت. ھەلبەت كاتىك باس لە تواناي خۇپاراستن دەكەين، باس لە تواناكانى كۆمەلگە ھەم لە بوارى ھىزى و ھەم لە كرددەوئا دەكەين. ئەوئەيەكىك لە ئەركە سەرەكەيەكانى ھەر گەنجىكە كە لە مافى خۇپاراستن كەلك وەبرگريت. پىويستە ستراتىژىي قۇناغ ديار بكرىت و بەپىي ئەو ستراتىژىيە خۇرپىكخستن بكرىت و ئەرك و بەرپرسىيارىتى لەناو تاكەكانى كۆمەلگەدا دابەش بكرىت؛ ھەرئەوئە شىوازي تىكۆشانىكى ھەمەلايەنە لە لاينە كۆمەلگەيەكى رېكخراو و ھىزە پىشەرەوئەكانى كۆمەلگە (بە تايبەت ژنان و گەنجان) دەستنىشان بكرىت. كۆمەلگەيەكى رېكخراو بەپىي ئامانچىك كە ديارىي كرددوئە، بەرپرسىيارىتى قۇناغ ھەلدەگرىتە ئەستو و ھەنگاو بە ھەنگاو ئەركەكان دابەش دەكات. بەرپرسىيارى رېكخستنى كۆمەلگە گەنجانن؛ ئەوئە گەنجانن كە بەرپرسىيارىتى دژوارترىن و زەحمەتترىن قۇناغەكان دەگرئە ئەستو. لە رېكخستنى كۆلانەكانەوئە بگرە تا قوتابخانە و زانكۆكان، لە

خۇناسىندا يە. بەيى سالاڭنىكى درىزى
 بىندەستى، چەوسانەو و نكۆلىكىردن،
 ئاستى خۇناسىن لاوازە و ھەر ئەو ھەش
 ھۆكارە بۆيى پروابوون بە ھىزى خۆ
 و ھەستىكىردن بە لاوازى لە بەرامبەر
 دوژمندا و چاوەروانىكىردنى ھىزە
 دەرەكىيەكان. كۆمەلگەيەك كە خۆى
 بىناسىت، پىداوېستىيەكانى خۆىشى
 دەناسىت و دەزانىت بە كام
 شىو و رېياز دەتوانىت
 پىيان بگات. كۆمەلگە
 دەگاتە ئەو ئاستەى كە
 خۆى بەرپو ېبات و
 لە دەزگا دەولەتتەيەكان
 و سىستەمى بىرۆكراسى
 بىنەت بىت؛ دەتوانىت
 كىشەكانى چارەسەر بكات
 و لە بوارى ئابوورىيەو
 پىشت بە خۆى و سەرچاوە
 سروشتىيەكانى خۆى بىستىت.

رېبەر ئاپو دواى ۲۷ سال گۆشەگىرى
 و ئەشكەنجە لە ئىمرالى، يەكەم شتىك
 كە پىي راگەياندىن ئەو بوو كە: "من
 وەك سۇسالىستىك ژيان دەكەم."
 ئەمە بۇ ئىمەى گەنج دەبىتە پرسىار
 كە لەم قۇناغە ھەستىارەدا چەندە
 ژيانىكى سۇسالىستانەمان ھەيە. ژيان
 و فكرى سۇسالىزىمە كە دەتوانىت

كرىكارانەو تە رېكخراو مەدەنى و
 ژىنگە پارىزىيەكان، ھەرۋەھا دايكان و
 تەنەت مندالانىش نابىت لە دەرۋەى
 رېكخستىن بھىلرئەو. زۆر جار لە
 كاتى دەسپىكىردنى سەرھەلدان و
 شۆرش لە ئىران و رۆژھەلاتدا، گەل و
 بەتايبەت گەنجان چاوەروانى جوولەيەكى
 دەسپىكىن تە ئەوان بىنە دوو،

**ئىمە وەك گەنج، ھىزى دىنامىكى
 كۆمەلگەكانىن و پىشەنگى شۆرشىن؛
 بېگومان ئەمە تەنیا پىناسەيەك نىيە و
 دەبىت وەك گەنج خاوەندارىتتى تەواوى لى
 بىكەين و بەيى ئەو پىناسەيە بەرپرسىارىتتى
 قۇناغەكە ھەلېگىرىن. بە دروشمى "دىسان ژن
 ژيان ئازادى" بەرەو سەرگەوتن دەروپىن و
 ئازادى مسۆگەر دەكەين**

بەلام لىرەدا بۇ ئىمە كەسايەتى يەكەم
 كە بەرپرسىارىتتى شۆرش ھەلدەگرىت
 و دەبىتە پىشەنگ و رېوېبەر، گرنگە.
 كۆمەلگە و بەتايبەتى گەنجان دەبىت
 لەسەر ئامانجى شۆرش روون بىرئەو
 و پەرۋەردە بىرىن. ئاستى خۇناسىن و
 ناسىنى دوژمىن دەبىت بەرز بىتەو
 و بزانرىت كە ھىزى كۆمەلگە لە

روحى گەنجانى ئاپۇيى زىندوو راگرېت. لى مىژوودا سۇسيالىزىمى راستەقىنە (رېئال) بىنكەوت، بەلام لى رۇژى ئەمپۇماندا رېبەر ئاپۇ بە شىۋازى فېكر، تېككۇشان و ژيانى خۇي پىي سەلماندىن كە سۇسيالىزىمى حەقىقى چۈن دەبىت بېرىن. باشترىن بابەتى لىكۇلىنەو و خۇقۇولكردنەو بۇ بوون بە گەنجىكى سۇسيالىستى ئاپۇيى، لەناو كىتەبە كانى رېبەر ئاپۇدا دەبىنرېت. لى رېبەر ئاپۇ ئايدىۋولۇژى، فەلسەفە، تىۋرى، ستراتېژى و تاكىك ھەموو وەك دەريايەكى قوولن. بە بانگى رېبەر ئاپۇ بۇ كۇمەلگەيەكى دىمۇكراتىك و ئاشتى، ئىمەي گەنج بانگەتشت كراين كە پىۋىستە خۇمان لى ھەر شوپىنىك رېك بىخەين. دەبىت ئازادىيى فېزىكىي رېبەر ئاپۇ لى زووترىن كاتدا مسۇگەر بىكەين و ئەو ئەركە مىژوويەمان پى سپېردراو.

لى راستى شۇرشى كوردستان و ئىراندا و لەناو قوولايى دل و بىرەوهرىي گەلى كورد و گەلانى ئازادىخووزدا، شەھىدان بەرزترىن پلە و پاھيان بەدەست ھىناو. بېگومان بەھاي ئەو پىگەيەش دلۇپە دلۇپە خۇيى پاكىيان بوو كە بۇ سەوزبوونى دارى ژيان بەخشيوانە. لى ھەر چوار لى

كوردستان، ئەوھى بەدى دەكرېت رەنجى ھەمىشەيى شەھىدانە؛ ئىستا سەرانسەرى ئىران بۇ ئازادى بە خۇيى شەھىدان ئاود دەدرېت. ئەمە لى ھەمان كاتدا بەرپرسىارىتتەكە كە لى لايەن شەھىدانى رېگاي ئازادىيەو پىمان سپېردراو؛ شەھىد سارا ھۇگر، شەھىد بىشەنگ، شەھىد تۇلھەلدان، شەھىد ويان ھەلۇ و شەھىد ئاگر سەرهەلدان كە بە روحى گەنجانى ئاپۇيى تا نەفەسى كۇتايى رەنجيان دا و بە وشىاريەو ھەنگاويان بەرەو سەرخستى شۇرشى "ژن، ژيان، ئازادى" نا. شەھىدانى شۇرشى ژن ژيان ئازادى وەك حەدىس، سارىنا، ژىنا، كۇمار، سىمكۇ و بە ھەزاران شەھىدى ترمان لى ئىران و رۇژەلەلەت، دەبنە رووناكىي رېمان و سوئند و پەيمانى خۇمان لەگەلەيان نوئ دەكەينەو. ئىمە وەك گەنج، ھىزى دىنامىكى كۇمەلگەكانىن و پىشەنگى شۇرشىن؛ بېگومان ئەمە تەنيا پىناسەيەك نىيە و دەبىت وەك گەنج خاوەندارىتتى تەواوى لى بىكەين و بەپىي ئەو پىناسەيە بەرپرسىارىتتى قۇناغەكە ھەلبىگرىن. بە دروشمى "دىسان ژن ژيان ئازادى" بەرەو سەركەوتن دەرپۇين و ئازادى مسۇگەر دەكەين.



رۆلى روهەندى كوردى له دەرەهەى ولات: له شۆرشەو بۆ بنیادنانى كۆمەلگەى دیموكرات

سەرۆه مه هاباد ✍

ستراتیژیک سەیر بکەین کە لەگەڵ پرۆسەى گۆرانکارییه کۆمەلایەتى و سیاسییەکاندا هاوئاھەنگ بێت.

رۆهەندى كوردى له دەرەهەى ولات، بەهۆى ئەزموونى ژيانى له كۆمەلگە دیموكراتیکەكان و دووركەوتنەوێهەكى نێسى له فشارە ئەمنییەتیە ناوخبیەكان، توانای ئەوێهەى هەیه كە بێتە هێزى كاریگەر له پرۆسەى دیموكراتیزەكردندا. بەلام ئەم رۆله پێویستى بە ھۆشیارییهكى سیاسى و تێگەشتنێكى قوول هەیه لەسەر ئالۆزییهكانى بارودۆخ، بى ئەوێه

شۆرشى ئازادى له رۆژهەلات نەك تەنها گۆرانکارییهكى سیاسى بوو، بەلكو شەپۆلىكى میژووییى بوو كە دەرڤەتییى نوێى له بەردەم رۆهەندى كوردى له دەرەهەى ولات كردهوه. ئەم رۆهەندە، كە بە سالانە له ناوچە جیاجیاكانى جیهان بەرپرسیاریتی نیشتمانپەرورەى و شۆرشگێرى ھەلگرتووه، ئیستا لەبەردەم ئەركىكى میژووییى و ستراتژییدا راولەستاوه: چۆنیەتى بەژداربوون له بنیادنانى كۆمەلگەیهكى دیموكراتیک لەسەر خاكەكەى خۆى، پێویستە ئەم رۆله بە تێروانییى رێكخستنى و

لە رېگەي رەوەندى دەرەووە بگەنە
گوئي دنيا، نەك بە پروپاگەندە، بەلكو
بە دۆكيومىنتكردى سىستىماتىك.
لەگەل ئەمەشدا، دامەزراندنى دامەزراو
سقىلەكان دەبىتە يەككە لە گرنكرىن
ئەركەكان. شۆرش بە سەركەوتنى
خۆي كۆتايى نايت، بەلكو سەرەتاي
پروۆسەيەكى ئالۆز و درۆخايەنە بۆ
بنىدانانى سىستەمىكى نوئ. دەولەت
و لايەنە سىياسىيەكان بە تەنھا ناتوانن
ئەم بارە قورسە ھەلگرن. كۆمەلگەي
مەدەنى دەبىت ئەو بناغەيە بىت كە
دىموكراسى لەسەرى بنىاد دەنرەيت.
رەوەندى دەرەوەي ولات،

بەكوئتە تەلەي دەستپوەردانى نارەوا
يان سەپاندنى نموونەي ئامادەكراو.
يەككە لە پرسە سەرەككەكان،
چۆنيەتي گواستەنەوەي دەنگى خەلكى
بىدەنگە. لە مېژووي شۆرشەكاندا،
ھەميشە تويزە بەرينەكان، چينە
حاشيەنشينەكان و ژنان، كەمترين
دەرفەتيان بۆ دەربريني بيرورا
ھەبوو. دەرەوەي ولات دەتوانيت ببىتە
پلاتفۆرمىك بۆ گەياندى ئەم دەنگانە
بۆ ئاستى نيودەولەتي، بەلام نەك بە
نوئيەنرەيەتيكردى سەرەو-خوارەو، بەلكو
بە دروستكردى ميكانيزمەكانى گوئگرتن
و گفتوگۆ. ئەمە واتە دامەزراندنى كەنالە
راگەياندىنيەكان و پلاتفۆرمە

**كولتورى ديموكراتىك واتە نۆرمالكردى
گفتوگۆ، قەبوولكردى جياوازي، پەتكردەوەي
توندوتيزى وەك پڭاي چارەسەر و بەھيزكردى
ھەستى بەرپرسيارىتي تاك و كۆمەلايەتي.
پەوەندى دەرەوە دەتوانيت بە دروستكردى
مىدياي بەرھەمھينەر و ھونەرى، بە پڭخستنى
فيستيقال و بۆنە كولتورىيەكان، بەژدارى ئەم
پروۆسەيە بىت**

ديجىتالبيەكان كە
دەنگى كۆمەلگەي
مەدەنى لە ناوخۆ
بگەيەنن بە جيھان،
بى فیلترى
پارتبازى. دەنگى
ژنى كوردستانى
كە بەدواي مافە
ياسايەكانى خۆيدا
دەگەرەيت، دەنگى
جوتيارىك كە نىگەرانى

بەھوى دەستراگەيشتنى بە سەرچاوى
دارايى و تەكنيكى و ئەزموونى
پڭخستنى، دەتوانيت يارمەتي بنىدانانى

داھاتووي كشتوكاليەتيە، دەنگى
گەنجى بىكار كە خەونى دەرفەتيكى
عادلانەي ھەيە - ھەموو ئەمانە پيوستە

ئەم دامەزراوانە بىدات. بەلام ئەم يارمەتتە نايىت بە پاترۇناژ يان ھىنانە ناوھەى نمونەى ئامادەكراو بىت، بەلكو پىئوستە بە ھاوکارى و ھاوبەشى بىت، كە تىيدا پىسپۇرىيەت بخىتە خزمەتى پروژەى خودى كۆمەلگەى ناوخۇ.

بەلام ھەموو ئەم دامەزراوانەش ئەگەر لەسەر زەھىيەتتىكى نوئ بىياد نەزىن، بە ئامانچ ناگەن. پەرورەدەكردنى نەوھى نوئ لەسەر بنەماكانى دىموكراسى، ئازادىخوۋازى و دادپەرورەى كۆمەلايەتى ئەركىكى ستراتىژى و درىژخايەنە. ئەمە نەك تەنھا واتاى فېركردنى سىستەمى دەنگدان، بەلكو واتاى شاندىنەوھى كولتورىكى كۆن كە لەسەر پاترۇناژ، باوكسالارى و فەرمانبەردارى نابەرىس بىياد نراوھ. نەوھى نوئ پىئوستە فېرى بېركردنەوھى رەخنەگرانە، رېزگرتن لە جىاواۋازى و بەرگىرى لە مافەكانى مەرۇف بن. رەوھندى دەرورە دەتوانىت بە دامەزاندنى پلاتفۇرمى فېركارى ئۇنلاين، بلاوكردنەوھى كىتب و بابەتى فېركارى، و رېكخستنى وۆركشوپ و كۆرس، ھاوكارى ئەم پىئوستە بىكات. گرنگە كە ئەم پەرورەدەى نەك تەنھا بۇ مىندالان و گەنجان بىت، بەلكو ھەموو تەمەنەكان بىگىتەوھ، چونكە گۆرىنى زەھىيەت پىئوستەى كى گىتگىرە.

لەم چوارچىوھەىدە، بەرورەپىشەردنى

كولتوروى دىموكراتىك بە تەنھا كارىكى تىۋرى نامىنىتەوھ، بەلكو دەبىتە پىراكتىكىكى رۇژانە. كولتوروى دىموكراتىك واتە نۇرمالكردنى گىفتوگۇ، قەبوولكردنى جىاواۋى، رەتكردنەوھى توندوتىژى وەك رېگى چارەسەر و بەھىزكردنى ھەستى بەرپىسارىتتى تاك و كۆمەلگە. رەوھندى دەرورە دەتوانىت بە دروستكردنى مىدىيى بەرھەمھىنەر و ھونەرى، بە رېكخستنى فېستىۋال و بۇنە كولتوروىيەكان، بەژدارى ئەم پىئوستە بىت. كاتىك فىلمىك دەربارەى ژىبانى ژنىك كە دژى سنوورە كۆمەلايەتتەكان دەوھەستىتەوھ بە فراوانى بلاوبىتەوھ، كاتىك گۇرانبىيەك دەربارەى ئازادى و يەكسانى لە گۆرەپانەكان بىگۆزىرتەوھ، كاتىك رۇمانىك باسى گەنجىك بىكات كە بەدواى خەوھەكانى خۇيدا دەگەپىت بەدوور لە فشارى تايۋە يان لايەن - ئەمانە دەبنە بەشېك لە پىئوستە شاندىنەوھى زەھىيەت.

لە ئاستىكى تردا، يەكگرتوۋىيى نىشتمانى دەبىتە يەككىك لە چالېشە گەورەكانى پاش شۆرش. مىژوۋى شۆرشەكان پىرە لە نمونەى دابەشبوۋنى ھىزە سىياسىيەكان و كىبىركىي دەسەلات. رەوھندى دەرورە، بەھۋى دووركەوتنەوھى نىسىبى لە ئالۇزىيە ناوخۇيەكان، دەتوانىت رۇلىكى مىانەوانە

پیشیلکاری و ناکوکی، به لکو ده بیت
شیکاری قوول و پیشیناری پراکتیکی
بو چاره سهری کیشه کان له خو بگرن.
له گهل ئهم هه موو کاره ناو خویانه شدا،
به هیزکردنی په یوه ندی نیوده وله تی
ده بیت په پیدایستییه کی ستراتیژی.
شورش ئازادی له خالیکی رووندا و
داهاتووی کوردستانیش به چاره نووسی
هه ریمه کی دهوروبه و دینامیکی
نیوده وله تی به ستراره توه. رهوه ندی
دهروه ده توانیت وه ک پردیک کاربکات
له نیوان کوردستان و جیهاندا. ئهمه

و یه کگرتووانه بگرتیت. پشتیوانیکردن له
یه کگرتوویی نیشتمانی واته پشتیوانی
له پلاتفورمه سیاسییه کان که له سهر
پرۆگرامی دیموکراتیک کارده کهن،
نهک له سهر هاوپه یمانیه تی تایفه یی
یان ئایدۆلۆژی ته سک. ئهمه واته
به رگریکردن له دهستووریک که مافی
هه موو لایهک بپارزیت، پشتیوانی له
پرۆسه ی گفتوگوی نیشتمانی و هاندانی
هیزه کان بو دارشتنی به نامه ی هاوبه ش
که به رژه وه ندی گشتی له به رژه وه ندی
تاکه که سی پیشتر بیت.

**په وه ندی دهر وه ده توانیت کیشه کان
نیشتمان بخاته سهر ئه جیندای نیوده وله تی.
به لام ئهم کاره ش پپووستی به ئاگاداری و
هوشیاری سیاسی هیه، چونکه جیهانی
نیوده وله تی پره له به رژه وه ندی ژیرخانی و
یاری ده سه لات**

به لام هه موو ئهم هه ولانه ش
پپووستیان به بنه مایه کی
زانستی و دۆکومینتکراو
هیه. دهسته به رکردنی
راپورت و توژیینه وه
سه باره ت به بارودۆخی
مافی مرؤف، دۆخی
ئابووری، ئاستی پهروه ده
و تهنروستی، ده بیت
ئامرازیک بو هوشیارکردنه وه ی

واته بنیادانی په یوه ندی له گهل
په رله مانه دیموکراتیکه کان، ریکخراوه
نیوده وله تییه کان مافی مرؤف، سه ندیکا
جیهانییه کان، لایه نه چه پگه را و
شورشگیره کان له جیهان و هه موو
هیزیک که پشتیوانی له خه باتی
ئازادیخوازانه ده کات. له ریکه ی لوییکردن،

رای گشتی جیهانی و فشاره یان له سهر
ده سه لات بو به جیکه باندنی چاکسازی.
رهوه ندی دهر وه، به هاوکاری له گهل
تویره ران و ئه کادیمیسیه نه کان و ریکخراوه
نیوده وله تییه کان، ده توانیت راپورتیکی
به رده وام و شه فاف ئاماده بکات. ئهم
راپورتانه نابیت ته نها لیستیک بن له

کۆمەلگە. یادکردنەوێ شەهیدان دەبێت ئێلەهامبەخش بێت بۆ بەردەوامبوون لە خەباتی دیموکراتیک و ئاشتیخوازانە، نەک بۆ بەرپاکردنەوێ کینە.

ئەم هەموو ئەرکانە کە ڕەوێندی کوردی لە دەرەو ڕووبەرۆوی دەبێتەو، پێویستیان بە ڕێکخستنی کۆلەکتیڤ، ستراتیژی درێژخایەن و خۆپاراستن لە کێشە ناوخوازێ کۆنەکانی بزووئەو هەیه. دەرەوێ وڵات نابێت بێتە مەیدانیکی نوێ بۆ مەملەتی پارتبازانە یان ڕکابەری سەر دەسەلات. پێویستە کە هەموو ڕێکخراو و تاکە چالاکەکانی دیاسپۆرا لەسەر ئەم بنەمایانە ڕێککەون: بەرژوێندی نیشتمانی لە بەرژوێندی لایەنی یان کەسی پێشتر دێت، دیموکراسی و مافی مرۆڤ بنەمای هەموو کارێکن و هاوکاری و یەکگرتوویی ستراتیژی هێزمان بەهێزتر دەکات.

بەلام لەم هەموو گەش بێنەدا، پێویستە بە ڕوونی باس لە چالێشە جێددی و مەترسییەکانیش بکەین. یەکیکیان مەترسیی “دەرەکیبوون” لە راستیەکانی ناوخوازێ. ژيان لە دەرەوێ وڵات بۆ ماوێهەکی درێژ لەوانەیه بەرزاییهەک لە تیگەیشتنی راستیەکانی ڕۆژانە دروست بکات. بۆیه ڕەوێندی دەرەو پێویستە هەمیشە لە پەيوەندییەکی زیندوو و بەردەوامدا

ڕێکخستنی خۆپیشاندان و کەمپین، بەژداریکردن لە کۆفرانسی نیوئەوئەتی، و هاوکاری لەگەڵ میدیای جیهانی، ڕەوێندی دەرەو دەتوانێت کێشەکانی نیشتمان بخاتە سەر ئەجێندای نیوئەوئەتی. بەلام ئەم کارەش پێویستی بە ئاگاداری و هۆشیاری سیاسی هەیه، چونکە جیهانی نیوئەوئەتی پڕە لە بەرژوێندی ژێرخانی و یاری دەسەلات. لەناو هەموو ئەم خەباتە سیاسی و ستراتیژیانەشدا، پاراستنی یادێ شەهیدان و ڕێزگرتن لە خەبات دەبێتە بەرپرسیاریتییهکی مەعنەوی و نەتەوێی. شۆرش لەسەر خوین و قوربانیی دەیان هەزار کەس بنیاد نراو. ئەم شەهیدانە نەک تەنها ژمارەیهەک لە ئاماردان، بەلکو کەسایەتی، خەون و میراتیکی ناتەواو بوون. پاراستنی یادیان واتە دۆکیومێنتکردنی جیرۆکەکانیان، ناساندنی تێکۆشانیان بە نەوێ نوێ و دڵنایبوون لەوێ قوربانییەکانیان بیهوودە نەچێت. ڕەوێندی دەرەو دەتوانێت بە دامەزراندنی میوزی دیجیتالی و فیزیکی، بڵاوکردنەوێ کتیب و فیلمی دۆکیومێنتاری و ڕێکخستنی بۆنەکانی بیرەوهریکردنەو، میراتی ئەم شەهیدانە بپارێزێت. بەلام گرنگە کە ئەم بیرەوهرییه نەبێتە ئامرازێک بۆ پڕوپاگەندە یان سەربازگەرێکردنی



ههروهه، مهترسی تیکهلبوون لهگهڵ ئەجیندای بیانی یان کهوتنه ژێر کاریگه‌ری سیاسه‌تی ده‌وله‌تانی میوانخوازیش، چالیشیکی جیددییه. هه‌ندیک ده‌وله‌تی رۆژئاوایی له‌وانه‌یه هه‌ول بده‌ن که دیاسپۆرای کوردی به‌کاربه‌ێنن وه‌ک ئامرازیک بۆ به‌دییه‌نانی ئەجیندای خۆیان له هه‌رێمه‌که‌دا. بۆیه ره‌وه‌ندی کوردی پێویسته به سه‌ربه‌خۆیی و ستراتیژیکی روون کاربکات، به‌ژداریی په‌یوه‌ندی نیۆده‌وله‌تی بکات به‌لام له ژێر مه‌رجی پاراستنی سه‌ربه‌خۆیی بریاری نیشتمانی. له‌لایه‌کی دیکه‌وه، پرسى نه‌وه‌ی دووه‌می دیاسپۆرا - ئەو گه‌نجانەى له ده‌ره‌وه له‌دایکبوون یان گه‌وره‌بوون - گرنگیه‌کی تایبه‌تی هه‌یه. ئەم نه‌وه‌یه له نیوان دوو کولتوور و دوو نیشتمان

بیت له‌گه‌ڵ راستیه‌کانی ناوخۆ، به‌گوێگرنتی زیاتر و قسه‌کردنی که‌متر. چالیشیکی تریش کیشه‌ی پارچه‌بوون و دابه‌شبوونی دیاسپۆرایه. له‌شاره گه‌وره‌کانی ئه‌وروپا و ئه‌مریکا‌دا، ریکخراوه کوردیه‌کان زۆرجار له‌سه‌ر هێلی لایه‌نی و ئایدۆلۆژی دابه‌شبوون، هه‌ریه‌که‌یان به‌شێوه‌یه‌کی سه‌ربه‌خۆ کارده‌کات. ئەم دابه‌شبوونه توانای کاریگه‌ریی کۆمه‌لگای کوردی به‌شێوه‌یه‌کی به‌رچاو که‌م ده‌کاته‌وه. بۆیه یه‌کیک له‌پیداویسته سه‌ره‌تاییه‌کان، بنیادنانی پلاتفۆرمیکی یه‌کگرتووی دیاسپۆرایه که له‌سه‌ر ئەجیندایه‌کی دیموکراتیک و نیشتمانی هه‌موو لایه‌کان تییدا به‌ژداربن. ئەمه واته‌ ده‌رچوون له مه‌نتقی پارتیباری ته‌سک و هاته‌ناو مه‌نتقی به‌ره‌وه‌ندی نیشتمانی.

گیر بووه. زۆربەى کات په یوه نډیه کی سۆزدارانه و سینتمینتالیان به نیشتمانوه هیه، بهلام ههستی بښگانه یی و دوور کهوتنه وهشیان لئ هیه. پتویسته به نامانجیکی ستراتیژی ئهم نهویه به پرۆژهی نیشتمانی ببهستنهوه، به پښدانی رۆلی کاریگر له لایان. ئهم نهویه به توانا و لښتوویی خویان له زمان و کولتووری دهوله تانی میوانخواز، ده توانن پردی پتهوتر و کارتری نیوان کوردستان و جیهان بن.

ههروهها، کیشهی دارایی و سهراچه ئابوورییه کان گرنگه. زۆربەى ریکخواه کانی دهرهوه لهسه ر بنه مای خۆبه خشی کارده کهن، که سنوورداریی زۆری هیه. بۆ ئهوهی بتوانریت پرۆژهی درێژخایهن و کاریگر جیبه جئ بکړیت، پتویسته ستراتیژیکی دارایی پابه نډتر دامه زرنریت.

له کۆتاییدا، پتویسته ئاماژه به خالیکى زۆر گرنگ بکهین: رۆلی رهوه نډی دهرهوه نابیت جیگرهوهی رۆلی خه لکی نیشتمان بیت. سه ره پای هه موو توانا و دهرفته کان، دیاسپۆرا ته نهها ده توانیت پشتیوان و یارمه تیدهر بیت، نهک بریارده ر و فهرمانده ر. گۆرانکاریی راسته قینه له ناوخواه دیت، له خا که یه وه، له ناو خه لکه که یه وه. دیاسپۆرا ده توانیت دهرفته دابین بکات،

ئامرازه کان بخاته به رده ست، ئه زموون بگۆیزیته وه، به لام نابیت بیهویت بریار بۆ خه لکی نیشتمان بدات یان رینگه یان پئ نیشان بدات به شیوهی سه ره وه- خوا ره وه. پتویسته هه میشه له یادمان بیت که ئه وانیهی له خا که دهان، ئه وانهن که با شترین زانیاریان له سه ر پښاویستی و ئه ولهویه ته کان هیه.

رۆلی رهوه نډی کوردی له دهرهوهی ولات له دوا ی شوړشی ئازادی، به م شیوهیه، ده بیته رۆلیکی پر له بهر پرسیاریتی و هاوکات پر له دهرفته. دهرفته ی ئه وهی ببینه به شیک له پرۆسه ی میژووی بنیادنانی کوردستانیکى دیموکراتیک و ئازاد. بهر پرسیاریتی ئه وهی که به ئاگاداری و بهر پرسیاریتی ئهم رۆله بگپړیت، به دوور له سه ره خوی یان هه له ستراتیژییه کانی رابردوو. شوړش به سه ره کهوتنی خوی کۆتایی نایهت، به لکو سه ره تای پرۆسه یه کی درێژخایه نه بۆ بنیادنانی کۆمه لگه یه کی نوئ له سه ر بنه مای دادپهروه ری، ئازادی و دیموکراسی.

دیاسپۆرای کوردی ئهم دهرفته میژوویییه ی هیه که دهستی له م پرۆسه یه دا هه بیت، نهک به ته ماشا که یان ره خه گری دوور په ریز، به لکو به به ژدارییه کی چالاک و بهر پرسیاران. به گواسته نه وهی دهنگی بیدهنگان بۆ جیهان،

به بنیادنانی دامه زراوه مه ده نیه کان، به پهروه رده کردنی نه وهی نوئ، به بهرو پیتشبردنی کولتووری دیموکراتیک، به پشتیوانیکردن له یه کگرتوویی نیشتمانی، به دهسته بهر کردنی راپورت و توژیښه وه، به به یزکردنی په یوه ندی نیوده وله تی و به پاراستنی یادی شه هیدان - دیاسپورا ده توانیت بیته هیژیکي ستراتیژی له پرۆسه ی بنیادنانی کوردستانی نویدا.

به لام ئەم هه موو کارانهش پیوستیان به دلنیا یی و باوهړیکی قوول هه یه به توانای خه لکی کورد له دروستکردنی داهاتوویه کی باشتر. میژوو فیрман ده کات که هیچ شورشیک به تنهها سه رکه وتوو نابیت ئە گهر نه توانیت کۆمه لگه و زهنیه ت بگوریت. شورشى ئازادی ده رفه تیکي میژوویی بوو، به لام سه رکه وتنی ئەو شورشه به ستراره ته وه به ئەوهی له دواى رووخانی ده سه لاتى کون، چى له شوینیدا بنیاد ده نریت؟. لیږه دا به که رۆلى دیاسپورا دیته ئاراهه - نه ک به رزگار کهر یان قاره مان، به لکو به هاوبه ش و هاوکار له پرۆسه یه کی گشتگیر.

ئوهی که ئیمه ئه مړۆ بیکه ین یان نه یکه ین، دیاری ده کات که نه وهی داهاتوو چ کوردستانیک به میرات وه رده گریت. ده توانین کوردستانیکیان

به دینى که تیدا دیموکراسی تنهها وشه یه کی سه ر زار بیت، یان ده توانین کوردستانیکیان به دینى که تیدا دیموکراسی پیکهاته یه کی رۆژانه ی ژیان بیت. ده توانین کوردستانیکیان به دینى که تیدا مافی مروف تنهها له ده ستوور نوو سربایت، یان ده توانین کوردستانیکیان به دینى که تیدا مافی مروف له گهره ک و کۆلان، له قوتابخانه و زانکو، له کارگه و کیلگه دا بژیت. ئەم بژارده یه بژارده ی ئیمه یه - په وه ندى کوردی له ناوخو و ده روه، به یه که وه. شورشى ئازادی ده رگایه کی میژوویی کرده وه. ئیستا نۆبه تی ئیمه یه که له وه ده رگایه وه به پرینه وه و کوردستانیک بنیاد بنیین که شایسته ی خوین و قوربانى شه هیدانمان بیت. ئەم ئه رکه نه ئاسان و نه کورتخایه نه، به لام ئه رکیکى میژوویییه که شانازیی ئەوه مان هه یه به شداری تیدا بین.



١٢٠٤

سال چهاردهم / دوره ی چهارم / شماره چهارم

آرشیو